

روش این ویرایش

در این نسخه، اصل بر حفظ محتواست: هیچ بند معناداری از متن فارسی پایه عمداً حذف یا خلاصه نشده است. شکست‌های خطی و نویسه‌های خرابِ حاصل از PDF تا حد ممکن اصلاح شده‌اند، «قرص» و «تبلت» در عنوان‌ها به «لوح» یکدست شده و متن با فاصله‌گذاری و پاراگراف‌بندی خواناتر ارائه می‌شود. هر جا ترجمه پایه مبهم است و اصلاح قطعی از خود متن ممکن نیست، به جای ساختن معنای تازه، عبارت اصلی حفظ شده است.

افزوده‌های این ویرایش با عنوان «توضیح پژوهشی» یا «راهنمای خوانش» از متن کتاب جدا شده‌اند. این افزوده‌ها قرار نیست ادعاهای فراطبیعی کتاب را اثبات یا رد کنند؛ وظیفه آنها نشان دادن زمینه تاریخی، فلسفی و هرمسی و نیز مشخص کردن مرز میان روایت باطنی، نماد و ادعای علمی است.

تمایز بنیادی

الواح زُمرَد توْت آتلاتیس اثر مدرنی است که با نام "دورْئال" شناخته می‌شود و با «لوح زُمرَد» کوتاه تاریخی منسوب به هرمس ترسیمجیستوس یکی نیست. «لوح زُمرَد» تاریخی در سنت عربی قرون میانه قابل ردیابی است و سپس در سده دوازدهم به لاتین راه یافت. این تفاوت در سراسر این ویرایش رعایت شده است.

زمینه تاریخی و فکری

توْت در مصر باستان با نوشتن، محاسبه، دانش و حکمت پیوند داشت. در محیط یونانی-مصری، توْت با هرمس یونانی همانند شد و چهره «هرمس ترسیمجیستوس» شکل گرفت. نوشته‌های هرمسی تاریخی مجموعه‌ای یکنواخت نیستند؛ بخشی فلسفی و دینی‌اند و بخشی به نجوم، جادو و کیمیاگری مربوط می‌شوند. به همین دلیل، هنگام مقایسه این کتاب با سنت هرمسی باید از یکی دانستن همه این لایه‌ها پرهیز کرد.

آتلاتیس نیز پیش از "دورْئال" سابقه‌ای مشهور در آثار افلاطون، به‌ویژه تیمائوس و کریتیاس، دارد. اما روایت دورْئال درباره توْت آتلاتیسی، قدمت ده‌ها هزار ساله، ساخت هرم بزرگ و انتقال الواح به قاره‌های دیگر، روایت ویژه خود این اثر است و نباید به‌عنوان نتیجه تثبیت‌شده باستان‌شناسی یا مصرشناسی معرفی شود.

متن کاملِ پیشگفتار و مقدمهٔ نسخهٔ پایه

کتاب: لوح زُمرَد

نویسنده: توث آتلاتیس

ترجمه و تفسیر: دورئال

تبدیل به شکل امروزی: محمدرضا یحیایی

[این نوشته‌ها که در دههٔ ۱۹۳۰ توسط «دکتر دورئال» اسرارآمیز به صورت شبیه‌نگاری منتشر شد، به سرعت به یک حس زیرزمینی در میان باطن‌شناسان آن زمان تبدیل شد. لوح‌های ۱۳-۱ بخشی از کار اصلی هستند؛ و قرص (لوح) ۱۴ و ۱۵ مکمل هستند. هیچ‌کس تا به حال الواح اصلی ذکر شده در اینجا را ندیده است. و به احتمال زیاد این نوشته‌ها، امروزه مطالب کانالی تلقی می‌شوند. با این حال، الواح زُمرَد توث آتلاتیس، هنوز بخشی از بدن هرمتیک مدرن است. زیرا آنها، به تفصیل و تعمیق معنای تاریخی لوح زُمرَد و نوشته‌های توت / هرمس می‌پردازند.]

فهرست

پیشگفتار

لوح I: تاریخچهٔ توث آتلاتیس

لوح II: تالارهای آمنتی

لوح III: کلید خُرد

لوح IV: متولد فضا

لوح V: ساکن اوناال

لوح ششم: کلید سحر و جادو

لوح VII: هفت لُرد

لوح هشتم: کلید اسرار

لوح نهم: کلید آزادی فضا

لوح X: کلید زمان

لوح XI: کلید بالا و پایین

لوح XII: قانون علت و معلول و کلید نبوت

لوح سیزدهم: کلیدهای زندگی و مرگ

لوح چهاردهم: سه بار عالی‌شدن

لوح XV: رازِ اسرار

مقدمه‌ای بر اثر اصلی توسط دورئال

در صفحات بعدی، برخی از آسرار را که تا کنون فقط توسط خود من یا سایر معلمان یا دانش‌آموزان حقیقت به آسانی بیان شده است، فاش خواهم کرد.

جستجوی انسان برای درک قوانینی که زندگی او را تنظیم می‌کند پایان‌ناپذیر بوده است، اما همیشه فراتر از حجابی که سطوح بالاتر را از بینش انسان مادی محافظت می‌کند، حقیقت وجود داشته است، آماده است تا توسط کسانی که بینش خود را با چرخش به درون بزرگ می‌کنند، جذب شود. در جستجوی بیرونی آنها در سکوت حواس مادی، کلید آشکار شدن حکمت نهفته است. کسی که حرف می‌زند نمی‌داند؛ کسی که می‌داند حرف نمی‌زند. حرف نزدن بالاترین دانش غیرقابل بیان است، زیرا به عنوان موجودی بی‌زمان و بی‌مکان است.

در مسیرهایی وجود دارد که فراتر از همه کلمات یا نمادهای مادی است.

همه نمادها فقط کلید درهایی هستند که به حقایق منتهی می‌شوند و بسیاری اوقات در باز نمی‌شود زیرا کلید آنقدر بزرگ به نظر می‌رسد که چیزهای فراتر از آن قابل مشاهده است. اگر بتوانیم بفهمیم که همه کلیدها، همه نمادهای مادی مظاهر هستند، فقط امتداد یک قانون و حقیقت بزرگ هستیم؛ تشویق به توسعه بینشی خواهیم کرد که ما را قادر می‌سازد به فراسوی حجاب نفوذ کنیم.

همه چیز در همه جهان‌ها بر اساس قانون حرکت می‌کند و قانونی که حرکت سیارات را تنظیم می‌کند، تغییرناپذیرتر از قانونی نیست که بیانات مادی انسان را تنظیم می‌کند.

یکی از بزرگ‌ترین قوانین کیهانی آن چیزی است که مسئول شکل‌گیری انسان به عنوان موجودی مادی است. هدف بزرگ مکاتب آسرارآمیز در همه اعصار، آشکار ساختن اعمال شریعت بوده است که انسان مادی و انسان معنوی را به هم پیوند می‌دهد. حلقه اتصال بین انسان مادی و انسان معنوی، انسان عقلانی است زیرا ذهن در کیفیت مادی و غیرمادی شریک است. مشتاق دانش عالی باید جنبه فکری ذات خود را توسعه دهد و اراده خود را تقویت کند که بتواند تمام قوانین وجود خود را در یک (زمان) واحد در آن صفحه‌ای که می‌خواهد متمرکز کند.

جستجوی بزرگ برای «نور زندگی و عشق» فقط در سطح مادی آغاز می‌شود. هدف نهایی آن با رسیدن به نهایت «وحدت کامل با آگاهی جهانی» است. پایه در مواد اولین قدم است. سپس هدف عالی دستیابی معنوی می‌آید. در صفحات بعدی، تفسیری از آن ارائه خواهم کرد که «لوح زُمرّد» و معانی پنهان و پنهان‌تر و باطنی آن‌ها در کلمات توث پنهان شده است.

معانی زیادی که در ظاهر، ظاهر نمی‌شوند، نور معرفتی که بر الواح وارد می‌شود، زمینه‌های جدیدی را برای تفکر باز خواهد کرد. "بخوان و عاقل باش" اما فقط در صورتی که نور آگاهی شما درک عمیقی را که ویژگی ذاتی روح است، بیدار کند. در نور سه‌گانه،

دورئال

پیشگفتار به لوح زمرَد توث، آتلاتیس

تاریخچهٔ الواح ترجمه‌شده در صفحات بعدی، عجیب و فراتر از باور دانشمندان مدرن است. قدمت آنها شگفت‌انگیز است، به حدود ۳۶،۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد؛ هنگامی که پس از غرق شدن کشور، مادر مستعمره‌ای را در مصر باستان بنا نهاد.

نویسنده توث، یک کشیش آتلاتیس است که به اشتباه به خئوپس نسبت داده شد. او سازنده (هرم بزرگ جیزه) بود. او دانش خود را از خرد باستانی در آن گنجاند و همچنین اسناد و ابزار آتلاتیس باستان را به طور امن مخفی کرد.

او حدود ۱۶،۰۰۰ سال بر نژاد باستانی مصر حکومت کرد، تقریباً از ۵۰،۰۰۰ قبل از میلاد تا ۳۶،۰۰۰ قبل از میلاد. در آن زمان، نژاد وحشی باستانی که او و پیروانش در میان آنها ساکن شده بودند، به درجه بالایی از تمدن ارتقا یافتند. توث مردی جاودانه بود، یعنی بر مرگ غلبه کرده بود، تنها زمانی که می‌خواست و حتی پس از آن از مرگ نمی‌گذشت. خرد گسترده او، او را بر مستعمرات مختلف آتلاتیس از جمله مستعمرات آمریکای جنوبی و مرکزی فرمانروایی کرد.

هنگامی که زمان خروج او از مصر فرا رسید، هرم بزرگی را بر سر در ورودی «تالارهای بزرگ آمتی» برپا کرد و اسناد خود را در آن قرار داد و از میان بالاترین قوم خود نگهبانانی برای اسرار خود گماشت. در زمان‌های بعد، نوادگان این نگهبانان به «کاهنان هرمی» تبدیل شدند که توسط آنها توث به عنوان خدای حکمت، ثبت‌کننده (کاتب) توسط کسانی که در عصر تاریکی به دنبال مرگ او بودند، خدایی شد. در افسانه‌ها، تالارهای آمتی به دنیای زیرین تبدیل شد؛ تالار خدایان جایی که روح پس از مرگ برای قضاوت در آنجا می‌رفت.

در اعصار بعد، نفس توث به روشی که در الواح توضیح داده شده است به بدن انسان‌ها منتقل شد. به این ترتیب، او سه‌بار تجسم یافت و در آخرین وجود خود به نام «هرمس سه‌بار متولد» (هرمس اله رامسه) شد. در این تجسم، او نوشته‌هایی را که برای غیبت‌شناسان (اهل باطن/علوم غریبه) مدرن به نام «لوح زمرَد» شناخته می‌شود، به جای گذاشت که توضیحی دیرتر و بسیار کمتر از اسرار باستانی است.

لوح ترجمه شده در این اثر، ده عدد است که در هرم بزرگ در نزد کاهنان هرم باقی‌مانده بود و به سیزده قطعه تقسیم می‌شود.

قطعات برای راحتی دو مورد آخر به قدری از نظر واردات بزرگ و گسترده هستند که در حال حاضر عرضه آنها به جهانیان ممنوع است. با این حال، در موارد مندرج در اینجا رازهایی وجود دارد که برای دانش‌آموز جدی ارزش غیرقابل انکاری خواهد داشت. آنها را نه یک بار، بلکه صد بار باید خواند؛ زیرا تنها بدین ترتیب می‌توان معنای واقعی را آشکار کرد. خواندن گاه‌به‌گاه اجمالی از زیبایی را به نمایش می‌گذارد، اما مطالعه فشرده‌تر راه‌های خرد را برای جوینده فراهم می‌کند.

اما اکنون یک کلمه در مورد اینکه چگونه این اسرار بزرگ پس از مدت‌ها پنهان برای انسان مدرن آشکار شد: حدود ۱،۳۰۰ سال قبل از میلاد، مصر باستان (خم)، در آشوب بود و هیئت‌های بسیاری از کشیشان به سایر نقاط جهان اعزام شدند. در این میان برخی از کشیشان هرمی بودند که الواح زمرَد را به عنوان طلسم با خود حمل می‌کردند که به وسیله آن بتوانند بر کشیش‌های نه‌چندان پیشرفته نژادهای برخاسته از دیگر مستعمرات آتلاتیس قدرت اعمال کنند. این الواح از افسانه‌ها برای دادن اختیارات توث به حامل آن درک شده بودند.

گروه خاصی از کشیشان حامل الواح به آمریکای جنوبی مهاجرت کردند، جایی که نژاد پُرشکوفایی یافتند؛ مایاها که بسیاری از حکمت باستان را به خاطر داشتند. در این، میان کاهنان ساکن شدند و ماندند. در قرن دهم، مایاها به طور کامل یوکاتان را مستقر کرده بودند و الواح در زیر محراب یکی از معابد بزرگ خدای خورشید قرار گرفت.

پس از فتح مایاها توسط اسپانیایی‌ها، شهرها متروک و گنجینه معابد به فراموشی سپرده شد. باید درک کرد که هرم بزرگ مصر، معبدی برای آغاز به اسرار بوده است و هست. عیسی، سلیمان، آپولونیوس و دیگران در آنجا آغاز شدند. به نویسنده (دورنال) از طریق کشیشی هرمی که با لژ بزرگ ارتباط دارد، دستور داده شد که الواح باستانی را بازیابی و به هرم بزرگ بازگرداند. این پس از ماجراهایی است که در اینجا نیازی به ذکر جزئیات نیست؛ انجام شد. قبل از بازگرداندن، آن‌ها به او اجازه دادند تا نسخه‌ای از حکمت حک شده بر روی الواح را ترجمه و نگهداری کند. این کار در سال ۱۹۲۵ (۱۳۰۳ شمسی) انجام شد و تنها اکنون مجوز انتشار بخشی از آن داده شده است.

انتظار می‌رود که خیلی‌ها مسخره کنند؛ اما با این حال دانش‌آموز واقعی بین سطرها خواهد خواند و خرد به دست می‌آورد. اگر نور در شما باشد، نوری که در این الواح حک شده است، پاسخ می‌دهد.

اکنون یک کلمه در مورد جنبه مادی: الواح آن‌ها از دوازده قرص سبز زمردی تشکیل شده‌اند که از ماده‌ای تشکیل شده است که از طریق دگرگونی کیمیاگری ایجاد شده است. آن‌ها فاسد نشدن هستند و در برابر همه عناصر و مواد مقاوم‌اند. در واقع ساختار اتمی و سلولی ثابت دارند و هیچ تغییری در آن صورت نمی‌گیرد؛ بنا براین از این نظر، آن‌ها قانون مادی یونی‌زاسیون را نقض می‌کنند.

بر روی آن‌ها شخصیت‌هایی به زبان باستانی آتلاتیس حک شده است؛ شخصیت‌هایی که به امواج فکری هماهنگ پاسخ می‌دهند و ارتعاش ذهنی مرتبط را در ذهن خواننده آزاد می‌کنند. قرص‌ها با حلقه‌های طلایی به هم بسته می‌شوند که با آلیاژ رنگی از میله‌ای از همان ماده آویزان شده‌اند.

این خرد، پایه و اساس اسرار باستانی است و کسی که با چشمان و ذهن باز بخواند، حکمتش صد برابر شود. باور کنید یا نه، اما، بخوانید و ارتعاش موجود در آن پاسخی را در روح شما بیدار خواهد کرد!

در هارمونی کیهانی،

دورنال (صدای عالی اخوان)

لوح یکم: تاریخچه توث آتلاتیس

پیش از خواندن: توث، آتلاتیس و مرز میان تاریخ و روایت باطنی

در مصر باستان، توث ایزد نوشتن، دانش، محاسبه و حکمت بود و در دوره یونانی-مصری با هرمس یونانی همانند شد. از این پیوند، چهره «هرمس ترسیمجستوس» یا هرمس سه بار بزرگ شکل گرفت. اما روایت این لوح درباره توث آتلاتیس، عمرهای بسیار طولانی و نقش او در ساخت هرم بزرگ، بخشی از جهان بینی خاص این اثر مدرن است و با تاریخ نگاری و مصرشناسی دانشگاهی یکی نیست. داستان آتلاتیس در منابع کلاسیک به طور مشهور در تیمائوس و کریتیاس افلاطون ظاهر می شود و در پژوهش های فلسفی اغلب به عنوان روایتی افلاطونی بررسی می شود. برای خواندن این لوح، بهتر است دو لایه را از هم جدا کنیم: لایه روایی آتلاتیس و لایه نمادین سفر از تاریکی به نور، که می تواند استعاره ای از گذار از ناآگاهی به معرفت باشد.

متن کامل لوح

من، توث، آتلاتیس زاده، استاد، اسرار نگهدار، اسناد پادشاه، توانا، [داروگر] زندگی از نسلی به نسل، در حال انتقال به تالارهای آمنتی، در حال انتقال این سوی حکمت عظیم را برای هدایت کسانی که پس از آن خواهند آمد، آمد قرار دهم آتلاتیس بزرگ.

در شهر بزرگ کیور در جزیره (Unndal) در زمانی بسیار دور، من این تجسم را آغاز کردم، نه ماند.

مردان کوچک عصر حاضر که قدرتمندان آن را انجام دادند آتلاتیس زندگی می کنند و می میرند.

بلکه از عصری به عصر دیگر زندگی خود را در آن تجدید می کنند. تالارهای آمنتی جایی که روح زندگی جاودانه رو به جلو جاری است.

۱۰۰ بار از راه تاریکی که به روشنایی منتهی می شود، فرود آمده ام و به همان اندازه که از تاریکی به سوی نور بالا رفته ام نیرو و قدرتم تجدید شد.

اکنون برای مدتی من فرود می آیم و مردان خم دیگر مرا نخواهد شناخت، اما در زمانی که هنوز به دنیا نیامده ام، دوباره برخواهم خاست، قدرتمند و توانا، و نیازمند حسابرسی از کسانی هستم که پشت سرم مانده اند. پس بر حذر باشید ای مردان خم؛ اگر به دروغ به تعالیم من خیانت کرده اید، من شما را از مقام بلند خود به تاریکی غارهایی که از آنجا آمده اید پایین خواهم انداخت. مبدا نفرین من بر شما نازل شود. سخنان مرا به خاطر بسپار و به آن توجه کن، زیرا قطعاً باز خواهم گشت و از تو چیزی را خواهم خواست که مراقب آن هستی. آری، حتی پس از گذشت زمان و پس از مرگ، باز خواهم گشت چنانکه شما امانت خود را جزا داده اید پاداش یا کیفر خواهم داد. مردم من در دوران باستان بزرگ بودند، بزرگ تر از تصور آدم های کوچکی که اکنون در اطراف من هستند. دانستن حکمت قدیم، جست و جو در دل دانش بی نهایت که به آن زمین تعلق داشت. جوانان عاقل بودیم با حکمت فرزندان نور که در میان ما ساکن شد ما با نیرویی که از آتش ابدی بیرون آمده بودیم قوی بودیم و از همه این ها در میان فرزندان انسان، بزرگترین پدرم بود. توتم نگهبان.

از معبد بزرگ پیوند میان فرزندان نور که در معبد و نژادهای مردان ساکن در ده جزیره ساکن بودند، دهان پس از آن، سه از ساکن اول، با پادشاهان با صدایی صحبت می کند که باید اطاعت کرد.

من در آنجا از کودکی به مردانگی رشد کردم و پدرم رازهای بزرگ تر را به من آموخت تا اینکه به مرور زمان در آتش حکمت رشد کردم تا اینکه به شعله ای فروکش درآدم چیزی جز رسیدن به خرد آرزوی من نبود تا اینکه در یک روز بزرگ فرمان از طرف ساکن معبد که من را پیش او بیاورند، تعداد کمی از فرزندان انسان بودند که به آن چهره قدرتمند نگاه کرده و زندگی کرده باشند، زیرا مانند فرزندان انسان نیستند. فرزندان نور زمانی که آنها در یک بدن فیزیکی مجسم نشده اند.

من برگزیده شدم از پسران، انسانی که توسط آنها تعلیم داده شد تا اهداف او برآورده شو؛ اهدافی که هنوز در رحمِ زمان متولد نشده‌اند. سال‌های طولانی در معبد سکونت داشتم و خرد و خرد آموختم تا اینکه من نیز به نور ساطع شده از آتش بزرگ نزدیک شدم. او به من راه را یاد داد.

آمنتی، دنیای زیرینی که در آن پادشاه بزرگ بر تختِ قدرت خود می‌نشیند، عمیقاً به احترام در برابر آن تعظیم کردم. من به عنوان هدیه از اربابان زندگی و اربابان مرگ، کلید زندگی را دریافت کردم. من از تالارهای آمنتی آزاد بودم نه مرگ. به دایره زندگی دور از ستاره‌ها سفر کردم تا زمانی که مکان و زمان بی‌اثر شد. آنگاه با نوشیدن جام حکمت به دل انسان‌ها نگریستم و در آنجا آسرار بزرگ‌تری یافتیم و خوشحال شدم. تنها برای در جست‌وجوی حقیقت می‌تواند از نورِ روح آرام‌تر برخوردار شوند و شعله درون خاموش شود.

در طول دورانی که زندگی می‌کردم، دیدم اطرافیانم طعم جام مرگ را می‌چشند و دوباره در پرتو زندگی باز می‌گردند. به تدریج از پادشاهی آتلاتیس امواج هوشیاری را که با من یکی شده بود رد کرد، اما با تخم‌ریزی یک ستاره پایین‌تر جایگزین شد.

اما با ریزش یک ستاره، تاریکی بر جهان سایه افکند. در اطاعت از قوانین [کلامی]، آنچه بود به تاریکی افکارِ آتلاتیس‌ها تبدیل شد. تا اینکه سرانجام، در خشمِ آن قدرت، او از جای برخاست؛ [و حکم داد:] "صبر کن، ساکن باش!" (توضیح: کلمه "Saken" در اینجا به معنای سکون عمیق و حضور در سکوت است که معادل مستقیم انگلیسی ندارد).

با فراخوانی کلام، قدرت در اعماق زمین و قلبِ پسران آمنتی شنیده شد. با شنیدن آن، آتش تغییر به راه افتاد؛ آتشی که همیشه می‌سوزد، تغییر جهت می‌دهد و جابه‌جا می‌شود. او با استفاده از لوگوس‌ها (کلمات مقدس)، جهتِ آن آتش بزرگ را دگرگون ساخت.

در سراسر جهان، آب‌های عظیم طغیان کردند، زمین شکست، غرق شد و تعادلِ جهان دگرگون گشت. در آن روز، تنها "معبد نور" بر فراز کوه ایستاده ماند و همچنان از آب‌های Unndal برمی‌خواست؛ جایی که عده‌ای از آن هجومِ سیلاب‌ها جان سالم به در بردند.

سپس استاد مرا فراخواند و گفت: «قومِ خود را گرد آورید و با هنرها و دانش‌هایی که در آن سوی آب‌ها آموخته‌اید، به سرزمینِ آن غارنشینان برسید و برنامه‌ای را که در ذهن دارید، در آنجا اجرا کنید.»

پس من قوم خود را گرد آوردم و سوار بر کشتی بزرگِ استاد شدیم. به سمت بالا برخاستیم تا سپیده‌دم بدمد، در حالی که تاریکی زیرِ پای معبد ما بود. ناگهان آب‌ها بر فراز آن بلند شدند و معبد از روی زمین ناپدید گشت، تا زمانی که دوباره در زمانی مقرر آشکار شود.

ما با شتاب به‌سوی خورشید صبحگاهی گریختیم، تا اینکه سرزمینِ فرزندانِ "خیم" (مصر باستان) زیر پای ما پدیدار گشت. آن‌ها با خشم، نیزه‌ها و سلاح‌هایشان به استقبال ما آمدند و قصد نابودیِ پسرانِ آتلاتیس را داشتند. من عصای خود را بلند کردم و پرتویی از ارتعاشات را به سمتشان هدایت نمودم؛ چنان‌که پای آن‌ها همچون سنگ‌های کوه در جای خود می‌خکوب شد.

سپس با کلماتی آرام و مسالمت‌آمیز با آنان سخن گفتم و از قدرتِ [نهفته] آتلاتیس برایشان بازگو کردم؛ گفتم که ما پیام‌آورانِ آفتاب هستیم. با نمایش دانش خود، آن‌ها را مبهوت کردم، تا جایی که در برابر من زانو زدند و آرام گرفتند.

ما برای مدتی طولانی در سرزمینِ "خیم" سکونت داشتیم و به دستوراتِ استاد بزرگ که در خوابی جاودانه زندگی می‌کند، اطاعت کردیم. من پسرانِ آتلاتیس را به سوی جهات مختلف فرستادم تا حکمت و دانش، از بطنِ فرزندانِ دوباره پدیدار شود.

در آن سرزمین، من کارهای بزرگ را با تکیه بر خرد درونی‌ام به انجام رساندم. رو به سوی نور رفتم و دانش فرزندانِ خیم با بارانِ معرفتِ من، رشد کرد. من تلاش کردم تا قدرت‌هایم را حفظ کنم و از عصری به عصر دیگر، به زندگی خود ادامه دهم. در طولِ دورانی که زندگی می‌کردم، دیدم اطرافیانِ طُمُحِ جامِ مرگ را می‌چشند و دوباره در پی زندگی باز می‌گردند. دیدم که فرزندانِ خیم، سرشان از گردن جدا شد و از بدانشان رشد کرد. من افسار از سپیدایی و آتش به اُمتی می‌آورم. پنهان و حفظ کرده‌ام؛ قدرت‌هایم را حفظ کردم و از سنِ خود به عصرِ دیگر زندگی کردم؛ خوشبختِ آتلاتیسی، حَفَظ، حکمت، سوابق.

بزرگ شد پسرانِ خیم، مردیم اطرافِ خود را تسخیر می‌کنند و به آرامی در نیرویی روح به سمتِ بالا رشد می‌کنند. حالا برای مدتی از میانِ آنها به تالارهای تاریکی می‌روم؛ در اعماقِ سالن‌هایِ زمان، قبل از اربابانِ قدرت‌ها، یک بارِ دیگر چهره به چهره با ساکنان، روبه‌روی.

از درِ ورودیِ یک، درِ دروازه‌ای که به پایین منتهی می‌شود، شد بلند شدم اُمتی؛ تعدادِ کمی هستند که جرات آن را داشته باشند تعدادِ کمی از پورتالِ تاریک می‌شوند اُمتی. بر فراز، گذرگاه.

من یک هرمِ قدرتمند با استفاده از قدرتی که غلبه می‌کند، بلند شدم (زمانِ نبودِ «گرائش»).

اعماق و در عینِ حالِ عمیق‌تر از یک خانه یا اتاقِ نیرو قرار دارد. من از آن یک گذرگاهِ دایره‌ای حک کردم که تقریباً به قلهٔ بزرگ می‌رسد. سپس آنجا در راسِ کریستال را قرار دادم؛ پرتو را به «زمان» «فضا» می‌فرستم؛ نیرو را از اثر بیرون می‌کشم؛ و از دروازه‌ای که به اُمتی منتهی می‌شود به هرمِ بزرگ توسط Doreal مراجعه کنید.

اتاق‌هایِ دیگری که ساختم برای همه به ظاهر و در عینِ حالِ پنهان در آن‌ها خالی، گذاشتم.

کلیدِ آن‌ها، اُمتی است. کسی که با شجاعت به قلمروهایِ تاریکی جَرأت می‌کند، ابتدا با روزهٔ طولانی پاک شود در تابوتِ سنگی در اتاقِ من دراز می‌کشد. سپس اسرار بزرگ را برای او آشکار کنم. به زودی او به جایی که من خواهم رفت، دنبال خواهد کرد.

او را ملاقات کن. حتی در تاریکی، زمین او را ملاقاتِ خواهم کرد، توث پروردگار خرد، او را ملاقات کنید و او را در آغوش بگیرید و همیشه با او باشید.

من ساخته شده‌ام، هرم بزرگ با الگوبرداری از هرم نیروی زمین برای همیشه می‌سوزد تا آن نیز در طول اعصار بماند. در آن من دانش خود را از "جادو - علم" ساختم تا وقتی دوباره از آنجا برگشتم، اینجا باشد.

بله، در حالی که من در خوابِ تالارهایِ اُمتی هستم، روح من که در حالِ پروسه زدن با ارادهٔ آزاد است، در میان انسان‌ها تجسم می‌شود، یا به این شکل یا شکلِ دیگر ساکن می‌شود. (هرمس سه‌بار به دنیا آمد).

فرستاده بر روی زمین آیا من از ساکن، دستوراتِ او را انجام می‌دهم تا انسان بلند شود؟ حالا من به تالارهایِ اُمتی و مقداری از خردم را پشتِ سرم گذاشتم، حفظ کنید و فرمانِ ساکن را حفظ کنید.

چشمشان خود را همیشه به سمتِ نور بالا ببرید؛ ببرید مطمئناً در زمان، شما با آن یکی می‌شوید.

استاد یقیناً شما با حق یکی هستید همه. حالا من از شما جدا می‌شوم احکام من را بشناسید، آن‌ها را حفظ کنید و آن‌ها باشید و من با شما خواهم بود و شما را به نور راهنمایی می‌کنم.

حالا قبل از من پورتال را باز می‌کند. به پایین در تاریکی شب برو.

تکمیل و توضیح پس از لوح

پیوندهای تاریخی قابل مقایسه

توّث تاریخی و توّث این روایت را باید از هم جدا نگه داشت. در مصر باستان، توّث یک ایزد بود؛ در سنّت هلنیستی، هرمس و توّث با یکدیگر پیوند یافتند. اما «توّث آتلاتیس» با زندگانی چندین هزارساله، در چارچوب همین روایت مدرن قرار می‌گیرد.

خوانش نمادین

حرکت از تاریکی به نور، حفظ دانش پس از نابودی یک تمدن و انتقال آن به نسل بعد را می‌توان به صورت استعاره‌ای از حفظ حافظه، آموزش و گذار از ناآگاهی به معرفت نیز خواند.

لوح دوم: تالارهای اَمَنتی

پیش از خواندن: اَمَنتی، جهان زیرین و اندیشهٔ تداوم حیات

«اَمَنتی» در این کتاب به تالارهایی اَسرارآمیز در اعماق زمین تبدیل می‌شود؛ اما در سنت مصر باستان، تصورات مربوط به جهان پس از مرگ، داوری مردگان و قلمروهای زیرزمینی پیچیده‌تر و متنوع‌تر بود. توث در اسطوره‌های مصری با ثبت و داوری مردگان نیز ارتباط داشت. بنابراین می‌توان تالارهای اَمَنتی را در این کتاب هم به‌عنوان مکان داستانی و هم به‌صورت نمادی از گذار، مرگ، باززایی و مواجهه با حقیقت درونی خواند. ادعای وجود تالارهای فیزیکی زیر زمین، یا نگهداری بدن‌ها برای هزاران سال، پشتوانه علمی شناخته‌شده ندارد.

متن کامل لوح

«در اعماق زمین قلب تالارهای اَمَنتی، بسیار در زیر جزایر غرق شده آتلاتیس، سالن مردگان و تالارهای زندگان غرق در آتش بیکران همه. دور در زمان، گذشته گم شده در فضا، زمان فرزندان نور از بالا به دنیا نگاه کرد؛ فرزندان انسان را در اسارت خود، ببینید در بند نیرویی که از ماوراء آمده است، آن‌ها می‌دانستند که انسان تنها با رهایی از اسارت می‌تواند از زمین به خورشید طلوع کند.

آن‌ها به پایین فرود آمدند و بدن‌ها را آفریدند و ظاهر مردان را از خود گرفتند. اربابان همه‌چیز پس از شکل‌گیری: «ما کسانی هستیم که از غبار فضا پدید آمده‌ایم و از زندگی بی‌نهایت شریک هستیم؛ زندگی در جهان به عنوان فرزندان، انسان مانند و در عین حال بر خلاف فرزندان.»

انسان سپس برای یک محل سکونت بسیار در زیر پوسته زمین، آن‌ها را با قدرت خود فضاهای بزرگی را منفجر کردند و فضاهایی جدا از فرزندان آفریدند. انسان آن‌ها را توسط نیروها محاصره کردند و از آسیب محافظت کردند و سالن مردگان ساختند.

سپس در کنار هم فضاهای دیگری را قرار دادند و آن‌ها را پُر کردند و زندگی با نیروی سبک از بالا ساختند. آن‌ها سپس تالارهای اَمَنتی را ساختند تا بتوانند برای ابد در آنجا ساکن شوند و با زندگی تا پایان ابدیت زندگی کنند.

۳۲ نفر از بچه‌های پسران نور که در میان انسان‌ها آمده بودند، در آنجا بودند و به دنبال رهایی از اسارت تاریکی بودند که توسط نیرویی از ماوراء بسته شده بود. در اعماق تالارهای زندگی، گل رُشد کرد، شعله‌ور شد و در حال انبساط بود و شب را به عقب می‌راند. در مرکز آن پرتویی از قدرت عظیم قرار داده شده بود که زندگی فراوان، روشنایی و نیرو می‌بخشید به همه کسانی که به آن نزدیک می‌شدند.

فرزندان نور ۳۰ مکان برای هر یک از آن‌ها در اطراف آن، قرار دادند؛ به گونه‌ای قرار داده‌اند که در درخشندگی غرق شوند و از حیات از نور ابدی پُر شده باشند. آن‌ها هر از چند گاهی اولین بدن‌های آفریده خود را قرار دادند تا با روح زندگی پُر شوند. ۱۰۰ سال از هر ۱۰۰۰ سال باید شعله نور حیات بر بدن آن‌ها شعله‌ور شود، تسریع بیدار کردن روح زندگی.

استادان بزرگ، آنجا در دایره از ایوان تا عصر، بنشینید. زندگی که در بین مردان شناخته شده نیست وجود دارد. آن‌ها در تالارهای زندگی، خوابیده‌اند و روح آن‌ها آزادانه در بدن انسان جریان می‌یابد. یابند بارها و بارها، در حالی که بدن آن‌ها در خواب است، آن‌ها را در بدن مردان مجسم می‌کنند. تعلیم و هدایت به پیش و بالا از تاریکی به سوی نور کنند. در تالار

زندگی پُر از خردشان که نژادهای انسان را نمی‌شناسند و برای همیشه زیر آتش سرد زندگی می‌کنند وجود دارد؛ بنشینند فرزندان نور.

زمان‌هایی هست که بیدار می‌شوند، از اعماق می‌آیند تا نورهایی در میان انسان‌ها باشند. بی‌نهایت آن‌ها در میان، محدود نیستند. کسی که با پیشرفت از تاریکی رُشد کرده است، خود را از شب به نور بالا برده است، شایسته است او از تالارهای آمنتی، عاری از گل نور و زندگی. پس از آن او با حکمت و دانش هدایت می‌شود، از انسان به انسان می‌رسد. در آنجا او ممکن است به عنوان یکی از استادان آزاد از بند تاریکی شب ساکن شود.

هفت لُرد (ارباب) بر فراز گل درخشش نشسته‌اند؛ بالاتر از فضا و زمان، و از طریق راهنمایی و خرد به ما کمک می‌کنند. آن‌ها در طول زمان، بی‌کران و نیرومند در میان فرزندان انسان حضور دارند؛ با حجاب و ساکت، پوشیده در قدرت خویش. آن‌ها با فرزندان انسان یکی هستند، اما در عین حال نیرویی متفاوت از انسان‌ها دارند و جریان زندگی را ترسیم می‌کنند.

حافظان و ناظران نیروی اسارت، آماده گشایش برای رسیدن به نور نخستین و قدرتمندترین هستند. آن‌ها در حضور پروردگار و اربابان نشسته‌اند؛ بی‌نهایت و پوشیده، فراتر از هر یک از دیگر کیهانیان، در حال وزن کردن و تماشای پیشرفت مردمان.

زیر پای او اربابان چرخه‌ها قرار دارند: ارباب سه، چهار، پنج، شش، هفت و هشت؛ که هر کدام مأموریتی بر دوش دارند. هر یک با قدرت خود سرنوشت انسان را هدایت می‌کنند؛ در آنجا آزاد و توانا نشسته‌اند، فراتر از زمان و مکان. مکانی که نه از این دنیاست، بلکه شبیه به آن است. آنان برادران بزرگ‌تر از فرزندان انسان هستند؛ داوری می‌کنند، آن‌ها را با خرد می‌سنجند و خود نظاره‌گر پیشرفت نور در میان مردم‌اند.

پیش از آنکه توسط من رهبری شوند، او ساکن بود و من او را تماشا می‌کردم که با «ONE» (یگانه) در بالا ترکیب شد. سپس صدایی از او برخاست که گفت: «ای توث! تو در میان فرزندان انسان بزرگ هستی. از این پس در تالارهای آمنتی، در میان فرزندان آزادمردان، استاد زندگی باش. مرگ را بچش؛ مگر آن‌گونه که خود می‌خواهی تا پایان زندگی بنوشی. از این پس تا ابد، زندگی در اختیار توست و گرفتن مرگ از این پس به ندای دست تو خواهد بود. هر زمان که خواستی در اینجا ساکن شو یا اینجا را ترک کن. به خورشید، ای فرزند آزاد انسان! به آن شکلی که می‌خواهی در میان مردمی که رُشد کرده‌اند زندگی کن. راه و کار خود را انتخاب کن؛ زیرا همه ارواح باید تلاش کنند و هرگز از مسیر نور رها نشوند. مبدا گامی که در مسیری طولانی به سوی بالا برداشته‌ای متوقف شود، چرا که کوه نور، بی‌پایان است. هر قدمی که برمی‌داری کوه را بلندتر می‌کنی و تمام پیشرفت تو هدف را دورتر و طولانی‌تر می‌سازد، اما پیش از آنکه هدف را کنار بگذاری، به حکمتی بی‌پایان نزدیک شو. اکنون از تالارهای آمنتی آزاد شده‌اید تا دست در دست اربابان جهان، هم‌گام با یک هدف برای فرزندان انسان کار کنید و نور را برایشان به ارمغان بیاورید.»

سپس یکی از آن اربابان ارشد از تخت بیرون آمد، دستم را گرفت و مرا به سوی جلو برد. مرا از طریق تمام سالن‌ها، از سرزمین‌های عمیق و پنهان عبور داد و به تالارهای آمنتی راهنمایی کرد؛ رازهایی را نشانم داد که برای انسان شناخته‌شده نیست.

از گذرگاهی تاریک مرا به سمت پایین هدایت کرد؛ به سالی که تاریکی در آنجا نشسته است: مرگِ بزرگ، به عنوان فضایی دراز. سالی بزرگ، با دیواری از تاریکی اما سرشار از سبکی.

تختی بزرگ از تاریکی در برابرم برخاست که چهره‌ای از شب بر آن نشسته بود؛ تاریک‌تر از تاریکی، چهره‌ای بزرگ نشسته بر تاریکی بی‌پایان شب. استاد پیش از آن درنگ کرد، سخن گفت و کلماتی آورد که به زندگی جان می‌بخشید:

«ای ارباب تاریکی! راهنمای راه زندگی به سوی زندگی، پیش روی تو خورشید صبح را می‌آورم؛ هرگز قدرت شب را بر او تحمیل نکن و شعله‌اش را به تاریکی شب میند. او را بشناسید و در او، یکی از برادران ما را ببینید که از تاریکی به سوی نور برده شده است. شعله‌اش را از اسارت رها کن و بگذار در تاریکی شب شعله‌ور شود.»

سپس پیکر دستش را بلند کرد و شعله‌ای بیرون آمد که روشن و تابناک شد. پرده تاریکی به سرعت به عقب بازگشت و فضا را از تاریکی شب گشود. پس از آن، در فضای بزرگ، شعله‌ای از حجاب شب رشد کرد؛ میلیون‌ها نفر بی‌شمار از جلوی من عبور می‌کردند و پریدند.

برخی از آن‌ها مانند گل‌های آتش شعله‌ور می‌شدند و برخی دیگر کم‌رنگ می‌تابیدند، اما درخشان در دل شب بودند. برخی به سرعت محو می‌شدند و دیگران از یک جرقه کوچک نور رُشد می‌کردند. هر کدام با پرده‌ای تاریک از خود احاطه شده بودند و با نوری شعله‌ور می‌سوختند که هرگز خاموش نمی‌شد؛ همچون کرم شب‌تاب در بهار، فضا را پُر از نور و زندگی می‌کردند.

سپس صدایی قدرتمند و موقر گفت: «این‌ها نورهایی هستند که در روح‌های انسان‌ها می‌درخشند؛ رشد می‌کنند و محو می‌شوند، تا ابد وجود دارند و تغییر شکل می‌دهند در حالی که همواره زنده‌اند. آن‌ها از طریق مرگ به زندگی می‌روند.

هنگامی که به گل تبدیل شده و به اوج رشد در زندگی خود رسیدند، به سرعت پرده تاریکی خود را می‌فرستم تا کفن آنان شود و آن‌ها را به اشکال جدید زندگی دگرگون کنم. در طول اعصار، پیوسته رو به بالا رشد می‌کنند و گسترش می‌یابند...»

...و با قدرتی بیشتر تاریکی را روشن می‌سازد؛ شعله‌ای بزرگ‌تر که با پرده شب خاموش نمی‌شود. بنابراین روح انسان همواره به سمت بالا رُشد می‌کند و با تاریکی شب خاموش نمی‌گردد.

من، یعنی مرگ، می‌آیم اما ماندگار نمی‌شوم؛ زیرا حیات جاودانی در همه هستی جاری است. تنها مانع من در این مسیر، نوری بی‌پایان است که به سرعت همه‌چیز را تسخیر می‌کند. بیدار شو ای شعله‌ای که همواره در درون می‌سوزی، شعله‌ور شو و بر حجاب شب غلبه کن!

سپس در میان شعله‌های آتش، در تاریکی نوری پدیدار شد و رُشد کرد؛ شعله‌ای که شب را به جلو راند و هر روز روشن‌تر و گسترده‌تر شد، تا آنکه سرانجام چیزی جز نور باقی نماند.

سپس صدای راهنمای من، صدای استاد برخاست که گفت: «روح خود را در حالی که در نور رشد می‌کند بنگرید؛ ببینید که اکنون برای همیشه از بند پروردگار شب آزاد شده است.»

سپس مرا به پیش برد؛ به فضاهای بزرگی که آکنده از راز و رمز فرزندان نور بود؛ رازهایی که انسان هرگز نخواهد دانست، مگر زمانی که خود نیز به خورشید نور تبدیل شود.

پس از آن، او مرا به داخل تالار نور هدایت کرد؛ تالاری با دیوارهایی از جنس نور. سپس در برابر لُردهای بزرگ (اربابان ارشد) و اربابان چرخه‌های بالا زانو زدم.

او سخن آغاز کرد و با کلامی قدرتمند گفت: «تو از تالارهای آمنتی آزاد شده‌ای؛ وظیفه و مأموریت خود را در میان فرزندان انسان انتخاب کن.»

سپس من گفتم: «ای استاد بزرگ! بگذار تا من آموزگار مردم باشم و آن‌ها را به سوی جلو و بالا هدایت کنم؛ تا زمانی که آنان نیز به نورهایی در میان آدمیان تبدیل شوند و از پرده‌ی شبی که آن‌ها را احاطه کرده است رهایی یابند و در نوری که در میان مردم خواهد تابید، شعله‌ور گردند.»

سپس صدایی به من گفت: «هرگونه که می‌خواهی برو، چرا که چنین مقدر شده است. شما ارباب سرنوشت خویش هستید و آزادید که به میل خود بپذیرید یا رد کنید. قدرت را به دست آورید و خرد را برگزینید؛ در میان فرزندان انسان همچون نوری درخشان بتابید.»

سپس مرا به سمت بالا هدایت کرد و من بار دیگر در میان ساکنان زمین و فرزندان آدمیان ساکن شدم. بخشی از حکمت و خرد خویش را به آنان آموختم و نشان دادم؛ همانند خورشیدی در میان انسان‌ها، نوری آتشین بر آنان تاباندم. اکنون دوباره راهی به سوی پایین و به دل تاریکی شب در پیش می‌گیرم تا در جستجوی نور باشم. یاد و آموزه‌های مرا حفظ کنید و نگاه دارید؛ چرا که این امر راهگشای فرزندان انسان خواهد بود.

تکمیل و توضیح پس از لوح

آمنتی و جهان پس از مرگ:

در مصر باستان تصور جهان مردگان، داوری و سفر پس از مرگ در متون و دوره‌های مختلف صورت‌های متنوعی داشته است. نام‌ها و تصاویر کتاب را نباید نقشه‌ای باستان‌شناختی از فضای زیرزمین دانست.

خوانش نمادین:

تالارهای زیرزمینی می‌توانند در سطح نمادین، فضایی برای فرود به لایه‌های پنهان خود، مرگ نمادین و بازگشت با شناختی تازه باشند.

لوح سوم: کلید خرد

پیش از خواندن: خرد، شناخت خویشتن و مفهوم معرفت در سنت هرمسی

یکی از محورهای مهم نوشته‌های هرمسی تاریخی، معرفت یا گنوسیس (شناخت خویشتن و شناخت جایگاه انسان در کیهان) است. در بسیاری از متون هرمسی، انسان تنها با انباشتن اطلاعات دانا نمی‌شود؛ دگرگونی درونی و تغییر شیوه دیدن نیز اهمیت دارد. از این زاویه، «کلید خرد» را می‌توان دعوتی به تمرکز، خودشناسی، تشخیص و مسئولیت در برابر دانسته‌ها دانست. هر جا متن از نیروهای فراطبیعی یا قوانین کیهانی سخن می‌گوید، باید میان زبان نمادین و ادعای علمی تفاوت گذاشت.

متن کامل لوح:

من، توث، اهل آتلاتیس، از خرد خود می‌بخشم؛ از دانش خود می‌بخشم و از قدرتم سخاوتمندانه به فرزندان انسان عطا می‌کنم. به آنان می‌بخشم تا حکمتی داشته باشند که به واسطه آن، از حجاب شب و تاریکی در سراسر جهان درخشان شوند. حکمت، قدرت است و قدرت، حکمت؛ و این دو کامل‌کننده و یگانه با یکدیگرند.

ای انسان! به حکمت خود مغرور مباش؛ هم با نادان و هم با خردمند به گفتگو بنشین. اگر کسی سرشار از علم نزد تو آمد، به او گوش بسپار و توجه کن؛ زیرا حکمت در همه‌چیز جاری است. هنگامی که سخن از حق و حقیقت به میان می‌آید سکوت نکن؛ زیرا حق همچون نور خورشید است که برتر و فراتر از همه می‌تابد.

کسی که قانون را زیر پا بگذارد مجازات خواهد شد؛ چرا که تنها از طریق قانون است که آزادی برای انسان حاصل می‌شود. از ترس دوری کن، زیرا ترس سرآغاز اسارت است و زنجیری است که تاریکی را به پای انسان می‌بندد.

در طول زندگی، همواره از ندای قلب خود پیروی کن و بیش از آنچه بر تو فرمان داده شده عمل نما. هنگامی که ثروتی به دست آوردی، از خواست قلبت پیروی کن؛ زیرا اگر قلبت خسته و فرسوده باشد، این ثروت‌ها هیچ فایده‌ای نخواهند داشت. هرگز زمان پیروی از ندای قلبت را کوتاه مکن، زیرا این کار روح را آزوده می‌سازد.

هدایت‌یافتگان هرگز گمراه نمی‌شوند، اما گمراهان راه راستی را نخواهند یافت. اگر به میان مردم رفتی، برای خودت زندگی کن؛ عشقی که آغاز و پایان قلبت توست را بساز.

اگر کسی برای گفتگو نزد تو آمد، بگذار آزادانه سخن بگوید تا کاری را که به خاطرش نزد تو آمده به پایان رساند. اگر در باز کردن دل خود نزد تو دچار تردید شود، دلش آن است که تو به عنوان حاکم، رفتاری ظالمانه داشته‌ای.

سخنان گزاف و بیهوده را تکرار مکن و به آن‌ها گوش مسپار؛ زیرا چنین گفتاری از سوی کسی است که در تعادل روحی نیست. سخنی مگو تا دیگران در برابر تو حکمت را بشناسند، چرا که سکوت سودی فراوان دارد؛ در حالی که پرگویی هیچ بهره‌ای نخواهد داشت.

هرگز در دل خود احساس برتری نسبت به فرزندان انسان نداشته باش، مبدا که از خاک نیز پست‌تر و فروتر شوی...

اگر می‌خواهی ماهیت دوستی را بیازمایی، رفاقت را نپذیر مگر با خرد. با او مناظره کن و قلبش را با گفتار و رفتارت بیازمایی؛ آنچه به اثبات رفتارت بیازمایی؛ آنچه به اثبات رسید را باید دیدن‌اند آشکار خواهند شد.

مال شایسته باید با یک دوستی در میان بگذارد.

احساس احترام به علم را نادان نمی‌داند و چیزهایی سودمند برای او زمان آورد. اما در مرکز زندگی‌ام همه را ممنوع نمی‌کنم و جز تاریکی و جهل، چیزی را نمی‌خواهم. آنچه به اثبات رسید باید دید و باید دانست؛ بی‌گمان به زندگی، حکمت بزرگ است و با خرد و نیکی که در آن وجود دارد که برادری شده جهان و صلح را به بدی تبدیل می‌کند.

بگذار تا برادری با نور خرد پُر شود که می‌خواهم از بند تاریکی رهایی یابم؛ باید ابتدا مادیات را از غیرمادی آتشی از زمین خدایی کند، زیرا بدانید همانطور که زمین به زمین فرود می‌آید، آتش نیز به آتش بالا می‌رود و با آتش یکی می‌شود.

هر کسی آتشی را که در درون خود است بشناسد به آتش جاودانه بالا می‌رود و در آن جاودانه می‌ماند. اما آتش، آتش درونی نیرومندترین نیروهاست و بر همه چیز غلبه می‌کند و به همه چیزهای زمین نفوذ می‌کند.

فقط از چیزی حمایت می‌کند که مقاومت می‌کند. پس زمین باید در مقابل انسان مقاومت کند، در غیر این صورت او وجود ندارند. همه چشم‌ها با دید یکسانی نمی‌بینند؛ زیرا برای کسی جسمی به یک شکل و رنگ، و برای یک چشم دیگر به نگاهی دیگر است.

بنابراین آتش بی‌نهایت نیز از رنگی به رنگ دیگر تغییر می‌کند؛ هرگز روز به روز یکسان نیست.

من، توث، از حکمت خود سخن بگو زیرا انسان آتشی است که در شب روشن است. هرگز در حجاب تاریکی خاموش نمی‌شود، هرگز با حجاب شب خاموش نمی‌شود؛ در دل انسان‌ها به حکمت خود نگریستم آن‌ها از اسارت نزاع رها نشدند. خویش را آزاد کن، در سایه شب مدهون تاریکی، انسان به حکمت آشکار می‌شود. نام و شکل کجا متوقف می‌شود؟ فقط در آگاهی. نیروی نامرئی بی‌نهایت روشن است. اشکالی که با روشن کردن دید آنچه ایجاد می‌کند و واقعاً تأثیراتی هستند که به دنبال هدف شما هستند. انسان ستاره‌ای است که به بدن بسته شده است تا در نهایت با نزاع خور آزاد می‌شود. تنها با مبارزه تلاش و کوشش شما ستاره خواهید شد.

در درون تو زندگی جدید شکوفا می‌شود. آنکه آغاز هر چیز را می‌داند، ستاره او از ملکوت شب آزاد است. ای انسان، به یاد داشته باش که هر آنچه هست فقط شکل دیگری از آنچه نیست، است.

هر چیزی که هستی در حال عبور به هستی دیگر است و تو خودت هم از این قاعده مستثنی نیستی. قانون را در نظر بگیرد زیرا همه چیز قانون است. به دنبال چیزی نباشید که از شریعت نیست، زیرا همچنین چیزی فقط در توهمات حواس وجود دارد. حکمت به همه فرزندان او می‌رسد همانطور آن‌ها به حکمت می‌رسند. در تمام اعصار، نور پنهان بوده است. ای مرد، بیدار و دانا باش. من در اعماق اسرار زندگی سفر کرده‌ام و در جستجوی و جست‌وجوی چیزهایی هستم که پنهان است. ای مرد فهرست کن و عاقل باش.

دور از پوسته زمین، در تالارهای آمنتی اسرار را دیدم که از مردم پنهان است. من اغلب در گذرگاه پنهان عمیق سفر کرده‌ام و به نوری که در میان زندگی مردمان است نگاه کرده‌ام.

در آنجا، نه گل‌های زندگی که همیشه زنده‌اند بلکه قلب‌ها و اسرار آدمیان را جستجو کردم. دریافتم که انسان فقط در تاریکی زندگی می‌کند. نور آتش بزرگ در درون پنهان است. آن حکمتی را که امروز به مردم می‌دهم، پیش از آن از «اربابان پنهان آمنتی» آموخته‌ام. آنان استادان حکمت مخفی هستند که این دانش را از آینده‌ای بی‌نهایت به ارمغان آورده‌اند.

آنان هفت تن، فرزندان اربابانِ آمنتی، و فرزندانِ «خورشیدِ صبح» هستند؛ که هفتمین آنان از همه بزرگتر است. آیا آنان [از نظر ظاهری] مانند فرزندانِ انسان نیستند؟ [اما در حقیقت] سه، چهار، پنج و شش، هفت، هشت، نه عناوین استادان مردان است. دور از آینده، بدون شکل و در عین حال در حال شکل‌گیری. آن‌ها به عنوان معلم برای فرزندان انسان آمدند. آن‌ها برای همیشه زندگی می‌کنند اما نه از زنده‌ها نه به زندگی و در عین حال آزاد از مرگ. بر آن‌ها تا ابد با خردی بی‌پایان حکومت کن، در حالی که مقید به تالارهای تاریک مرگ نیستی. زندگی در آنها وجود دارد. با این حال، زندگی که زندگی نیست، همه آزاد از همه خداوندان هستند.

از آن‌ها لوگوس بیرون آمد؛ آن‌ها ابزار قدرت همه هستند. چهره آن‌ها وسیع است و در عین حال، در کوچکی یک شکل پنهان شده‌اند؛ توسط یک شکل‌دهنده، شناخته شده و در عین حال ناشناخته (THREE). او کلید تمام جادوهای پنهان را در دست دارد؛ او خالق سالن مردگان است. او قدرت پوشاندن و تاریکی را برای مقید کردن جان فرزندانِ انسان می‌فرستد و نیروی روح را در تاریکی اسیر می‌کند. مردِ چهارم؛ کسی است که قدرت را از دست می‌دهد، خداوندِ او زندگی برای فرزندانِ انسان است. نورِ بدن، شعله‌ی چهره اوست؛ او از روح برای فرزندانِ انسان آزادتر است (FIVE).

استاد پروردگار همه جادو است؛ کلیدِ کلمه‌ای که در بین مردم طنین‌انداز می‌شود. استاد (SIX) پروردگارِ نور است. استاد (SEVEN) مسیرِ پنهانِ روحِ فرزندانِ انسان است. (استاد هشتم) پروردگار و ارباب فضا و کلید روزگار است؛ او کسی است که دستور پیشرفت را می‌دهد و سفرِ مردان را وزن و متعادل می‌کند. استاد نهم (NINE) پدری است با چهره‌ای وسیع که از حالت "بی‌شکل" شکل می‌گیرد و تغییر می‌کند. ای مرد، روی نمادهایی که به تو می‌دهم فکر کن. این‌ها کلیدهای پنهان هستند. اگرچه از دید مردمان عادی پوشیده‌اند، اما همواره تو را به سوی جان برتر هدایت می‌کنند.

ذهن و افکارت را به سوی نور و زندگی بگردان. در کلیدهای عددی که برایت می‌آورم، مسیرِ زندگی را بیاب. با حکمت جست‌وجو کن؛ افکارت را به درون ببر؛ ذهنت را به سوی نور هدایت کن. تصویرِ فکریِ خود را از بندِ بدن رها کن؛ به اعدادی فکر کن که تو را به سوی زندگی برتر سوق می‌دهند.

در پادشاهی نور را بگشای؛ شعله‌ی خورشیدِ درونت را برافروز. صبحِ تاریکی را درهم بشکن و در روزِ واقعیِ زندگی قدم بگذار. ای مرد! این‌ها را به عنوان بخشی از وجودت بپذیر. این‌ها استادانِ خردِ خورشید هستند؛ نوری برای زندگی فرزندانِ انسان.

تکمیل و توضیح پس از لوح

خرد در سنت هرمسی

در هرمتیسیم فلسفی، معرفت صرفاً گردآوری اطلاعات نیست؛ شناخت خویشتن، کیهان و منشأ الهی انسان با دگرگونی درونی پیوند می‌خورد.

خوانش نمادین

«کلید» را می‌توان نه یک شیء یا فرمول، بلکه شیوه‌ای برای دیدن و فهمیدن دانست: تمایز، تمرکز و مسئولیت در استفاده از دانسته‌ها.

لوح چهارم: زاده فضا

پیش از خواندن: فضا، کیهان و زبان نمادین آفرینش

کیهان‌شناسی در سنت‌های باستانی معمولاً آمیزه‌ای از فلسفه، دین و مشاهده آسمان بود. متون هرمسی دوره یونانی-رومی نیز درباره نظم کیهان، عقل، نفس و جایگاه انسان بحث می‌کنند. واژه‌هایی مانند «فضا»، «ارتعاش»، «نور» و «نیرو» در این اثر نباید خودبه‌خود معادل اصطلاحات فیزیک جدید دانسته شوند؛ معنای آنها در متن بیشتر فلسفی و باطنی است. خواندن نمادین این بخش کمک می‌کند مفاهیم آفرینش، ظهور و پیوند انسان با کل را بدون آمیختن آنها با نظریه‌های علمی امروز دنبال کنیم.

متن کامل لوح

ای انسان، صدای خرد را بشو؛ صدای «توث آتلانتیسی». من از خرد خود که از زمان و مکان این چرخه جمع‌آوری شده است، رایگان به تو می‌دهم. این خرد، هدیه‌ای رایگان از اسرار خورشید است.

من در دوران کودکی در آتلانتیس بودم؛ زیر نور ستارگان، در حالی که در رؤیاهایم غرق بودم و قلبم اشتیاق زیادی برای فتح ناشناخته‌ها داشت. سال‌ها به دنبال دانش گشتم، رنج‌ها کشیدم و مسیرهای دشوار را پیمودم، تا اینکه سرانجام، روحم از اسارت زمینی آزاد شد و به دوردست‌ها پرواز کرد.

من از قید بدن رها شدم و در شب بی‌انتها، به فضای ستارگان سفر کردم. من فراتر از دانش انسانی پرواز کردم؛ روح من در زیبایی بی‌کران فضا، با افکارم بال گشود. در آنجا، هارمونی تمام فضا را درک کردم؛ جایی که اجرام آسمانی با شکوهی عظیم در حرکت بودند.

من قانون بسیاری از ستارگان را که در مسیرم بودند، دیدم و با نژادهای بسیاری از انسان‌های کهکشانی آشنا شدم. آموختم که برخی همچون ستارگان صبح به اوج می‌رسند، و برخی در تاریکی شب پایین می‌مانند. آن‌ها که به دنبال نورند، برای دستیابی به ارتفاعات خرد مبارزه می‌کنند، در حالی که برخی دیگر، در تاریکی قلمروهای مادی خود باقی می‌مانند.

ای انسان، بدان که «نور» خود، یک حجاب است؛ حجابی که حقیقت اصلی را پنهان می‌کند. در دل تو، روشنایی جاودانه‌ای نهفته است که منتظر لحظه آزادی است؛ لحظه‌ای پاره کردن این پرده.

آن‌ها [موجودات کیهانی]، زمانی که به اتر دست یافتند، دریافتند که فضا برایشان خالی است، مگر آنکه از نیروی پنهان استفاده کنند. اساس تمام هستی، همان نیروی سیال است که همه چیز را در جریان نگه می‌دارد. آن‌ها با استفاده از این نیرو، ساختارهای ستاره‌ای را شکل دادند. اشکال را به هر ترتیبی که می‌خواستند پدید آوردند و رشد دادند. آن‌ها در خرد و دانش پیشی گرفتند؛ همه نژادها در حکمت توانا بودند.

من مدت‌ها در میان فرزندان ستارگان مکث کردم و به حکمت آن‌ها نگریستم. دیدم که چگونه شهرهایی غول‌پیکر از گل سرخ و طلا در پهنه اِتر خلق کردند. این ماده از اِتر، عنصر پایه و اولیه همه چیز پرتاب شده و به وجود آمده بود. در گذشته‌های بسیار دور، آن‌ها اِتر را فتح کرده و خود را از اسارت و رنج جسم رها ساخته بودند؛ تنها با اراده و تصویری که در ذهن شکل می‌گرفت، بی‌درنگ خلق می‌کردند و رشد می‌دادند.

پس از آن، روح من در سراسر کیهان با سرعت به پرواز درآمد و همواره چیزهای نو و باستانی را به تماشا نشست. دریافتم که انسان واقعاً در فضا متولد شده است؛ انسان فرزند خورشید و خورشید ستارگان است!

ای انسان، بدان هر موجودی که در هر کجا ساکن است، با ستارگان یکی است!

بدن شما چیزی نیست جز سیاراتی که به دور خورشید مرکزی خود در چرخشند. هنگامی که تمام نور حکمت را به دست آورید، آزاد خواهید شد؛ آن گاه در اِتر خواهید درخشید - یکی از خورشیدهایی که تاریکی بیرونی را روشن می‌سازد - یکی از آزادگان فضا که در نور رشد کرده‌اند.

همان‌طور که ستارگان به مرور زمان درخشندگی خود را از دست می‌دهند و نور آن‌ها به سوی سرچشمه بزرگ بازمی‌گردد، ای انسان، روح تو نیز رو به جلو پیش می‌رود و تاریکی شب را پشت سر می‌گذارد. تو از اِتر پُر گشته‌ای؛ از درخشندگی نوری که از سرچشمه اُزلی جاری می‌شود. با اِتری که اطرافت را گرفته ادغام گشته‌ای و محدود شده‌ای، اما شعله‌ات همواره زبانه می‌کشد تا سرانجام آزاد شود.

شعله‌ات را از دل تاریکی برافراز، از بند شب پرواز کن و رها شو! سفر من در زمان و فضا کامل شد و دانستم که سرانجام روحم آزاد گشته است؛ دانستم که اکنون می‌توانم به دنبال حکمت راستین باشم...

اینک ای مرد، وقتی این شناخت را به دست آوردم، روحم شادمان شد، زیرا اکنون آزاد بودم. ای آزادگان فضا، گوش فرا دهید! به حکمت من توجه کنید: آیا نمی‌دانید که شما نیز آزاد خواهید شد؟ ای انسان، دوباره به صدای حکمت من گوش بسپار تا با شنیدنش زنده و آزاد شوی: شما از خاک زمین نیستید، بلکه فرزندان نور در بی‌کران کیهانید!

ای مرد، آیا از میراث راستین خود آگاهی نداری؟ آیا نمی‌دانی که در حقیقت نوری؟ شما خورشیدهای بزرگ هستید؛ آن گاه که حکمت را به دست آورید، پیوند و خویشاوندی اصیل خود با نور را خواهید شناخت.

اکنون من دانش آزادی را به شما می‌بخشم؛ تا در همان راهی که من گام برداشته‌ام قدم بگذارید. به شما نشان می‌دهم که چگونه با تلاش، راهی را که به سوی ستارگان منتهی می‌شود بیمایید؛ راهی که من خود پیمودم، ای فرزندان انسان از بندگی خود آگاه باش و بدان که چگونه خود را از مشقت و بندگی برهانی. یکی با نور و دیگری با ستارگان برآمده از دل تاریکی پیوند می‌یابد؛ پس همواره به‌سوی بالا برخیزید و راه خرد را دنبال کنید. تنها با این مسیر است که می‌توانید از حسیض به اوج بروید. بیایید! سرنوشت انسان همواره او را به سوی منحنی‌های بی‌نهایت کل هستی (ALL) هدایت می‌کند.

ای انسان، بدان که تمامی فضا با نظم کیهانی آراسته است؛ تنها بر اساس این قانون و تعادل کیهان است که شما با کل هستی یگانه می‌شوید. از این قانون پیروی کنید تا با همه‌چیز یکی گردید. کسی که راه خرد را می‌پیماید، باید گل زندگی خود را به‌سوی روشنایی بگشاید و آگاهی خویش را از تاریکی بگستراند تا در بستر زمان و مکان در همه‌چیز جاری شود.

دستورالعمل‌هایی روح:

ابتدا باید مدتی در اعماق سکوت درنگ کنید تا سرانجام از هوس و خواهش‌های نفس رها شوید؛ از اشتیاق به سخن گفتن بگذرید و در خاموشی مطلق آرام گیرید تا با سکوت، اسارت‌واژه‌ها و کلمات را تسخیر نمایید. از خوراک پرهیز کنید تا بر میل به غذا که بند نفس است غلبه یابید.

سپس در تاریکی دراز بکشید؛ چشمان خود را بر پرتوهای نور بیرونی ببندید و نیروی روح را در کانون آگاهی متمرکز سازید تا آن را از قید شب رها کنید. مکانی را که آرزوی حضور در آن را دارید، در ذهن تصویر کنید؛ با تمام توان اراده آن مکان را در پیش چشمان درون مجسم سازید. با نیروی تمرکز، روح خود را به جلو و عقب به ارتعاش درآورید؛ پیوند روح را با بدن سست کنید و با تمام قدرت آن را بتکانید تا سرانجام روحتان از کالبد آزاد شود!

آن گاه شعله جان، در فضاهای کیهان شناور و آویزان می‌گردد؛ جایی که برای انسان ناشناخته و سرشار از تعادل، قدرت و پویایی است. در آنجا، نظمی فراتر از هارمونی موسیقی جریان دارد؛ آوایی که والاتر از سخن گفتن انسان است. نغمه‌ای

کیهانی با رنگ و پرتوی شعله‌ آغازینِ کلّ هستی (ALL) به هم آمیخته است؛ همان جرقه‌ای از ابدیت که تو ای فرزندم، با رنگِ آن می‌سوزی و با نغمه‌اش زندگی می‌کنی.

به این صدا گوش بسپار تا آزاد گردی؛ آگاهی تو با کیهان یکی خواهد شد و با نظمِ برین و زیرینِ کلّ هستی درمی‌آمیزد. آیا نمی‌دانستی که از دل تاریکی، نوری نمادین از همه‌چیز شعله‌ور خواهد شد؟

دعای رسیدن به نور و حکمت:

این نیایش را برای رسیدن به حکمت و تجلی نور بخوانید:

«ای روح توانای نور، که در سراسر کیهان می‌درخشی، شعله‌ مرا با هماهنگی به خویشتن نزدیک‌تر کن! آتش مرا از تاریکی بالا بکش؛ ای آهنبای آتشی که با همگان یکی هستی. ای توانای جان، مرا به بالا بر؛ ای فرزندِ نور، روی مگردان و مرا با نیرویی به درونِ کوره‌ خویشت بکش تا ذوب شوم و با همه‌چیز در یک آتش پُرفشارِ حیات، یکی گردم و با مغز و جانِ کل یگانه شوم.»

«هنگامی که روح خود را از اسارت تن آزاد کردید، بدانید که تاریکی برای شما از میان رفته است. همیشه می‌توانید در پهنه‌ فضا به جست‌وجوی حکمت بپردازید، بی‌آنکه در بند کالبدِ مادی باشید. رو به سوی جلو و بالا بروید...»

با بامدادِ فلش، همچون روحی به قلمروهای نور با نظم و هماهنگی حرکت کن، آزادانه با فرزندان نور حرکت کن. شما را جستجو کنید و بشناسید، کلید خردنزد شماست، بنابراین ای انسان، تو قطعاً آزاد خواهی بود.

تکمیل و توضیح پس از لوح

کیهان‌شناسی باستان و زبان جدید

واژه‌های فضا، نور، ارتعاش و نیرو در این کتاب عمده‌تاً زبان باطنی‌اند. کاربرد همین واژه‌ها در فیزیک جدید به معنای یکسان بودن مفهوم آنها نیست.

خوانش نمادین

«زاده‌ فضا» را می‌توان پرسشی درباره‌ منشأ، گستردگی آگاهی و نسبت انسان با کل کیهان خواند، بدون تبدیل استعاره به نظریه‌ علمی.

لوح پنجم: ساکن اوناال

پیش از خواندن: ساکن اوناال و الگوی استاد پنهان

شخصیت «ساکن اوناال» در جهان این کتاب، نقش استاد یا موجودِ برتر را دارد که دانش را به شاگرد منتقل می‌کند. چنین الگویی در بسیاری از سنت‌های عرفانی و رازآمیز دیده می‌شود: دانشی که به تدریج، پس از را می‌توان نمادِ عقلِ راهنما یا سطحی برتر از آگاهی نیز دید.

متن کامل لوح

من اغلب آرزوی آتلاتنیس مدفون را دارم، سرزمینی که در اعصار گذشته، در عصر تو، در اوج زیبایی و شکوه وجود داشت. در آن دورانِ درخشان، ما نوری داشتیم که در تاریکی شب می‌تابید. آن نور، قدرتمند بود و بر تمام «زمین‌زادگان» و بر «اربابانِ زمینِ آن روزگار» حکمرانی می‌کرد. آتلاتنیس در آن زمان، پادشاهِ ملل و استادِ خردِ نور بود که از طریقِ خورشیدِ حکمت بر جهان می‌تابید.

«استاد اوناال» که ساکنِ معبد بود، نگهبانِ این راه شد؛ او در آن روزگار، نورِ زمین گشت. او فراتر از چرخه‌های زیستی ما، در کالبدِ انسانی میانِ مردم زندگی می‌کرد. او نه از جنسِ انسان‌های زمینی ما بود و نه از ماوراییِ ناشناخته؛ بلکه خورشیدی بود که از چرخهٔ «مردانِ پیشرفت‌کرده» فراتر رفته بود. ای انسان، بدان که «استاد هورلت» هرگز با فرزندانِ آدم یکی نبود. در روزگارانِ بسیار دور، آن‌گاه که آتلاتنیس برای نخستین‌بار به عنوانِ یک قدرتِ عظیمِ قد برافراشت، او (استاد اوناال) با کلیدِ حکمت در آنجا ظاهر شد و راهِ نور را برای ما گشود.

او راهِ دسترسی به این نور را به مردم آموخت؛ نوری که در میانِ مردم جاری بود و بر تاریکیِ هدایتِ انسان تسلط داشت. سپس به روح‌های با ارتعاشِ بالا که با نور یکی بودند، دستور داد تا آن را به بخش‌هایی تقسیم کنند و ۱۰ نفر را برای ادارهٔ امورِ مردم گماشت.

او معبد را ساخت؛ نه با دستانِ انسان، بلکه آن را از «اتر» و جوهرِ وجودِ خود پدید آورد. او با قدرتی که داشت، به آنچه در ذهنِ تصویر می‌کرد، شکل داد. معبد به سرعت به وجود آمد؛ با قالب‌گیری و شکل‌دهی توسطِ «ساکنِ کلام» (Dweller of the Word). این مکان در ابتدا بی‌شکل بود، اما به یک «فرمِ فراخوانده‌شده» تبدیل شد.

سپس او در آن اتاق‌های بزرگ، فضا را با اشکالی پُر کرد که از انرژیِ فراخوانده‌شده لبریز بود. او خود در معبد «بی‌شکل» بود، اما برای ارتباط، به شکلِ انسان درمی‌آمد. اگرچه در میانِ مردم بود، اما با آن‌ها تفاوت داشت و از جنسِ فرزندانِ عادیِ انسان نبود.

سپس او از میانِ مردم، «۳ نفر» را انتخاب کرد که دروازه‌ی ارتباطی او شدند. او آن‌ها را برگزید تا با آتلاتنیس پیوند بخورند. سپس آن ۳ نفر که انتخاب شده بودند، شورای او شدند و آن‌ها را به نزدِ پادشاهانِ بنی‌آدم فرستادند. آن‌ها [استاد و شورا] عده‌ی دیگری را نیز برگزیدند و به آن‌ها حکمت آموختند تا خود معلمانِ برای فرزندانِ بشر باشند.

او (استاد)، این گروه را در جزیره‌ای به نام «اوندال» (Undal) مستقر کرد تا به عنوانِ «معلمانِ نور» برای مردم خدمت کنند. البته هر فردی که به این شکل انتخاب می‌شد، باید ۱۵ سال (۵ و ۱۰ سال) را در شرایطِ ویژه‌ی سپری می‌کرد؛ چرا که تنها بدین طریق، او می‌توانست فهم و بصیرتِ لازم برای آوردنِ نور به زندگیِ فرزندانِ انسان را به دست آورد.

بدین ترتیب بود که معبد به وجود آمد و محلِ سکونتِ استاد شد.

«ای مردم! من، "توت" (Thoth)، همواره در جستجویِ حکمت بوده‌ام. من هم در تاریکی و هم در نور جستجو کرده‌ام. مدت‌ها در دورانِ جوانی‌ام، این مسیرِ دشوار را پیمودم و همواره در پی یافتنِ دانشِ نوین بودم تا اینکه پس از تلاش‌های

فراوان، یکی از آن "۳ نفر" (شورای معلمان)، نور را برای من آورد. او فرمان "ساکن معبد" را به من رساند و مرا از تاریکی به سوی نور فراخواند.

او مرا به اعماق معبد و در پیشگاه "آتش بزرگ" بُرد. در آنجا، "ساکن بزرگ" را بر تختی دیدم که لباسی از نور بر تن داشت و از جنس آتش می‌درخشید. در برابر آن عظمت و حکمت بی‌کران به زانو افتادم و نور مانند امواجی در درون من جاری شد. سپس صدای ساکن را شنیدم که گفت:

«ای که از تاریکی به سوی نور آمده‌ای! مدت‌هاست که در جستجوی راه نوری. هر روحی بر روی زمین که بندهای خود را بگسلد، به‌زودی از اسارت شب‌رهایی خواهد یافت. تو از تاریکی برخاسته‌ای و به هدفت نزدیک‌تر شده‌ای. از این پس در اینجا به عنوان یکی از فرزندان من ساکن خواهی بود؛ نگهدارنده‌ی اسنادی شو که با حکمت گردآوری شده‌اند، و ابزاری از نور برای ماوراء شو؛ چرا که در اعصار تاریکی که به‌زودی بر فرزندان انسان خواهد رسید، این حکمت راهگشا خواهد بود. اینجا زندگی کن و از سرچشمه همه حکمت‌ها بنوش تا اسرار برایت آشکار شود.»

آنگاه من در پاسخ به او گفتم:

«ای نوری که به‌سوی مردمان فرود آمده‌ای، از حکمت خود به من عطا کن تا معلم مردم شوم و نور تو را به آن‌ها ببخشم تا آزاد شوند.»

استاد بار دیگر به من گفت:

«برو و در گذر زمان با حکمت خود زندگی کن. آری، هنگامی که امواج اقیانوس، آتلاتیس را در بر بگیرند، تو نور را حفظ کن؛ هرچند در تاریکی پنهان خواهد شد، اما برای زمانی که بشر آماده باشد آماده است. اکنون برو و حکمت بیشتری بیاموز تا از طریق نور، با کلیت بی‌نهایت هستی (ALL) رُشد کنی»

پس از آن، مدت‌ها در معبد ساکن شدم تا اینکه سرانجام با نور یکی گشتم. سپس مسیر ستاره‌ها (سفرهای کیهانی) را دنبال کردم و راه نور را در پیش گرفتم. به اعماق قلب زمین سفر کردم و رازهای زیرین را آموختم؛ مسیر «تالارهای اَمَنتی» (Amenti) را فرا گرفتم؛ قانونی که جهان را به تعادل می‌رساند. با خرد خود به اتاق‌های پنهان زمین نفوذ کردم؛ مسیرهایی در اعماق پوسته زمین که برای قرن‌ها از چشم فرزندان انسان پنهان مانده بود.

هرچه حکمت بیشتری بر من آشکار می‌شد، بیشتر درمی‌یافتم که همه چیز بخشی از یک «کلیت یگانه و بزرگ» (ALL) است؛ حقیقتی بزرگ‌تر از تمام دانسته‌ها. من قلب بی‌نهایت (Infinity) را در طول اعصار جستجو کردم و هر چه عمیق‌تر شدم، رازهای بیشتری یافتیم. اکنون که به اعصار گذشته می‌نگرم، می‌دانم که خرد بی‌پایان و نامحدود است و در گذر زمان همواره گسترش می‌یابد. نوری عظیم در آتلاتیس باستان جریان داشت. با وجود آن نور عظیم، سایه تاریکی نیز در آتلاتیس رخنه کرد. مردمان آتلاتیس که در اوج شکوه و دانش بودند، دچار غرور شدند. آن‌ها به توانایی‌های خود افتخار می‌کردند و با جاه‌طلبی، به دنبال دانش ممنوعه رفتند؛ دانشی که فراتر از سطح آگاهی آن‌ها بود و آن‌ها را به سوی نابودی می‌کشاند.

کسی که به دنبال این دانش ممنوعه بود، از مرزهای مجاز گذشت و تعادل خود را از دست داد. در این میان، "ساکن معبد" (Unal) متوجه شد که فردی شرور از میان آتلاتیسی‌ها، با استفاده از جادوی سیاه، دروازه‌ای به نیروهای تاریک "آگوآنتی" (AGWANTI) باز کرده است. این عمل، فاجعه‌ای بزرگ برای زمین به ارمغان آورد. آن فرد با این جادو، روح خود را از بدن جدا کرد و به نیروهای تاریک پیوست.

سپس آن موجود خبیث، ۳ مأمورِ قدرتمند را برگزید و دستور داد تا جهان را به آشوب بکشند. آن‌ها به اعماق زمین رفتند، به «تالارهای اَمَنتی» نفوذ کردند و با تغییر تعادل نیروهای زمین، باعث شدند تا آتلاتیس زیر امواج سهمگین اقیانوس دفن شود. در آن لحظه، دروازه بزرگی که به اعماق متصل بود شکسته شد و تمام جزایر به جز معبد «اونال» و بخشی از آنکه توسط «ساکن معبد» محافظت می‌شد، به زیر آب رفتند.

در آن شرایط بحرانی، «ساکنِ معبد» مرا (توت) فراخواند و گفت: «ای توت! تمامِ خرد و میراثِ ما را بردار و همراهِ خود ببر. جادوها، سوابقِ علمی و تمامِ آنچه داریم را بردار و به سرزمین‌های دیگر ببر تا به عنوانِ معلم برای فرزندانِ بشر بمانی. تو باید این نور را در اعصارِ تاریکی که در پیش است، حفظ کنی و آن را در میانِ انسان‌ها پراکنی تا روزی که بشر دوباره آماده پذیرشِ آن شود.»

من طبقِ دستورِ او عمل کردم؛ تمامِ سوابقِ تاریخی و علمیِ آتلاتیس را جمع‌آوری کردم و با «سفینه فضایی» خود، از آن سرزمین در حال غرق‌شدن گریختم. من تمامِ قدرت‌ها و ابزارهایِ جادویی‌مان را با خود بردم.

سپس، من و سایرِ بازماندگان، سوار بر بال‌های صبح (وسایلِ پرنده) از فرازِ معبد پرواز کردیم و در حالی که به پشتِ سر نگاه می‌کردیم، دیدیم که چگونه تالارهایِ معبد و باقی‌ماندهٔ سرزمین‌مان برای همیشه در اعماقِ اقیانوس ناپدید شد.

ما بر فرازِ بال‌های بامداد (سفینه پرنده) برخاستیم و از بالایِ معبد به پرواز درآمدیم. آن ۳ نفر و ساکنِ بزرگِ معبد را در اعماقِ تالارهایِ زیرینِ پشتِ سر گذاشتیم و معبدِ راهِ خود را به سویِ اربابانِ چرخه‌ها بست. با این حال، راه به سویِ "تالارهایِ اُمیتی" همواره برای کسی که دارایِ دانشِ راستین باشد، باز خواهد ماند.

سپس با سرعت، پروازکنان به سویِ سرزمینِ غارنشینان و فرزندانِ خیم (KHEM - مصر باستان) گریختم. در آنجا با قدرتی که همراهِ داشتم، بر آن‌ها تسلط یافتیم، بر آن‌ها حکومت کردم و فرزندانِ خیم را به سویِ نور و معرفتِ پرورش دادم.

من سفینه فضاییِ خود را در اعماقِ صخره‌ها مدفون ساختم و منتظرِ زمانی ماندم که انسان به آزادیِ واقعی دست یابد. بر فرازِ آن سفینه پنهان‌شده، نمادی و نشانیِ ساختم؛ پیکره‌ای به شکلِ شیر که در عین حال صورتی شبیه به انسان دارد (مجسمه ابوالهول). سفینه من تا امروز در زیرِ همان نماد باقی مانده است تا زمانی که به آن نیاز باشد.

ای انسان، بدان که در آینده‌ای بسیار دور، مهاجمانی از اعماقِ تاریکی پدیدار خواهند شد؛ پس ای خردمندان، آن‌گاه بیدار شوید، کشتی (سفینه) مرا بیرون آورید و به آسانی پیروز شوید!

راز من در اعماقِ آن پنهان است؛ رازی که درونِ هر می که ساختم قرار دارد. در آنجا جستجو کنید تا آن را بیابید. در آن بنا، سنگ‌ها کلیدِ یکدیگرند و هر سنگ به سنگِ دیگر راهنمایی می‌کند. هر گذرگاه، درگاهی است که به زندگی و آگاهیِ منتهی می‌شود؛ کلیدی را که در پشتِ سر گذاشته‌ام دنبال کنید تا دروازه‌ی زندگی برای شما گشوده شود.

در اعماقِ هرمِ من جستجو کنید؛ در گذرگاهی که به دیواریِ منتهی می‌شود، از کلیدِ ۷ استفاده کنید تا مسیر به روی شما گشوده شود.

اکنون خرد و حکمتِ خود را به تو بخشیده‌ام؛ اکنون راهم را به تو سپرده‌ام. مسیرِ مرا دنبال کن، رازِ مرا بگشا، زیرا من راه را به تو نمایانده‌ام.

تکمیل و توضیح پس از لوح

الگوی استاد پنهان

شخصیت «استاد» یا «ساکنِ برتر» که دانش را پس از طیِ مراحلِ آمادگی شاگرد منتقل می‌کند، در بسیاری از سنت‌های رازآمیز دیده می‌شود. «اونال» در این کتاب شاهی تاریخی و باستان‌شناسیِ مستقلی ندارد و از دید ادبی و نمادین، تصویری از «راهنمایِ درونی» یا آگاهیِ حاصل از خودانضباطی است.

لوح ششم: کلید سحر و جادو

پیش از خواندن: جادو در مصر یونانی-رومی و تفاوت آن با علم

در مصر و جهان مدیترانه باستان، اعمالی که امروز «جادو» می‌نامیم با دعا، طلسم، ستاره‌بینی، پزشکی عامیانه و مناسک دینی درهم‌تنیده بود. پاپیروس‌های جادویی یونانی نمونه‌هایی از این فضای فرهنگی را حفظ کرده‌اند. با این حال، این پیشینه تاریخی به معنای اثبات کارکرد فراطبیعی وردها یا نیروهای توصیف‌شده در این لوح نیست. در بازخوانی امروزی، بخش‌هایی از «کلید جادو» را می‌توان درباره قدرت تمرکز، قصد، زبان و انضباط ذهنی فهمید؛ بدون آنکه نیازی به پذیرش ادعاهای آزمون‌ناپذیر به عنوان قوانین طبیعت باشد.

متن کامل لوح: نبرد باستانی نور و تاریکی

ای انسان! به حکمت جادو گوش فرا دار و دانشی را که قدرت‌ها به فراموشی سپرده‌اند، دوباره به دست آور. مدت‌ها پیش، در نخستین روزگارِ انسان، نبردی بی‌پایان میان تاریکی و روشنایی آغاز شد. در آن روزگار نیز انسان‌ها مانند امروز، آمیزه‌ای از تاریکی و نور بودند؛ در حالی که تاریکی برخی را به سوی دوزخ می‌کشاند، در وجود برخی دیگر، نور جان و روحشان را سرشار می‌کرد.

آری، در این پیکارِ کهن، جنگی ابدی میان نور و ظلمت در تمامی اعصار در جریان بوده است؛ نبردی که با استفاده از نیروهای شگفت‌انگیز و پنهان از دیدِ انسان معمولی هدایت می‌شود.

سیاهی همواره در برابر نور ایستاده و با آن ستیز می‌کند. در این میان، سالکان و استادان طریقت (Adepts) کسانی هستند که سرشار از روشنایی گشته و بر ظلمتِ شب پیروز شده‌اند. بدانید و مطمئن باشید که در هر گوشه از جهان و در تمامی قرن‌ها، "خورشیدهای بامداد" (استادان نور) از نبرد با تاریکی آگاه بوده‌اند.

هنگامی که من (توت) به این جهانِ فرودین آمدم، آن را آکنده از تاریکی یافتیم؛ دورانی که نبرد میان نور و ظلمت تازه در آن شدت گرفته بود. بسیاری از مردم چنان در چنگال تاریکی گرفتار بودند که روشناییِ شب در درونشان تنها به شکل جرقه‌ای کم‌فروغ می‌سوخت.

برخی از آن‌ها به «استادان تاریکی» بدل شده بودند و می‌خواستند همه‌چیز را با ظلمتِ وجود خود بپوشانند و دیگران را نیز به قلمرو شب جذب کنند. در برابر آن‌ها، «اربابان روشنایی» با تمام توان مقاومت می‌کردند و با نیروهای شب می‌جنگیدند.

استادان تاریکی همواره در پی آن بودند که زنجیرهای اسارتِ انسان‌ها را محکم‌تر کنند و آن‌ها را تا ابد در بندِ شب نگه دارند. آن‌ها از جادوی سیاه و نیروهای تاریک برای نفوذ به درون انسان‌ها بهره می‌بردند؛ جادویی شوم که روان انسان را در تاریکی مطلق فرو می‌پوشاند.

این «برادران تاریکی» در طول اعصار با یکدیگر متحد شدند. آن‌ها پیوسته با رُشد و بیداریِ فرزندان انسان مخالفت کرده‌اند؛ در راه‌های پنهان و مخفی گام برمی‌دارند و فعالیت می‌کنند، بدون آنکه چشمان انسان‌ها قادر به دیدنِ آنان باشد. آن‌ها همواره در ظلمت قدم می‌زنند و در سکوت و خفا، از تابشِ نورِ روشناییِ پنهان می‌شوند. آنان از قدرتِ خود بهره می‌گیرند تا روان و روح انسان‌ها را به بردگی بکشند.

آنان پنهانی می‌آیند و بی‌صدا ناپدید می‌شوند؛ انسان‌ها را در ناآگاهی و جهلِ خودشان به بند می‌کشند. راه سفرِ این برادران تاریک، راهی ظلمانی است؛ آن‌ها شب‌هنگام در قلمرو زمین حرکت می‌کنند و حتی به رؤیاها و خواب‌های انسان نفوذ می‌نمایند.

آن‌ها از قدرتی که از تاریکی پیرامونشان به دست آورده‌اند استفاده می‌کنند تا موجودات قلمروهای تاریک دیگر را به روش‌هایی که برای انسان نامرئی است، فرا بخوانند. با رخنه در فضای ذهنی انسان، حصار و حجابِ شب را به دورِ ذهن او می‌کشند تا روانِ آدمی در تمام طول حیاتش در بندِ تاریکی باقی بماند. آن‌ها در دانش‌های ممنوعه و علوم سیاه توانمندند، علومی که ذاتاً با تاریکی یکی است.

ای انسان، به هشدارِ من گوش فرا ده:

«از بند و اسارتِ تاریکی رها شو! هرگز روان و جانِ خود را تسلیمِ برادرانِ تاریکی مکن؛ چهره و کانونِ توجهِ خود را پیوسته به سوی نور معطوف بدار. آیا نمی‌دانی که تمامِ اندوه و رنج تو تنها از حجاب و پردهٔ ظلمت است؟»

ای انسان، به این اندرز گوش بسپار: همواره به سوی بالا و کمال تلاش کن و روانت را به سوی نور بگردان. بدان که برادرانِ تاریکی پیوسته در کمینِ کسانی هستند که در «مسیر نور» گام برمی‌دارند؛ زیرا آنان به خوبی می‌دانند کسی که در مسیر روشنایی به سوی خورشید حرکت کرده، به قدرتی بسیار عظیم‌تر دست می‌یابد؛ از این‌رو با تمام قوا تلاش می‌کنند تا فرزندانِ نور را دوباره با تاریکی به بند بکشند.

ای انسان، هرگاه کسی نزد تو آمد، سخنانش را با دقت ارزیابی کن و در ترازوی خرد بسنج؛ اگر سخنانش سبک، بی‌مایه و توخالی بود، فریب مخور! زیرا افراد بسیاری هستند که در ظاهر در روشنایی راه می‌روند، اما در باطن فرزندانِ نور نیستند. پیروی از راهِ آنان آسان به نظر می‌رسد، اما راهی که آنان پیش پای تو می‌گذارند مسیری فریبنده است. با این حال، ای انسان، به هشدارِ من توجه کن:

«نور تنها نصیب کسی می‌شود که برای رسیدن به آن رنج و تلاش را به جان بخرد.»

راهی که به خرد و حکمت راستین می‌رسد سخت و پرفرازونشیب است؛ راهی که به نور منتهی می‌شود، پر از سنگلاخ و موانع بزرگ خواهد بود و در مسیرِ صعود به سوی نور، کوه‌های بسیار سهمگینی پیش روی خود خواهید یافت. با وجود این، ای انسان، بدان که هر کس از طریقِ نور و حقیقت پیش رود، در پایان آزاد و رها خواهد بود؛ زیرا در سرانجام کار، این نور است که باید بر تاریکی چیره شود.

ای انسان! گوش فرا ده و به این حکمت توجه کن: درست همان‌گونه که تاریکی وجود دارد، نور نیز حقیقت دارد. هنگامی که تاریکی محو شود و تمام پرده‌ها و حجاب‌ها فرو ریزند، از دل همان تاریکی، نورِ ناب سر برخواهد آورد.

همان‌گونه که در میان انسان‌ها «برادران تاریکی» حضور دارند، «برادران نور» نیز وجود دارند که هم‌اوردان و دشمنانِ دیرینهٔ ظلمت به شمار می‌روند. آنان پیوسته در پیِ رهایی و آزاد ساختنِ جانِ انسان‌ها از قید و اسارتِ شب هستند.

آنان نیروها و توانایی‌های بزرگی دارند؛ قوانینی را می‌شناسند که افلاک و سیارات از آن پیروی می‌کنند. آن‌ها همواره در هماهنگی و نظم کیهانی کار می‌کنند و روح انسان را از بند اسارت رها می‌سازند. مسیر و روش کار آن‌ها نیز پوشیده و پنهان است و فرزندانِ عادیِ بشر تا به حال از کارِ آنان بی‌خبر مانده‌اند.

برادران تاریکی در طول زمان بی‌وقفه جنگیده‌اند و قلمروهایی را تسخیر کرده‌اند؛ با این حال، نور همواره در پایان پیروز و استاد خواهد بود و ظلمتِ شب را از میان برخواهد داشت.

آری ای انسان! این را بدان که فرزندانِ نور همواره در کنار تو گام برمی‌دارند. آن‌ها بر نیروی خورشید تسلط دارند؛ گرچه تاکنون به چشم دیده نشده‌اند، اما نگهبانانِ واقعی انسان‌ها هستند.

راهِ آنان برای همه گشوده است، اما تنها به روی کسی باز خواهد شد که در مسیر نور گام بردارد. آن‌ها از بند «ظلمتِ آمیتی» رها هستند؛ آزاد از آن تالارهایی که سرچشمهٔ حیاتِ کیهانی است و خورشیدها و خدایان بامداد در آن فرمان می‌رانند. آنان «فرزندان نور» هستند که در میان مردمان می‌درخشند.

در ظاهر شبیه به انسان‌اند، اما در سرشت بسیار فراترند. آنان در گذشته هرگز تجزیه و تقسیم نشدند، بلکه در یگانگی و وحدتی ابدی با «کُلِ یگانه» (The ONE ALL) به سر برده‌اند. آنان از فضایی فراتر آمده‌اند؛ جایی که پیش از پیدایش هرگونه شکل و فرم وجود داشته است.

آنان به انسان رازهایی بخشیده‌اند که او را از هر آسیبی محافظت می‌کند. کسی که می‌خواهد راه اربابان را طی کند، باید از قید تاریکی رها شود. او باید نیروهای بی‌شکل و ناشناخته را مهار کند و بر شبح ترس غلبه نماید. رهرو باید با به دست آوردن دانش و اَسرار، مسیری را بپیماید که از دل تاریکی می‌گذرد؛ اما پیوسته باید نور و آگاهی را به عنوان هدف پیش روی خود حفظ کند. او در مسیر خود با موانع و چالش‌های بسیار بزرگی روبرو خواهد شد، اما همواره باید به سوی خورشید و روشنایی پیش برود.

بشنو ای انسان! خورشید، نمادی از آن نوری است که در انتهای راه تو می‌درخشد. اکنون اَسرار را به تو آشکار می‌کنم؛ دانشی برای رویارویی با نیروهای تاریک و غلبه بر ترس شب؛ زیرا تنها با دانستن و آگاهی است که پیروز خواهید شد.

دانشی را که استادان و فرزندان می‌دانند به تو می‌آموزم؛ دانشی که بر تمامی ترس‌های برخاسته از تاریکی غلبه می‌کند. از حکمتی که به تو می‌بخشم بهره بگیر تا بر برادران شب و تاریکی چیره شوی.

هرگاه احساس کردی سنگینی یا حس مبهمی به سوی تو هجوم آورده و تو را به درگاه تاریکی نزدیک می‌سازد، قلب و درون خود را بررسی کن تا دریابی آیا آن حس و اندیشه از درون خود برخاسته است یا القایی از بیرون است.

اگر دیدی که افکار تاریک در ذهن تو جای گرفته‌اند، آن‌ها را از ذهن خود بیرون بران. سپس موجی از ارتعاش و انرژی را در سراسر بدنت به جریان بینداز؛ ابتدا به شکل موج‌هایی متوالی و سپس با نظمی آرام و هماهنگ. این عمل را بارها تکرار کن تا زمانی که احساس آزادی و سبکی به دست آوری. این جریان نیرو و موج آگاهی را از مرکز مغز (چاکرای سر/تاج) آغاز کن و آن را به صورت موج‌های پُر انرژی از سر تا نوک پای خود هدایت نما.

اما اگر دیدی قلبت پاک است و اندیشه تاریک از تو نیست، مطمئن باش که نیرویی از بیرون قصد نفوذ به تو را دارد. تنها با داشتن «آگاهی و دانش» است که می‌توانی بر آن چیره شوی. همواره خردمند باش، زیرا خرد و عقل، قدرت چیرگی بر همه چیز را برایت به همراه خواهد آورد.

آیین ایجاد دایره محافظت: (Circle of Protection)

اگر احساس کردی در مکانی قرار داری که تاریکی و سنگینی بر آن سایه افکنده است:

۱. در اطراف خود یک دایره نمادین ترسیم کن؛ و درست در مرکز آن دایره بایست.
 ۲. دست‌هایت را مستقیم رو به بالا، به سوی آسمان و فضای بالای سرت بلند کن.
 ۳. چشمانت را ببند و در ذهن خود، آن فضا را غرق در نور ناب تصور کن.
 ۴. با تمرکز بر پیوند میان روح خود و «نور کیهانی زمان و فضا»، این نیایش و کلمات را با صدای رسا بر زبان آور:
- «ای روح زندگی و نور! تن و کالبد مرا از نور سرشار ساز. ای خورشید و ای آگاهی تابانی که از دل تاریکی می‌درخشی، بیا و کالبدم را از روشنایی لبریز کن.

ای اربابان ۷ گانه‌ای که بر تالارهای اَمَنتی فرمان می‌رانید، از تالارهای خود فرود آید و به یاری من بشتابید!»

سپس آنان را با نام‌های باستانی‌شان یک‌به‌یک فرا بخوان:

«سه (۳)، چهار (۴)، پنج (۵)، شش (۶)، هفت (۷) و هشت (۸)»

و با تلفظ نام‌های رازآمیزشان، از آن‌ها کمک بخواه:

«ای اونکتاناس (UNTANAS)، ای کوئرتاس (QUERTAS)، ای چیه‌تال (CHIETAL)، ای گویانا (GOYANA)، ای هوئرتال (HUERTAL)، ای سِموِتا (SEMVETA) و ای آردال (ARDAL)!

شما را به نام‌هایتان سوگند می‌دهم؛ مرا از تاریکی و چنگال شب‌رهای بی‌بخشید و جانم را از نورِ سرمدی لبریز کنید.»
ای انسان، بدان هرگاه این کار را از صمیم قلب و با تمرکز انجام دهی، از تمام قیدها و بندهایی که برادران تاریکی به دور تو تنیده‌اند، به طور کامل آزاد و رها خواهی گشت.

آیا نمی‌بینی که این نام‌های کهن چه قدرتی دارند تا با ارتعاش خود، تمام بندهای تاریکی را از میان بردارند؟
در هنگام نیاز، از این نام‌ها و آگاهی بهره ببر تا برادران و هم‌نوعان را نیز نجات بخشی تا آن‌ها نیز از دل تاریکی و شب بیرون آیند.

ای انسان! یاور و مددکار برادرانت باش و مگذار در بند اسارتِ شب و ظلمت باقی بمانند.
اکنون جادوی حقیقی و خرد راستین خود را به تو بخشیده‌ام؛ آن را بگیر و در مسیر نور گام بردار و در روشنایی ساکن شو.
نور باش، زندگی‌بخش باش و مانند خورشیدی در مدار و چرخه‌های والاتر هستی بدرخش!

تکمیل و توضیح پس از لوح

جادو در بافت تاریخی

در جهان یونانی-رومی و مصر باستان، مرز میان دعا، طلسم، پزشکی سنتی، مناسک مذهبی و آنچه امروزه جادو خوانده می‌شود، بسیار شناور بوده است. وجود این متون نمایانگر سنت‌های فکری آن دوران است و اثبات‌کننده کارکرد فراطبیعی این روش‌ها نیست.

خوانش نمادین

بخش‌هایی از «زبان جادو» در این متن را می‌توان به تمرکز ذهن، قصد و نیت آگاهانه، تلقین، غلبه بر ترس‌های درونی و انضباط فکری تعبیر کرد.

لوح هفتم: هفت فرمانروا (The Seven Lords)

پیش‌درآمد: لوح هفت فرمانروا و کیهان هفت سیاره‌ای دوران باستان
عدد ۷ در کیهان‌شناسی و نجوم باستان اهمیت بنیادینی داشته و به ۷ جرم آسمانی مرئی (خورشید، ماه و ۵ سیاره کلاسیک: عطارد، زُهره، مریخ، مشتری و زُحل) مربوط می‌شده است. در سنت‌های هرمسی و گنوسی نیز مراتب آگاهی و سپهرهای ۷گانه آسمانی با عنوان «۷ فرمانروا» نمادی از نظم کیهانی، قوانین حاکم بر هستی و مراتب عروج روح تلقی می‌شوند.

متن کامل لوح

ای انسان! گوش فرا ده و به ندای من توجه کن. فضای ذهن خود را بگشای و از سرچشمه حکمت من بنوش. مسیری که در آن گام برمی‌داری تاریک و پُر از دام‌ها و چالش‌های بسیار است؛ از این رو، پیوسته در پی کسب دانش و خرد برتر باشی تا مسیرتان روشن و منور گردد.

ای انسان! جان و روح خود را به روی کائنات بگشای تا روح با حقیقت جهان یگانه شود. بدان که نور، ابدی و جاودان است و تاریکی، گذرا و فانی.

پیوسته در جستجوی نور باش و بدان هر قدر وجودت از نور سرشار شود، تاریکی با شتاب بیشتری از برابر تو محو خواهد شد. دروازه‌های روح را به روی "برادران روشنایی" باز کن؛ بگذار به درون تو راه یابند و تو را از فروغ و آگاهی لبریز سازند. همواره چشمانت را به سوی نور کیهانی بلند کن و دل به روشنایی بسپار.

نگاه و تمرکز خود را پیوسته بر هدف غایی استوار دار؛ زیرا تنها با دریافت تمام نور است که خرد تو با هدف نامتناهی و بیکران هستی یکی می‌شود. همواره در جستجوی نور یگانه و ابدی باش.

ای انسان! گوش فرا ده و به سرود زندگی و نور توجه کن.

در تمام گستره فضا، نور حضوری فراگیر دارد و همه‌چیز را در زبانه‌های پُرفروغ خود در بر می‌گیرد. گرچه نور در پشت پرده‌های تاریکی پنهان و مدفون شده، اما تا ابد در اعماق هستی به جستجوی آن بپرداز تا بی‌تردید آن را بیابی؛ چرا که دانشی از دست رفته در اعماق وجود نامتناهی انسان نهفته است.

گرچه این دانش گم گشته، اما همواره زنده و جاری است.

در تمامی هستی، جریان زندگی جاری است و «ذهن نامتناهی کیهانی» در همه‌جا حضور دارد. در سراسر فضا تنها یک خرد بنیادین حکم‌فرماست؛ خردی که سرچشمه تصمیم و اراده در «کل یگانه» (The ONE) است.

هر آنچه وجود دارد از نور سرچشمه می‌گیرد و نور از درون همه‌چیز متجلی می‌شود. هر پدیده‌ای که در عالم خلق شده، بر پایه نظم و قانون استوار است؛ قانونی که از دل فضای نامحدود و بیکران بر جهان فرمان می‌راند. تعادل چرخه‌های عظیم هستی از این هماهنگی شکل گرفته و به سوی پایانی بی‌پایان در حرکت است.

ای انسان! بدان که در بستر فضا-زمان، خود زمان نیز سرانجام دگرگون خواهد شد. بشنو و به ندای حکمت گوش بسپار: بدان که همه‌چیز، همواره جزئی از کل یگانه است.

اگر در گذر زمان پیوسته به جستجوی خرد و نور باشی، آن را در مسیرت خواهی یافت؛ اما اگر سُستی کنی و از پویش باز ایستی، خواهی دید که هدفت روز به روز از تو دورتر و دست‌نیافتنی‌تر خواهد شد.

روزگارانی پیشین، من، توت، در تالارهای پُرشکوه اَمِنتی در برابر اربابان چرخه‌ها (Lords of the Cycles) ایستادم؛ موجوداتی سرشار از قدرت و فرزاندگی که جلوه‌های حکمتشان بر من آشکار گشت.

نخست با هدایت و رهبری «ساکن اونال» (The Dweller) توانستم آن‌ها را ببینم؛ اما پس از آن، به لطف نور درونم، رها و آزاد شدم و توانستم هر زمان که اراده کنم به محفل والای آنان وارد شوم.

من بارها از گذرگاه‌های تاریک به سوی تالاری که نور جاودان در آن می‌درخشد گذر کردم. از استادان چرخه‌ها دانشی آموختم که از مراتب و عوالم برتر فرود آمده بود تا در این چرخه به بشریت عرضه شود. آنان راهنمایان انسان به سوی شناخت همه‌چیز هستند؛ ۷ وجود برتر و مقتدر که از طریق کلام و ارتعاش من سخن می‌گویند. من بارها در برابر محفل آنان ایستادم و به آن «کلام بی‌صدا» (آگاهی و الهام درونی) که در جان جاری می‌شد گوش فرا دادم.

یک‌بار به من چنین گفتند:

«ای انسان! آیا در پی دستیابی به خرد هستی؟ پس آن را در دل شعله و کانون نور جستجو کن.

آیا می‌خواهی به قدرت و معرفت دست یابی؟ آن را در قلب شعله بجوی.

آیا آرزو داری با گوهر و حقیقت آن شعله یکی شوی؟ پس باید در شعله پنهان وجود خودت به کاوش پردازی.»

آنان بارها با من سخن گفتند و حکمت کائنات را به من آموختند. راه‌های نوین را به سوی روشنایی پیش رویم گشودند و تعالیمی از عوالم بالا به من بخشیدند؛ دانشی ژرف از قوانین هستی، آیین‌ها و نظم کیهانی.

بار دیگر آن ۷ فرمانروا با من سخن آغاز کردند و گفتند:

«ما از ورای زمان و مکانی آمده‌ایم که برای انسان قابل تصور نیست. سفر ما از فراسوی فضا-زمان آغاز شده است؛ از آن جایگاه بی‌کران و نامتناهی.

هنگامی که تو و تمامی برادرانت هنوز بی‌شکل و صورت بودید، ما از دل امر و اراده کل پدید آمدیم.

ما انسان نیستیم؛ هرچند روزگاری ما نیز به عنوان بخشی از آن تکامل، صورتی انسانی به خود گرفتیم. ما از دل آن "خلاء بزرگ آغازین" و طبق قانون هماهنگی، شکل پذیرفتیم.

زیرا بدان هر پدیده‌ای که شکلی به خود می‌گیرد، در حقیقت و در ذات اصلی خود بی‌شکل و نامتناهی است و تنها در برابر چشمان تو صورتی مادی دارد.»

آنان بار دیگر مرا خطاب قرار دادند و گفتند:

«ای توت! ای فرزند نور! تو آزاد و رها هستی تا در مسیر نور گام برداری و به سوی مراتب بالا صعود کنی، تا آن‌گاه که تمامی پدیده‌ها سرانجام در "کل یگانه" (The ONE ALL) به وحدت برسند.

ما به موجب نظم و قانون کیهانی در این مراتب پدیدار شده‌ایم: سه (۳)، چهار (۴)، پنج (۵)، شش (۶)، هفت (۷)، هشت (۸) و نه (۹).

بدان که این‌ها چرخه‌هایی از آگاهی و تجلی هستند که ما از طریق آن‌ها به جهان انسان فرود می‌آییم.

هر یک از ما وظیفه و مأموریتی دارد و بر نیرویی کیهانی نظارت و کنترل می‌کند.

با این حال، جان و روح ما با روح همان چرخه‌ای که از آن آمده‌ایم یگانه است. هدف همه ما یکی است؛ هدفی فراتر از درک و تخیل ذهن انسان که به سوی گستره بی‌نهایت "کل یگانه" امتداد می‌یابد.

سرانجام در زمانی که هنوز زمانی برای آن نیست، همه ما با کل یگانه پیوند خواهیم خورد.

زمان و فضا در مداری دایره‌ای در حال حرکت و گردش‌اند؛ قوانین آن‌ها را بشناس تا از بند آن‌ها رها شوی. آری، تو آزاد خواهی شد تا در میان چرخه‌ها گذر کنی و از نگهبانانی که بر دروازه‌ها ایستاده‌اند عبور نمایی.»

سپس آن فرمانروایی که از مرتبه «نه» بود لب به سخن گشود و گفت:

«من از ازل بوده‌ام و ۹ معنای «زندگی» (آن‌گونه که شما می‌شناسید) را می‌شناسم و ۹ طعم «مرگ» را چشیده‌ام. ای انسان! بدان که این حضور من برای توست تا در آینده دریابی. ما با ایجاد تعادل در یکدیگر به کمال می‌رسیم تا در نهایت در

«یگانگی کل» (Oneness of the All) محو شویم.

من در این چرخه ظاهر می‌شوم، اما در آینده تو، من در جایی هستم که «زمان» معنا ندارد؛ چرا که در جهان ما نه زمان وجود دارد و نه شکل. ما «زندگی» (به معنای مادی فانی) نداریم، اما حیاتی بس فراتر، بزرگ‌تر و آزادتر از تو انسان داریم. ای انسان! بدان که وقتی چرخه والای وجود تو کامل شود، زندگی شخصی و مادی تو به تاریکی (فنا) خواهد رفت و تنها «جوهر روح» باقی خواهد ماند.

سپس آن فرمانروای مرتبه «هشت» چنین گفت:

«آنچه می‌دانید، تنها جزئی از حقیقت است؛ حقیقتی که هنوز آن را لمس نکرده‌اید. ما نیز به شکلی متجلی شدیم، اما نه آن‌گونه که شما هستید. بدن من، «بدن نور» (Light Body) است؛ شکلی که در ذات خود بی‌شکل است. من نه زنده هستم (به معنای انسانی) و نه مرده، اما بر هر آنچه هست، مسلط‌ام. به دنبال مسیر باش و در جاده‌ای گام بردار که به نور مطلق ختم می‌شود.»

بار دیگر آن ۹ فرمانروا با من سخن گفتند:

«در پی فراتر رفتن باش، زیرا وقتی به «یک» آگاهی متعالی برسی و با «همه» یکی شوی، تمامی سدها فرو می‌ریزد و از بند ماده رها خواهی شد. تو را از شکل به بی‌شکلی دعوت می‌کنیم؛ در این راه گام بردار.»

توت در پایان می‌گوید:

«در طول سالیان، من گوش فرا دادم و اکنون این حکمت را برای تو باز می‌گویم. هنگامی که ندای نور را دریافت کردی، با همه هستی یکی شو. مرا از طریق کانال‌های درونی فرا بخوان تا آزاد شوم. من از بند زمان و شب رها می‌شوم و در روشنایی بیکران خواهم درخشید. ای فرزند نور! بدان که وقتی بندهای تاریک وجودت بشکند، در برابر نور ابدی خواهی ایستاد.»

من می‌دانم که بندهای تاریکی باید گسسته شوند و در پیشگاه نور فرو بریزند. اکنون ای انسان، این خرد و آگاهی را از من بپذیر! آزاد و رها زیست کن، همان‌گونه که شایسته ساکنان قلمروهای نور است. روح خود را از نور ازل برنگردان؛ زیرا تو فرزند راستین نوری.

افکار و توجه خود را به درون معطوف دار، نه به برون. روح نور را در ژرفای وجودت بیاب و بدان که استادی و تسلط بر جهان، از درون متجلی می‌شود. همین شناخت درونی است که تو را به سوی قلمروهای تابناک نور عروج می‌دهد. همواره کانون اندیشه‌ات را بر نور استوار دار.

بدان که تو با تمام کیهان یگانه‌ای؛ تو تجلی یک شعله و فرزندی از نور هستی.

اکنون به تو هشدار می‌دهم: مبدا از این حقیقت روی برگردانی! آگاه باش که جریان نور در کالبد تو جاری است؛ پس هرگز به سوی «برادران تاریکی» (Brothers of Darkness) متمایل مشو و در مسیر آنان گام م نه.

چشمانت را پیوسته به مراتب والا بدوز؛ چرا که روح تو با نور کیهانی هماهنگ و هم‌ارتعاش است.

این حکمت را فرا گیر و به ندای من گوش بسپار؛ از آن پیروی کن، مسیر روشنایی را پی بگیر، تا سرانجام با خود راه یکی شوی.»

تکمیل و توضیح پس از لوح هفتم

راز عدد ۷ و کیهان‌شناسی کهن:

هفت فرمانروا بازتابی از ساختار ۷ گانه کیهان در باورهای باستان هستند (متناظر با خورشید، ماه و ۵ سیاره کلاسیک قابل مشاهده).

معنای نمادین ۷ ارباب:

این ۷ موجود نه لزوماً شخصیت‌هایی عینی، بلکه نماد قوانین، مراتب، ابعاد و نیروهای حاکم بر یک سیستم واحد و منسجم کیهانی‌اند.

لوح هشتم: کلید آسرار

پیش از خواندن: راز، رمز و سنت آموزش مرحله‌ای

«آسرار» در مکاتب باطنی کهن، صرفاً به معنای مخفی‌کاری نیست؛ بلکه به دانشی اشاره دارد که بدون آمادگی درونی، رشد اخلاقی و ارتقای سطح ادراک، قابل فهم و هضم نخواهد بود. این لوح از زبان نمادین استفاده می‌کند تا سالک را پله‌به‌پله به سوی درک عمیق‌تر هدایت نماید.

متن کامل لوح

ای انسان! دانشم را به تو ارزانی می‌دارم و نورم را به تو می‌بخشم.
اکنون به کلام و حکمت من گوش فرا ده؛ دانشی که آن را از فراز مراتب کیهانی و از اعماق فضا به ارمغان آورده‌ام.
من همچون انسانی فانی و محدود نیستم؛ چرا که توانسته‌ام آزادانه در ابعاد و سطوح گوناگون هستی سیر کنم و هر بار به اراده خویشت، در قالبی نوین کالبد بپذیرم.
حکمت بزرگ آن ۷ فرمانروا، فراتر از قدرت فهم مادی است. آنان خود را از طریق قدرت اراده، فراتر از زور مادی متجلی ساختند. به سخنان حکیمانه آنان گوش فرا ده، در سکوت درونت با آنان یگانه شو و حقیقت «بی‌شکلی» را در وجودشان درک کن.
بدان که این دانش، رازی پنهان است؛ آن را در اعماق خویشت بجوی تا تو نیز به استادی در نور و تاریکی دست یابی. آسرار پیرامونت عمیق‌اند و رازهای کهن در دل هستی نهفته‌اند.
با کلیدهای «حکمت» (Wisdom) جستجو کن؛ آن‌گاه دروازه قدرت مخفی بر تو گشوده خواهد شد. اما به یاد داشته باش، تنها کسی که با قلبی پاک به نور می‌نگرد، به این قدرت دست می‌یابد. ای برادر! به سوی نور نگاه کن، درها را بگشا و دریافت کن.
از دره تاریکی عبور کن و بر شب درونت چیره شو. همواره نگاهت را به صفحه نور (آگاهی) دوخته نگه‌دار تا بی‌تردید با نور یگانه شوی.
انسان، موجودی است که در حال دگرگونی و تحول است؛ او در این جهان مادی، «کامل» نیست. پیش از آنکه با نور یکی شوی، باید بدانی که پیش از تجلی در این «چرخه بالا»، تو در اصل موجودی بی‌شکل بوده‌ای. پس به سوی آن خاستگاه بی‌شکل بازگرد.
ای جوینده نور! به ندای من گوش بسپار و مسیر رسیدن به نور را بیاموز.
*قانون جهان: آسرار قلب زمین را جستجو کن. بیاموز که چگونه ستارگان با نیروی غبار اولیه هستی در تعادل نگه داشته شده‌اند.
*تطهیر در شعله: خود را در تابش «شعله پنهان» غسل بده و تطهیر کن. مسیر ۳ گانه را بیپیمای تا با شعله وجودت یکی شوی.
*معبد بی‌صدا: به آنانی که در مراتب پایین‌تر هستند، با کلمات بی‌صدا (تله‌پاتی/الهام) سخن بگو. به «معبد آبی» (جایگاه خلوص و آرامش) وارد شو و در آتش حقیقت، تمام آلودگی‌های زندگی‌ات را بشوی.
ای انسان! بدان که تو موجودی متشکل از خاک و آتش هستی؛ بگذار شعله درونت تنها آتش پاک و حقیقت باشد. در تاریکی شب، خرد را بجوی، با شعله روح روشن‌شده، حکمت را بیاب و همچون «فرزند نور» زاده شو.
خورشید حقیقت را در بی‌شکلی جستجویت بیاب. بدان که این شعله تنها با تلاش مستمر و تمرکز نور در درون، در دل تو شعله‌ور می‌شود.

من از آتالانتیس باستان سخن می‌گویم، از روزگاران کهن، از «قلمرو سایه‌ها» و از فرزندان برآمده از تاریکی...

در اعصار بسیار کهن، پیش از آنکه تمدن آتلاتیس به اوج شکوه خویش برسد، انسان‌هایی بودند که در پی دستیابی به قدرتی بیکران، با استفاده از جادوی سیاه به ژرفای تاریکی فرورفتند. آنان موجوداتی را از اعماق زیرین، به این جهان و این چرخه آگاهی فراخواندند.

این موجودات از ارتعاش و بُعدی دیگر بودند؛ بی‌شکل و ناپیدا از دیدگان فرزندان زمین. آنان تنها از طریق خون می‌توانستند در این جهان تجسم و صورت یابند؛ و تنها از طریق انسان‌ها قادر بودند در این جهان زندگی و عمل کنند. در آن دوران کهن، استادان و فرزنانگان نور بر آنان پیروز شدند و این موجودات تاریک را به همان قلمروهای زیرینی که از آن آمده بودند پس راندند.

اما گروهی از آنان پنهان ماندند؛ در فضاها و ابعادی که برای انسان ناشناخته بود. آنان در دل آتلاتیس همچون سایه‌هایی نامرئی می‌زیستند؛ و گاه به گاه، هنگامی که خون و آیینی تاریک برایشان فراهم می‌شد، در میان مردم پدیدار می‌گشتند تا در جامعه نفوذ کنند.

آنان ظاهری کاملاً شبیه به انسان‌ها به خود می‌گرفتند، اما در اصل و حقیقت درون، «سر مار» داشتند! هنگامی که پرده وهم و فریب (Glamour) کنار می‌رفت، چهره واقعی‌شان آشکار می‌شد، اما با این فریبکاری در لباس انسان‌ها به شوراها و حکومتی وارد می‌شدند.

آنان حاکمان و روسای ممالک را از میان برمی‌داشتند و صورت و هیئت آنان را به خود می‌گرفتند تا بر انسان‌ها فرمانروایی کنند.

تنها از طریق حکمت و آیین‌های ویژه می‌شد این موجودات فریبکار را شناسایی کرد و چهره حقیقی‌شان را در زیر نقاب دید. هدف آنان این بود که از دل «قلمرو سایه‌ها»، بشریت را مطیع و نابود سازند و بر سرنوشت انسان حاکم شوند.

اما استادان بزرگ و روشن‌ضمیر، به رموزی دست یافتند که می‌توانستند نقاب مار را از چهره این فرمانروایان دروغین بردارند و آنان را به جایگاه اصلی‌شان پس برانند.

استادان به نزد انسان‌ها آمدند و «کلمه رمز» (کلمه سِرّی) را به آنان آموختند؛ رمزی که تلفظ صحیح آن تنها از عهده یک انسان راستین برمی‌آمد (و حنجره سایه‌ها و مارنماها توان ادای آن را نداشت). با ادای این کلمه، نقاب فریب بی‌درنگ از چهره مار کنار می‌رفت و مردم او را از میان خود بیرون می‌راندند.

با این حال، ای انسان‌ها هوشیار باشید! آن خوی مارگون و نیروهای سایه هنوز زنده‌اند.

آنان در روزنه‌هایی پنهان‌اند که گاه میان ابعاد و دنیای غیب گشوده می‌شود. در زمان‌ها و مکان‌هایی که آیین‌های تاریک ادا شود، آیا ممکن نیست با گذشت زمان، آنان بار دیگر ظاهر انسانی به خود بگیرند و در میان شما نفوذ کنند؟

آنان ممکن است توسط استادی که بر علوم سفید یا سیاه تسلط دارد فراخوانده شوند؛ اما تنها استادی از تبار نور و خرد سپید می‌تواند آنان را در زمانی که کالبد انسانی به خود گرفته‌اند مهار و در بند کند.

هرگز در پی قلمرو سایه‌ها مباشید، چرا که حاصل آن تنها شرّ و تباهی خواهد بود.

بدانید که تنها ارباب نور است که می‌تواند بر سایه ترس چیره شود. ای برادر من! آگاه باش که ترس، بزرگ‌ترین مانع در مسیر کمال است. اگر بر نور مسلط شوی، همه سایه‌ها بی‌درنگ ناپدید خواهند شد.

به خرد و صدای روشنایی من توجه کن؛ در پی دره‌های تاریک مرو تا تنها نور بر تو متجلی گردد. به این کلام گوش بسپار و در ژرفای دانشم تأمل کن.

بگذار از دانشی سخن بگویم که از دیدگان انسان‌های عادی پوشیده مانده است.

در جریان سفرهایم در ژرفای فضا-زمان، تا دوردست‌ترین مرزهای این چرخه کیهانی پیش رفتم. در آنجا، در فضایی که زمان به شکل مادی جریان ندارد، نگاهم به موجوداتی افتاد که به کمین نشسته‌اند؛ موجوداتی که آنان را «سگان مانع» (The Hounds of the Barrier) نامیده‌اند.

حضور نگهبانان مرزهای چرخه‌ها را به وضوح حس کردم. آنان موجوداتی هولناک و فراتر از تصورند؛ آنان در مرزها به کمین ارواحی می‌نشینند که قصد عبور از محدوده‌های مقدر را دارند.

این موجودات تنها قادرند در امتداد «زوایا» (Angles) حرکت کنند؛ آنان در حرکت در مسیرهای «منحنی» (Curves) ناتوان و محبوس‌اند و از آزادی ابعاد منحنی بی‌بهره‌اند!

آگاهی و حس آنان امتداد مرزهای فضا را می‌پاید. هرگز مپندار که با بازگشت به کالبد جسمانی‌ات می‌توانی از چنگال آنان بگریزی؛ چرا که آنان ردّ روح را از خلال زوایای فضا-زمان دنبال می‌کنند!

تنها ایجاد یک «دایره حفاظت» (Circle of Protection) است که می‌تواند روح را از گزند و چنگال این ساکنان زوایا مصون بدارد.

یک‌بار در اعصار گذشته، من به آن سدّ عظیم و ساحت‌های بی‌زمان نزدیک شدم. در آن کرانه‌ها، اشکال بی‌شکل و وحشتناک آن نگهبانان مانع را دیدم که در ورای زمان پنهان بودند.

آنان از دوردست، ارتعاش و نشانه روح مرا بو کشیدند (احساس کردند).

ناگهان غریب‌ی عظیم برداشتند؛ طنینی وحشتناک همچون صدای ناقوسی سهمگین که از چرخه‌ای به چرخه دیگر در کیهان می‌پیچید، و سپس با سرعتی هولناک، در امتداد فضا به سوی روح من به حرکت درآمدند.

من از برابر آنان گریختم و از پایان غیرقابل تصوّر زمان عقب نشستم. اما آنان پیوسته در پی من بودند و در زوایایی شگفت‌انگیز که برای ادراک انسان ناشناخته است، مرا تعقیب می‌کردند.

آری، در کرانه‌های خاکستری پایان فضا-زمان (Space-Time)، سگان مانع را دیدم که در کمین روحی نشسته‌اند که می‌کوشد فراتر از مرزها پرواز کند.

آنان با ولع در پی بلعیدن روح من بودند و در امتداد زوایا مرا دنبال می‌کردند. من از طریق «مسیرهای منحنی و دایره‌ها» به سوی کالبد خویش گریختم.

آری ای انسان! روحی که جرأت کند و سدها را درنوردد، ممکن است تا پایان چرخه توسط این سگان شکاریِ ماورای زمان به اسارت کشیده شود.

هنگامی که آگاهی‌ام به کالبدم بازگشت، شکل و هاله‌ای دایره‌وار به دور خود ایجاد کردم؛ دایره‌هایی که ساکنان زوایا راهی به آن نمی‌شناسند. با شکل‌گیری این مدار دایره‌ای، تعقیب‌کنندگان ردّ مرا در چرخه‌های زمان گم کردند.

با این حال، هر بار که روح من از بدن رها می‌شود، باید بی‌نهایت هوشیار باشم که هرگز در مسیر زوایا حرکت نکنم؛ زیرا در غیر این صورت، روح من هرگز طعم آزادی را نخواهد چشید.

بدانید که سگان مانع تنها از طریق خطوط شکسته و «زوایا» قادر به حرکت‌اند و راهی به «مسیرهای منحنی» فضا ندارند. شما تنها با حرکت در انحناها و مدارهای مدور می‌توانید از چنگال آنان بگریزید؛ چرا که اگر در امتداد زوایا حرکت کنید، شما را تا مرزهای نیستی تعقیب خواهند کرد.

ای انسان، به این هشدار من نیک بنگر:

«مبادا دروازه‌ای را که به ورای مرزها گشوده می‌شود بدون محافظت باز کنی! اندک‌اند کسانی که توانسته‌اند از سدّ آن نور بزرگ‌تر عبور کنند؛ زیرا ساکنان زوایا همواره در کمین تسخیر چنین ارواحی نشسته‌اند.

ای انسان، گوش فرا ده به هشدارهای من؛ در زوایا حرکت نکنید، بلکه در انحنایها حرکت کنید. اگر از بدن خود آزاد شدید و صدایی مانند خلیج/پارس یک سگ تازی در وجودتان طنین‌انداز شد، نترسید؛ بلکه از طریق دایره‌ها به بدن خود بازگردید و قبل از آن که در میان غبار نفوذ کند، فرار کنید. هنگامی که به شکلی که در آن ساکن شده‌اید وارد شدید، از ترکیب صلیب و دایره استفاده کنید. دهانت را باز کن و از صدایت استفاده نما؛ کلمه را بر زبان بیاور تا آزاد شوی. تنها کسی که سرشار از نور کامل است می‌تواند امیدوار باشد که از کنار نگهبانان راه بگذرد؛ سپس او باید از طریق منحنی‌ها و زوایای عجیب و ناشناخته‌ای که برای انسان شکل گرفته‌اند، حرکت کند.

ای انسان، گوش کن و به هشدار من توجه نما: سعی نکن از نگهبانان در راه عبور کنی، بلکه باید به دنبال به دست آوردن نور خود باشی و خود را برای عبور در راه آماده سازی. نور، غایت و هدف نهایی توست، ای برادرم؛ همیشه در جستجوی نور در راه باش و آن را بیاب.»

تکمیل و توضیح پس از لوح

أسرار و آموزش مرحله‌ای

در سنت‌های رازآمیز، «راز» گاهی به دانشی گفته می‌شود که فهم آن وابسته به آمادگی، تجربه یا ورود مرحله‌ای است، نه فقط اطلاعاتی که عمده‌اً مخفی شده باشد.

خوانش نمادین

کلید أسرار می‌تواند دعوتی به خواندن چندلایه باشد؛ ابتدا معنای ظاهری، سپس درک نمادها و در پایان، سنجش انتقادی ادعاها.

لوح نهم: کلید آزادی فضا

پیش از خواندن: آزادی فضا، صعود روح و تجربه‌های برون‌بدنی

اندیشهٔ صعود روح از مراتب کیهانی در برخی نوشته‌های هرمسی و دیگر سنت‌های متأخر باستان دیده می‌شود. این اثر آن مضمون را با زبان سفر در فضا و آزادی از محدودیت‌های بدن گسترش می‌دهد. تجربه‌های برون‌بدنی و سفر آختری در فرهنگ‌های جدید نیز گزارش شده‌اند، اما علم امروز آن‌ها را به‌عنوان سفر واقعی آگاهی در فضا اثبات نکرده است. از منظر نمادین، «آزادی فضا» می‌تواند رهایی از محدودیت‌های ادراک عادی و گسترش افق ذهنی را نمایندگی کند.

متن کامل لوح

فهرست کن، ای انسان، و به صدای من گوش فرا ده که در این چرخه، حکمت و نور را به شما تعلیم می‌دهد؛ به شما یاد می‌دهد که چگونه تاریکی را از بین ببرید و چگونه نور را در زندگی خود جاری سازید. ای انسان، به دنبال یافتن مسیر بزرگی باش که به زندگی ابدی، همچون خورشید، منتهی می‌شود. از پردهٔ تاریکی دور شو و بکوش تا به نوری در جهان تبدیل شوی.

از خود، ظرفی برای نور و کانونی برای این خورشید فضا بساز.

چشم‌انت را به سوی کیهان بلند کن، چشم‌انت را به سوی نور بیافرای. با کلمات ساکت سخن بگو؛ سرودی بخوان که نور را فرا می‌خواند.

آواز آزادی بخوان، آواز روح را بخوان؛ ارتعاش بالایی ایجاد کن که تو را با کل یکی می‌سازد. تمام وجودت را با کیهان ترکیب کن، با نور یکی شو. مجرای برای نظم و مسیری برای قانون به سوی جهان باش.

ای انسان، تو نوری از بزرگی هستی که در سایهٔ جسم می‌درخشی، پیش از آنکه با نور یکی شوی. باید از تاریکی آزاد شوی و برخیزی. سایه‌های تاریکی تو را احاطه کرده‌اند، اما زندگی تو را با جریان خود پُر می‌کند. بدان ای انسان که باید برخیزی و از بدنت فراتر روی، دورتر از قالب‌هایی که تو را احاطه کرده‌اند و در عین حال با تو یکی هستند.

به اطراف خود نگاه کن ای انسان؛ انعکاس نور خود را ببین. بله، حتی در تاریکی اطراف، نور تو از پرده بیرون می‌ریزد. همیشه به دنبال حکمت باش و نگذر بدنت به تو خیانت کند. در مسیر موج نور باقی بمان.

از راه تاریک دور شو، زیرا حکمت ماندگار است. وجود از زمان آغاز با کل (SUL - ALL) ایجاد شده و هماهنگی توسط قانونی که در راه وجود دارد پدید می‌آید.

ای انسان، گوش فرا ده به تعلیم حکمت؛ به صدایی که از زمان گذشته سخن می‌گوید. آری، دانشی را که فراموش شده به تو خواهم گفت؛ از حکمت نهفته در زمان گذشته خواهم گفت که در میان تاریکی اطرافم گم شده است.

بدان ای انسان که شما غایت و هدف همه‌چیز هستید. آگاهی فقط زمانی فراموش می‌شود که انسان در بند و اسارت افتاده و با زنجیر تاریکی به بند کشیده شود.

خیلی وقت پیش، من بدنم را به بیرون انداختم و سرگردان و آزاد شدم؛ از میان وسعت و پهناوری گذر کردم و اثر زوایایی را دور زدم که انسان را در اسارت نگه می‌دارند.

بدان ای انسان که تو فقط یک روح هستی؛ بدن چیزی نیست، روح همه‌چیز است. نگذارید بدنتان شما را به بند بکشد. تاریکی را دور بریز و در نور سفر کن. ای انسان، بدنت را دور بریز و آزاد باش؛ حقیقتاً نوری باش که با نور یکی است.

هنگامی که از قید و بند تاریکی رها شوید و مانند خورشید نور در فضا سفر کنید، آنگاه خواهید دانست که فضا بی‌کران نیست، بلکه واقعاً توسط زوایا و منحنی‌ها محدود شده است.

بدان ای انسان که هر آنچه وجود دارد، تنها جنبه‌ای از چیزهای بسیار بزرگ‌تری است که هنوز در راهند. ماده سیال است و مانند یک جریان، پیوسته جاری است و دائماً از حالتی به چیز دیگری تغییر می‌کند.

در تمام اعصار، دانش همواره وجود داشته و هرگز تغییر نکرده است؛ هرچند که در تاریکی مدفون شده و هرچند توسط انسان به فراموشی سپرده شده باشد، اما هرگز گم نشده است.

بدانید در سراسر فضایی که در آن ساکن هستید، دیگرانی نیز وجود دارند که به بزرگی خود شما هستند؛ آنان در دلِ ماده شما درهم‌آمیخته‌اند، اما در فضای خاص خودشان جدا از شما به سر می‌برند.

من از طریق آگاهی که فراموش شده بود، درها را باز کردم و به فضاهای دیگر نفوذ نمودم و از آسرار پنهان آگاه شدم؛ چرا که در اعماق جوهرِ ماده، رازهای بسیاری نهفته است.

۹ بعد در هم قفل شده‌اند؛ و ۹ چرخه فضا وجود دارند؛ ۹ تجلّی و انتشارِ آگاهی، و ۹ جهان در درونِ این جهان‌ها جای گرفته است. بله، ۹ ارباب برای چرخه‌ها وجود دارند که از بالا و پایین می‌آیند.

فضا با فضاهای پنهان پُر شده است، زیرا فضا بر زمان تقسیم می‌شود.

کلیدِ زمان-مکان را جستجو کنید تا قفل دروازه را بگشایید. قطعاً بدانید که در سرتاسر زمان و مکان، آگاهی همواره وجود دارد. اگرچه از دانشِ ما پنهان است، اما همواره و تا ابد باقی خواهد بود.

کلیدِ جهان‌های درونِ تو، فقط در درونِ خودت یافت می‌شود؛ زیرا انسان، دروازهٔ راز و همان کلیدی است که با «کل» یکی است.

شما در دایره جستجو کنید؛ از کلمه‌ای که به شما خواهیم داد استفاده نمایید. دروازهٔ درون خود را باز کن و مطمئناً تو نیز زنده خواهی شد.

ای انسان، تو گمان می‌کنی که زنده‌ای، اما بدان که زندگی تو در دلِ مرگ است؛ همان‌طور که شما به بدن‌های خود متصل هستید، برای شما زندگی‌ای جز این وجود ندارد؛ در حالی که تنها روحی که رها از قیدِ فضا باشد، زندگی واقعی دارد. هر چیز دیگری فقط یک اسارت و بندی است که باید از آن رهایی یافت.

گمان مبرید که انسان زادهٔ زمین است؛ هرچند از خاک زمین آمده باشد، اما انسان در حقیقت زادهٔ نور است. با این حال، بدون این آگاهی هرگز نمی‌تواند آزاد شود. تاریکی، نوری را که زاده شده احاطه کرده و تاریکی روح را به بند می‌کشد. تنها کسی که در جستجوی رهایی باشد، می‌تواند امید به آزادی داشته باشد.

سایه‌های اطراف در حال فروریختن هستند و تاریکی تمام فضا را فرا گرفته است؛

ای نورِ روح، بدرخش! فضا را از تاریکیِ انسان پاک و روشن کن. تو فرزند نورِ بزرگ هستی؛ به یاد داشته باش که آزاد خواهی شد. در سایه و تاریکی شب نمان. ای خورشید، بتاب! زادهٔ روحِ باد که آکنده از شکوه و جلالِ نور باشد؛ رها شده از بندهای تاریکی، روحی که با نور یکی است.

تو کلیدِ تمام حکمت‌ها هستی که در درون تو در تمام پهنهٔ زمان و مکان قرار دارد. در اسارتِ تاریکی زندگی مکن. ای کالبد نورانی، خود را از بند شب آزاد ساز.

ای انسان نور بزرگی که تمام کیهان را پُر می‌کند، بگذار به طور کامل به سوی تو جاری شود. از بدن خود مشعلی نورانی بساز که هرگز در میان انسان‌ها خاموش نشود.

در روزگاران گذشته، من در جستجوی دانشی بودم که برای انسان ناشناخته بود. به گذشته‌های دور، به فضایی که در آن زمان آغاز شد، سفر کردم. در پی آن بودم که دانش خود را تا نهایتِ خردی که می‌شناختم بیفزایم.

با این همه، دریافتم که آینده، کلیدِ همان خردی است که من در جستجویش بودم.

سپس به اعماق تالارهای آمنتی (AMENTI) فرود آمدم تا دانش بیشتری بجویم. از سروران و خداوندگاران چرخه‌ها خواستم مرا به سوی خردی که در جستجویش بودم رهنمون شوند.

این پرسش را از آنان پرسیدم: «منبع و سرچشمه کل (ALL) کجاست؟»

صدای نیرومند خداوندگار نهم پاسخ داد: «روح را از بدنت آزاد کن و با من به سوی نور بیرون بیا!»

پس من از بدنم بیرون آمدم، چونان شعله‌ای درخشان در دل شب. در پیشگاه آن سرور ایستادم و در آتش حیات غسل کردم. در آن هنگام، توسط نیرویی فراتر از ادراک انسان در بر گرفته شدم و بر بازیگران و آسرار جهان ناظر گشتم.

از طریق فضاهای ناشناخته، به میان ماسک‌های نظم کاذب نفوذ کردم؛ جایی که هرج و مرج و زوایای گریزپا، نظم واقعی نور را پنهان کرده بودند. از آن سو، من نور را دیدم که از میان آشفتگی بیرون می‌جهید. صدای شعله را شنیدم؛ صدایی که از دل نظم واقعی بیرون می‌آمد.

من دریافتم که در پس هر هرج و مرجی، نظمی نهفته است و در پس هر آشفتگی، نوری که زندگی می‌بخشد.

سپس صدا را شنیدم و دریافتم که همه‌چیز از یک سرچشمه آغاز شده است؛ همه‌چیز از آن شعله واحد. هر آنچه وجود دارد، از فرمان آن شعله است که "بیا و باش" (Let there be) صادر شده و از آن، کلمه و وجود پدید آمده است.

و بار دیگر، همان کلام در درون تو طنین‌انداز شد: "زندگی در کلمه است". از قدرت نهفته در کلمه استفاده کن تا زندگی درون خود را باز یابی.

مدتی گذشت و من با آن شعله واحد یکی شدم. در آن لحظه دریافتم که زندگی، همان نظم بیرون‌زده از آن شعله است و من نیز با آن یکی گشته‌ام.

سپس به بدن خود باز گشتم. دوباره با آن‌ها (موجودات یا نیروهای بالاتر) روبرو شدم. آن‌ها با من سخن گفتند:

«بدان ای انسان، آنچه با قدرت سخن می‌گوید، زندگی است. کلمه، همان زندگی است که در پیشگاه شماست؛ کلمه‌ای که جهان را می‌سازد. اما زندگی، تنها یافتن آن کلمه نیست؛ بلکه جستجوی قدرت نهفته در آن است.»

سپس از آن نفر (یا موجود) پرسیدم:

«چگونه می‌توان راه را یافت؟»

او پاسخ داد: «راه را به سوی عقل (WORD) باز کن.»

پس من پرسیدم: «آن راه چگونه است؟»

او پاسخ داد: «از طریق کلمه. آیا ندیدی که کلمه از کجا آمده است؟ آیا ندیدی که نور از آتش برخاسته است؟»

در زندگی خود، به دنبال نظم باش. با یافتن آن نظم، زندگی‌ات را متوازن و هماهنگ خواهی کرد. هرج و مرج و تلاطم احساسات را مهار کن تا نظم در زندگی‌ات جاری شود. نظم، همان تعادلی است که از آشوب برخاسته است.

کلمه، کلیدی است که برای تو فراهم شده تا با آن، چرخش‌های کیهانی را به خواست خود درآوری و با نیروی روح، از نو ساخته شوی.

نظمی که از دل آشوب پدید آمد، کلمه (WORD) را به عنوان سرچشمه برای شما به ارمغان خواهد آورد.

آیا می‌توانستی بر قدرت چرخه‌ها دست یابی و از روح نیرویی بسازی که آزادانه در امتداد اعصار گسترش یابد و به خورشیدی کامل بدل گردد؟

من به آن صدا گوش فرا دادم و عمیقاً در قلبم سپاسگزاری کردم. همواره در جستجوی نظم بودم تا بتوانم از قدرت کلمه (WORD) بهره گیرم. بدانید کسی که به این مقام دست می‌یابد، باید همواره در هماهنگی با کلمه باشد؛ حتی اگر گمان رود چنین نظمی هرگز وجود نداشته و ناممکن است.

ای انسان، این کلمات را پذیرا باش و بگذار بخشی از زندگی‌ات گردند. بکوش تا بر این نظم مُسلط شوی و با کلمه یگانگی یابی. تمام تلاش خود را برای به دست آوردن نور در مسیر زندگی به کار گیر. در جستجوی یکی‌شدن با حالتِ خورشیدی باش؛ بکوش تا سراپا نور گردی. اندیشه خود را بر یگانگی نور با جسم انسان متمرکز دار و بدان که همه‌چیز، نظمی است زاده‌شده از دلِ آشوب در میان نور.»

تکمیل و توضیح پس از لوح

صعود روح و سفر آخری

گزارش‌های تجربه برون‌بدنی در فرهنگ‌های گوناگون وجود دارند، اما سفر واقعی آگاهی در فضای فیزیکی به عنوان واقعیتی علمی تثبیت نشده است.

خوانش نمادین

«آزادی از فضا» را می‌توان رهایی از عادت‌های ادراکی، گسترش تخیل و عبور از محدودیت‌های ذهنی نیز فهمید.

لوح دهم: کلید زمان

پیش از خواندن: زمان، ابدیت و تفاوت فلسفه با فیزیک

متون فلسفی باستان میان زمان متغیر و نوعی ابدیت یا «ایون» تمایزهایی قائل می‌شدند. در سنت هرمتی نیز نسبت جهان دگرگون‌شونده با اصل پایدار یکی از پرسش‌های مهم است. این لوح، زبان خاص خود را درباره عبور از زمان و حرکت میان سطوح به کار می‌برد. این زبان را نباید بدون دلیل با نسبیت، فضا-زمان یا نظریه‌های فیزیک جدید یکسان گرفت؛ شباهت واژگان، برابری مفهومی ایجاد نمی‌کند. ارزش فلسفی بخش را می‌توان در پرسش از تجربه زمان، تغییر و امر پایدار جستجو کرد.

متن کامل لوح

ای انسان، گوش فراده و خرد مرا از اعماق اسرار پنهان دریافت کن؛ در این فضا آگاه و مطلع شو. از اندیشه‌ای بیاموز که در دل پرتگاه رُشد کرد و نظم و هماهنگی را در فضا به ارمغان آورد. ای انسان! بدان هر آنچه که وجود دارد، تنها به خاطر «قانون» است. قانون را بشناسید تا آزاد شوید و هرگز در بند شب نباشید.

من به دوردست‌ها، میان فضاها، شگفت‌انگیز و به اعماق ورطه زمان سفر کرده‌ام تا اینکه در نهایت، همه‌چیز آشکار شد. بدانید رازی که وجود دارد، تنها تا زمانی راز است که دانش آن برای انسان ناشناخته باشد؛ هنگامی که قلب همه اسرار را بشکافید، دانش و حکمت قطعاً از آن شما خواهد بود.

جستجو کنید و بیاموزید؛ چرا که زمان، رازی است که به واسطه آن می‌توانید از این فضا رها شوید.

مدتهاست که من به دنبال حکمت و خرد بوده‌ام؛ بله، و همچنان در جستجوی پایان ابدیت خواهم بود؛ زیرا می‌دانیم که عقب‌نشینی همیشه پیش از رسیدن به هدفی است که در پی آن در حرکتیم. حتی اربابان چرخه‌ها نیز بدانند که با تمام خرد خویش هنوز به هدف نرسیده‌اند، چرا که می‌دانند حقیقت همواره رُشد می‌کند.

یک‌بار در زمان‌های گذشته، با ساکن [ساکن معبد/اقلیم] درباره راز زمان و مکان سخن گفتم. پرسشی که در وجودم موج می‌زد از او پرسیده شد؛ از او پرسیدم و گفتم: «ای استاد! زمان چیست؟»

سپس آن استاد به من گفت: «بدان ای توث! در آغاز، آنجا نیستی و پوچی بود؛ بی‌زمانی، بی‌مکانی و عدم. به درون این نیستی، فکری هدفمند و فراگیر پدید آمد و فضای خالی را پُر کرد. هیچ ماده‌ای وجود نداشت؛ فقط نیرو، حرکت گرداب‌گون یا ارتعاش فکری هدفمند وجود داشت که فضای خالی را پُر نمود.»

و از استاد پرسیدم و گفتم: «آیا این فکر ابدی بود؟»

و ساکن به من پاسخ داد و گفت: «در ابتدا اندیشه ابدی وجود داشت و برای ابدی بودن اندیشه، زمان باید وجود داشته باشد. بنابراین، آن فکر فراگیر، قانون رُشد زمان را پدید آورد.

آری (Aye)، زمان در تمام فضا وجود دارد، و در حرکتی آرام و موزون شناور است که همیشه در حالت تثبیت قرار دارد. زمان تغییر نمی‌کند، بلکه همه‌چیز در درون زمان تغییر می‌کند؛ زیرا زمان نیرویی است که رویدادها را مجزا از یکدیگر در جایگاه مناسب‌شان نگه می‌دارد. خود زمان در حرکت نیست، بلکه این شما هستید که به عنوان آگاهی، در زمان حرکت می‌کنید و از یک رویداد به رویدادی دیگر منتقل می‌شوید.

بله، با گذشت زمان، همچنان در مجموع یک وجود یگانه و ابدی حضور دارد. بدانید که اگرچه در زمان از آن جدا هستید، اما در تمامی زمان‌ها با آن یکی می‌باشید.

پس از آن، صدای ساکن خاموش شد و من رفتم تا به‌موقع به این سخنان فکر کنم؛ زیرا می‌دانستم در این کلمات، حکمت و راهی برای کشف اسرار زمان نهفته است.

اغلب به سخنان ساکن می‌اندیشیدم و سپس به دنبال حل معمای زمان رفتم. متوجه شدم که زمان در زوایای عجیبی حرکت می‌کند. با این حال، تنها با استفاده از منحنی‌ها می‌توانستم امیدوار باشم کلیدی بیابم که به من امکان دسترسی به پیوستار فضا-زمان را بدهد. دریافتیم که تنها با حرکت به سمت بالا و حرکت در زوایای راست (قائم) می‌توانم از قید زمان رهایی یابم. از کالبدم بیرون آمدم و با حرکاتی که به مرور زمان جهت مرا دگرگون ساخت، به پیش رفتم. در سفرهایم مناظری شگفت‌انگیز دیدم؛ آسرار فراوانی پیش رویم گشوده شد. بله، با دیدگان خود آغاز انسان را دیدم و از گذشته آموختیم که هیچ چیز تازه‌ای زیر این خورشید نیست.

ای انسان! در پی آموختن راهی باش که از میان فضاهایی می‌گذرد که در طول زمان شکل گرفته‌اند. ای انسان! با تمام توان به یاد داشته باش که «نور» همان هدفی است که در جستجوی آنی؛ هرگز نگذار نورت به فراموشی سپرده شود. نور را در مسیر خویش بجوی تا هدفت برای همیشه جاودان بماند.

هرگز دل به تاریکی مسپار؛ مبدا که نورت خاموش شود، بلکه بگذار روحت خورشیدی در مسیر آن روشنایی ابدی باشد. بدان که روحت را همواره پنهان در نور خواهی یافت؛ هرگز تا زمانی که خورشید جانت می‌تابد، در بند تاریکی گرفتار نخواهی شد. بله، بدانید گرچه روح در تاریکی پنهان است، اما جرقه‌ای از شعله‌ای حقیقی به شمار می‌رود که با بزرگ‌ترین نورها یگانه است. در منبع نور باشید و هدف نهایی خود را در آن بیابید.

نور، همان زندگی است؛ زیرا بدون این نور بزرگ هیچ چیز نمی‌تواند هستی یابد. آگاه باشید که در سراسر ماده خلق شده، قلب نور همواره حضور دارد؛ بله، حتی اگر در بند ظلمات باشد، نوری ذاتی پیوسته در آن جاری است.

یکبار در تالارهای آمنتی ایستادم و ندای اربابان آمنتی را شنیدم که با صدایی طنین‌انداز در سکوت، سخن می‌گفتند؛ کلماتی توانمند، نافذ و نیرومند.

آن‌ها نغمه و سرود چرخه‌ها را سر دادند؛ کلماتی خواندند که راه را به سوی ابعاد فراتر می‌گشاید. بله، دیدم که آن راه عظیم باز شد و لحظه به لحظه فراتر رفت. من حرکات چرخه‌ها را نظاره کردم و دیدم تا چه اندازه گسترده است که اندیشه می‌تواند از منبع خویش جاری شود. دریافتیم که حتی بی‌نهایت نیز به سوی پایانی غیرقابل تصور پیش می‌رود. دیدم که کیهان سراسر نظم است و بخشی از حرکتی عظیم که در سراسر پهنه فضا امتداد دارد و از قانونی منظم پیروی می‌کند؛ نظامی که پیوسته در هماهنگی کیهان به پیش می‌رود.

من گردش و چرخش چرخه‌ها را مانند دایره‌هایی بیکران در سراسر آسمان دیدم. در آن دم دریافتیم هر آنچه وجود دارد و رشد می‌کند، برای آن است که با آفریده‌ای دیگر در مکانی و زمانی دوردست روبه‌رو شود.

پس دانستم که در این کلمات، قدرتی نهفته است برای گشودن صفحه‌ها و سطوح پنهانی (Planes) که از دیدگان انسان پوشیده مانده‌اند؛ بله، حتی در میان کلمات، کلیدی پنهان است که درجات بالا و پایین را می‌گشاید.

اکنون ای انسان، این واژه را به تو می‌سپارم؛ از آن بهره ببر تا در طنین آن، قدرت را بیابی. این کلمه را زمزمه کن: "ZIN - URU" و در آن نیرو خواهی یافت. با این حال، باید درک کنی که انسان از جنس نور است و نور نیز از انسان.

ای انسان، بشنو و بر این راز آگاه شو که فراتر از تمامی آنچه در زیر این خورشید نهفته است، آسراسر شگفت‌تر وجود دارد. آگاه باش ای انسان که سراسر فضا آکنده از دنیاهایی در درون دنیاهای دیگر است؛ آری، جهان‌هایی تو بر تو که بر اساس قوانین از یکدیگر مجزا شده‌اند.

هنگامی که در جستجوی حکمتی عمیق و نهفته بودم، دریچه‌ای را گشودم که از نگاه انسان پنهان است. مرا از سطوح دیگر هستی فراخواندند؛ ندایی از جانب فردی عادلانه‌تر از دختران انسان‌ها. آری، از فراسوی فضاها او را فراخواندم تا همچون نوری در جهان انسان‌ها بتابد و بدرخشد.

من از نماد مار استفاده کردم؛ ردای ارغوانی و زرین در بر کردم و تاجی از سیم و نقره بر سر نهادم. دایره‌ای از شنگرف (سنابری) گرد خویش کشیدم که درخشید؛ دستانم را برافراشتم و فریاد برآوردم تا راه به سوی سطوح و ابعاد والاتر گشوده شود. در جایگاهِ والایشان به سوی اربابان، نشانه‌ها دادم و فریاد زدم؛ رو به اربابان دو اُفق و ناظران دروازه‌های ۳گانه: یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ ایستاده بود، در حالی که ستاره به اورنگ و تخت او می‌رسد و بر نشانه و حکومت او فرمان می‌راند.

ای شاهزادهٔ تاریکی، ای ARULU، دروازه‌های سرزمین پنهان را بگشا و او را که در ژرفای نگاهِ آنان نهان است، آشکار ساز. بشنوید، بشنوید، بشنوید! ای اربابان تاریک، ای درخشدگان با نام‌های پنهان، من شما را می‌خوانم. من با نام‌هایتان شما را فرامی‌خوانم و از قدرتِ شما فرمان می‌گیرم.

من تو را از ARULU می‌خوانم، من تو را از قلمروهای ETERSHEGAL احضار می‌کنم. بیدار شو!

۷ بار و ۷ بار، از آتش سخن گفتم... من از آبِ ناپاکیِ نچشیدم، من تو را فرا می‌خوانم.

و در آن هنگام، چهره‌های تاریک نمایان شدند... بله، چهره‌های اربابان نور ظاهر گشتند.

او آمد؛ او آغازگرِ شبِ آزادی بود، آزاد تا در نورِ خورشیدِ حقیقت زندگی کند، آزاد برای زیستن به عنوان فرزندِ نور.

ای فرزندانم بشنوید: دانش، همان قانون است. از قدرتِ نترسید، زیرا ستارگانِ آسمان نیز از قانون پیروی می‌کنند.

بدانید که دانش بدونِ حکمت، تنها جادو است؛ اما با حکمت، می‌توانید به خورشیدِ حقیقت نزدیک‌تر شوید.

همیشه جویای نور باشید و در دنیای انسان‌ها، همچون نوری بدرخشید.

ای انسان، قید و بندها را دور بریز و آزاد باش؛ بدان که روحِ تو در آسمانِ زندگی جاری است. بگذار ترس‌هایی که تو را زنجیر کرده‌اند، نابود شوند.

چشمانت را بگشا و نورِ عظیمِ خورشید را ببین؛ نترس، زیرا ترس تنها در تاریکیِ ARULU است و برای کسی که هرگز با ترس تاریک روبه‌رو نشده، ترسی وجود ندارد. ترس تنها ساختهٔ ذهنِ کسانی است که خود را به بندِ وحشت‌های خویش محدود کرده‌اند.

ای فرزندان! اسارت خود را رها کنید و در نور باشکوهِ روز قدم بردارید. هرگز افکارتان را به تاریکی برنگردانید تا یقیناً با نور یگانه شوید.

انسان دقیقاً همان چیزی است که به آن باور دارد: یا برادر تاریکی است یا فرزند نور.

ای فرزندانم! به سوی نور بیاوید؛ در مسیری قدم بردارید که به خورشید منتهی می‌شود. اکنون دست به کار شوید و خرد را سرلوحهٔ خود سازید. از کلمه‌ای که به شما داده‌ام استفاده کنید؛ از آن بهره ببرید تا مسلماً قدرت، حکمت و نور را برای گام نهادن در مسیر بیابید.

آن راه را بجوی و کلیدی را که به تو داده‌ام بیاب، تا برای همیشه فرزندِ نور باقی بمانی.»

تکمیل و توضیح پس از لوح

زمان در فلسفه و علم:

فلسفهٔ باستان و هرمتیسم دربارهٔ زمان، تغییر و ابدیت بحث می‌کردند. این بحث‌ها را نباید مستقیماً با نسبیت و فضا-زمان در فیزیک جدید یکی دانست.

خوانش نمادین:

کلیدِ زمان می‌تواند بر تفاوت میان تجربهٔ روانیِ زمان، دگرگونیِ جهان و جستجوی امر پایدار تأکید داشته باشد.

لوح یازدهم: کلید بالا و پایین

پیش از خواندن: «بالا و پایین» و ایدهٔ عالم کبیر و عالم صغیر

مشهورترین عبارتی که به لوح زُمرَد تاریخی نسبت داده می‌شود، رابطهٔ میان «بالا» و «پایین» است. در سنت‌های متأخر، این ایده اغلب به همانندی میان عالم کبیر و عالم صغیر (یعنی کیهان و انسان) تعبیر شد. این اصل در تاریخ کیمیاگری و باطن‌گرایی بسیار اثرگذار بوده است. با این حال، اصل «همان‌گونه که بالاست، پایین نیز هست» یک قانون تجربی فیزیک محسوب نمی‌شود؛ بلکه بیشتر یک اصل تمثیلی و فلسفی برای یافتن الگو و پیوند میان سطوح مختلف واقعیت است.

متن کامل لوح یازدهم

ای فرزندانِ خِم (مصر باستان)، بشنوید و گوش فرا دهید به کلماتی که به شما می‌گویم؛ سخنانی که شما را به نور و سبکی رهنمون می‌سازد.

ای انسان‌ها! می‌دانید که من پدرانِ شما را می‌شناختم؛ آری، پدرانِ شما را در روزگارانِ کهن و بسیار دور. من در تمام اعصار، بی‌مرگ زیسته‌ام و از نخستین روزهای آغاز دانش در میان شما، با شما همراه بوده‌ام. من همواره کوشیده‌ام تا شما را به سوی نور حقیقت بالا بکشم؛ آیا تاکنون آن روح والای بزرگ تلاش نکرده است تا شما را از ظلمتِ شب بیرون آورد؟

ای مردمی که در میان آن‌ها گام برمی‌دارم، بدانید که من، توث از روزگارانِ قدیم، دارندهٔ همهٔ دانش‌ها و همهٔ حکمت‌ها برای بشر شناخته شده‌ام. من حافظِ اسرارِ نژادِ بزرگ و نگهدارندهٔ کلیدی هستم که به زندگی والا منتهی می‌شود.

ای فرزندانم! من حتی از تاریکی‌های روزهای باستانی گذشته نزد شما آمده‌ام. اکنون به کلماتِ حکمتِ من گوش فرا دهید؛ به پیام و سخنانی که به شما می‌گویم توجه کنید تا از تاریکی برخیزید و غرق در نور و سبکی شوید.

در گذشته‌های بسیار دور، وقتی برای اولین بار نزد شما آمدم، شما را در غارهای صخره‌ای یافتیم. من شما را با قدرت و حکمتِ خود بالا کشیدم تا اینکه همچون مردانی در میان مردان بدرخشید. آری، بدون آنکه بدانید، شما را کمی فراتر از حیوانات پرورش دادم؛ جرقهٔ آگاهی را در شما برانگیختم تا سرانجام همچون مردانِ شعله‌ور درخشیدید.

اکنون با تو از دانشی کهنه و فراتر از تفکرِ نژادِ تو صحبت خواهم کرد. بدانید که ما (نژادِ بزرگ) دانشی بسیار بیشتر از دانشِ انسان داریم؛ چرا که ما خرد و دانش خود را از نژادهای ستارگان به دست آورده‌ایم. صاحبانِ خردِ والا به نزد ما فرود آمدند و دانش‌هایی بسیار فراتر به ما آموختند.

اکنون به سخنانم گوش فرا دهید؛ حکمت و دانشی را که به شما می‌دهم به کار گیرید تا آزاد شوید.

بدانید در هر هرمی که ساختم، کلیدهایی قرار دادم تا راهِ زندگی را به شما نشان دهند. آری، خطی از تصویرِ بزرگی که ساختم بکشید؛ از رأسِ هرم که به عنوان دروازه ساخته شده است. خطی دیگر در همان زاویه و جهت بکشید، زمین را بکاوید و آنچه را پنهان کرده‌ام بیابید؛ در آنجا ورودیِ زیرزمینی به اسراری را خواهید یافت که پیش از آنکه انسان شوید، پنهان شده بودند. اکنون از رازِ چرخه‌هایی با شما می‌گویم که در حرکاتی بی‌انتهای عجیب می‌چرخند؛ چرخه‌هایی که نامتناهی هستند و فراتر از ادراک و شناختِ انسان قرار دارند. بدانید که نه تا از این چرخه‌ها وجود دارند؛ آری، ۹ چرخ در بالا و ۱۴ چرخ در پایین. حرکتی هماهنگ به محلِ پیوستن، که در آیندهٔ زمان وجود خواهد داشت.

بدانید که اربابانِ چرخه‌ها، واحدهایی از آگاهی هستند که از سوی دیگران فرستاده شده‌اند تا با همه یگانه شوند. آنان بالاترین آگاهی را دارند و کارِ همهٔ چرخه‌ها در هماهنگیِ کامل با قانونِ کیهانی است. بدانید که با مرورِ زمان، همه به کمال خواهند رسید؛ هیچ کدام بالاتر و هیچ کدام پایین‌تر نیستند، بلکه همه در یک بی‌نهایتیِ کامل و در هارمونیِ یگانگی با یکدیگر متحد می‌شوند.

همه در اعماقِ سطحِ زمین، در تالارهای آمتی می‌نشینند. اربابان چرخه‌ها همه‌چیز را با یکدیگر شکسته و هم‌تراز می‌کنند و هم بند را پاره کرده و روح را رها می‌سازند.

آنان با قدرت بر چرخه‌ها و از چرخه‌ها فرمان می‌رانند؛ به گونه‌ای که قانون تنها برای آن‌ها ابزاری برای وجود است.

بنابراین تنها یک راه برای پیشروی وجود دارد: تلاش برای نیل به یکپارچگی بزرگ.

ای فرزندان! در روزگارانِ کهن، من فرمانِ یگانگی را از زمانِ یک‌پارچگی، زیرِ زمینِ پیشینیانِ خود دریافت کردم؛ زمانی که به‌دفعات به جستجو پرداختم. اما کمی از اَسرارِ دورانِ شما، کمی از حکمتِ فراتر از زمانهٔ شما به شما می‌گویم؛ اما به خاطرِ دانشِ تنها یک سؤال در وجودِ شما هست که هشدارِ شب را شاید برای شما ایجاد کند. دانستن یا نادانستن، روشی برای تلاش به سمتِ نیل به وحدت.

البته اگر به‌عنوانِ راهی برای گذشتن از زمانِ زیر، به زندگی توجه کنید؛ در آنجا راه‌هایی هست که می‌توانید با آن‌ها گفته‌ها و پرسش‌های خود را با کسانی که به تاریکی و ظلمت فرو رفته‌اند به اشتراک بگذارید.

همان‌طور که شما به هم‌نوعانِ خود در دنیایِ زندگان و عالمِ معلومات اهمیت می‌دهید، در حالِ حاضرِ دانش را می‌بینید. همهٔ راه‌های کسانی را که قبل از خود بودند دنبال نمی‌کنید و وقتی همه‌چیز تکرار و بی‌ثبات است، یگانه پایدار خواهد بود.

هر آگاهی‌ای که در آن وجود مسیرِ خود را به سوی هدفِ نهایی دارد، می‌تواند نقطهٔ بالای هر کس را نقد کند؛ در طبقهٔ کیهانِ ایفای نقش، هر چرخهٔ متفاوتی خیز برمی‌دارد. هرچه این چرخه متفاوت‌تر، دانش و تواناییِ آن در آزمونِ قانونِ کلّ بیشتر است. بدانید که شما در چرخه‌های زیر، بخش‌های جزئیِ قانون را می‌بینید؛ در حالی که ما از چرخه‌ای می‌بینیم که تا بی‌نهایت امتداد دارد. شما باید تلاش کنید و قانونِ بزرگ‌تر را به دست آورید.

بدانید که هر نقطه‌ای در چرخه‌ها بازگشت به روشِ تفکر و تکامل، تنها برای بازگشتی‌ها ممکن است، نه برای همه. چرخهٔ زیرِ تو هموار نیست؛ تنها تجربه‌ای که در قسمتِ خود وجود دارد، شکل می‌گیرد. ما در قسمتِ خود فرستاده شده‌ایم؛ در جستجوی قدرت‌های جدید برای به دست آوردنِ بیشترِ حکمت و رهایی از دانشی که با تأخیر به دست می‌آید و تنها زمانی که قانونِ ایجاد کند، می‌گوییم؛ برای کشسانیِ این چرخه‌ها (قانونِ پایانی) ایجاد می‌شود.

علم، وسیله‌ای برای کسبِ دانش نسبت به قانونی است که سرچشمهٔ همه‌چیز است. در واقع، چرخهٔ زیرین واقعاً پایین نیست؛ بلکه تنها در مکان و زمان متفاوت است. هشیاری و آگاهی در آنجا به شکل دیگری کار می‌کند و با چیزهای کمتری نسبت به آنچه شما هستید، به آزمون پرداخته می‌شود.

بدانید همان‌طور که شما بر روی قوانینِ بزرگ‌تر کار می‌کنید، کسانی بالاتر از شما نیز هستند که مانند شما بر قوانینِ دیگری کار می‌کنند. تفاوت میان چرخه‌ها تنها در میزانِ تواناییِ کار با قانون است.

ما که در چرخه‌هایی فراتر از تو هستیم، کسانی هستیم که از سرچشمه بیرون آمده‌ایم و در گذرِ فضا-زمان، تواناییِ استفاده از قوانینِ بزرگ‌تری را به دست آورده‌ایم؛ قوانینِ بسیار فراتر از ادراکِ انسان.

در حقیقت، هیچ‌چیزی وجود ندارد که واقعاً پایین‌تر از شما باشد؛ زیرا تمام آنچه هست، کارکردی متفاوت از یک قانونِ یگانه است. چه به بالا نگاه کنی چه به پایین، همه‌چیز بخشی از یگانگی و منبعِ واحدِ قانون است.

آگاهیِ زیرِ تو، بخشی از وجودِ توست؛ همان‌طور که ما بخشی از تو هستیم. شما در دورانِ کودکیِ دانشی خود قرار داشتید تا زمانی که به رُشد رسیدید. به سفرِ انسان نگاه کنید؛ از تولد تا مرگ را مقایسه کنید و در چرخهٔ پایین‌تر، نگاهِ فرزندِ خود را با دانشی که دارد ببینید. خود را مانند کودکی در برابر دانشی بزرگ‌تر مجسم کنید که با گذشتِ زمان، در مسیرِ دانش پیشرفت می‌کند.

بینید، ما نیز آن کودکی را گذرانیدیم؛ با دانش و خردی که با گذشت سال‌ها به وجود آمد، به بلوغ و توانمندی رسیدیم. ای توث! چرخه‌ها و آگاهی‌های کودکان در مراحل مختلف رشد قرار دارند، اما با این حال همگی از یک منبع، یک حکمت و یک حقیقت سرچشمه می‌گیرند.

پس از آن، سخن او متوقف شد و در سکوتی کلام‌ناپذیر که به لردها می‌رسید، نشست.

سپس دوباره لب به سخن گشود و به من گفت:

«ای توث! مدتی طولانی است که ما در آمنتی نشسته‌ایم و از شعله زندگی در تالارها محافظت می‌کنیم. با این حال بدان که ما هنوز بخشی از چرخه‌های خود هستیم و چشم‌انداز ما به آن‌ها و فراتر از آن‌ها می‌رسد.

آری، ما می‌دانیم که از همه چیز، هیچ چیز اهمیت ندارد جز رشدی که می‌توانیم با روح خود به دست آوریم. چیزهایی که پس از مرگ بدن فانی به حساب می‌آیند، مهم هستند؛ نه آنچه انسان‌های فانی به دنبال آن هستند.

زمانی که به عنوان انسان می‌آموزید، درمی‌یابید که هیچ چیز جز پیشرفت روح در پایان محاسبه نخواهد شد. آن گاه واقعاً از هرگونه اسارت آزاد خواهید شد و در هماهنگی کامل با قانون گام برمی‌دارید. بدان ای انسان، که باید کمال را هدف خود قرار دهی.

بدان ای انسان که کمال باید هدف نهایی تو باشد؛ زیرا تنها از این طریق می‌توانی به مقصود دست یابی. اگرچه باید بدانی که هیچ چیز در این جهان مطلقاً کامل نیست، اما کمال همواره باید آرمان و هدف والای تو باقی بماند.

سپس طنین صدا خاموش شد و کلمات در ژرفای هوشیاری‌ام فرو رفتند. از آن پس، من پیوسته در پی کسب حکمتِ فزون‌تر بودم تا بتوانم در قانون همه چیز به کمال برسم.

به‌زودی من به تالارهای آمنتی در ژرفای زمین فرود می‌روم تا در زیر خاکِ سرد بیاسایم؛ و شما دیگر مرا نخواهید دید. با این حال، من تا ابد در حکمتی که به شما آموخته‌ام زنده خواهم ماند.

تمام هستی انسان برای خرد و آگاهی است؛ انسان همان چیزی است که بدان باور دارد و فرجامِ آرمان خویش است.

اکنون به صدای من گوش فرا دهید و از سطح مردمان عادی فراتر روید. چشمانتان را به سمت بالا برافرازید و وجود خود را از سبکی و نور سرشار سازید. ای فرزندان! همواره در نور باشید، زیرا تنها با تلاش و کوشش می‌توانید به سطحی از آگاهی رشد کنید که در آن نور و سبکی بر همه چیز حاکم است.

ارباب و فرمانروای تمام چیزهایی باشید که شما را در میان گرفته‌اند؛ هرگز تحت تأثیر شرایط و محدودیت‌های زندگی فانی قرار نگیرید. دلایل کامل‌تری برای بودن بیافرینید تا به مرور زمان، خورشید تابانی از نور شوید.

رها از بندها و زنجیرهای تاریکی شب، بگذار روح همواره به سمت اوج پرواز کند. چشمانت را به سمت آسمان و خورشید فضا بالا ببر تا برای تو نماد زندگی راستین باشد. بدان که تو نوری فراتر و والاتر در قلمرو خویشتن هستی.

هنگامی که رها و آزاد شوی، هرگز به سیاهی بازنگر؛ چشمانت را به فرازهای آسمان بدوز و بگذار وجودت مانند شعله‌ای سبک‌بال به سوی بالا زبانه کشد، تا همواره فرزندی از تبار نور باشی.»

تکمیل و توضیح پس از لوح

بالا و پایین و لوح زُمرَد تاریخی

عبارت مشهور مربوط به «بالا» و «پایین» در سنت تاریخی لوح زُمرَد، در تفسیرهای بعدی با رابطه عالم کبیر (جهان هستی) و عالم صغیر (انسان) پیوند یافت و در کیمیاگری و علوم باطنی نقشی بنیادین ایفا کرد.

خوانش نمادین

این اصل را می‌توان دعوتی برای درک الگوهای مشابه در انسان و کل جهان دانست؛ نه یک قانون تجربی و فرمول فیزیکی که هر نوع تشابه ظاهری را علمی فرض کند.

لوح دوازدهم: قانون علت و معلول و کلید نبوت

پیش از خواندن: علت و معلول، پیشگویی و مسئله قطعیت

علت و معلول، از بنیادی‌ترین پرسش‌های فلسفه و علم است. پیوند دادن هر رویدادِ آینده به نظام‌های غیبی یا پیش‌گویی، مسأله‌ای جداگانه است. ستاره‌بینی و انواع پیش‌گویی در جهان باستان رایج بودند و بخشی از متون منسوب به هرمس نیز به نُجوم و ستاره‌بینی مربوط می‌شوند. این زمینه تاریخی نشان می‌دهد چرا زبانِ نبوت و نظم کیهانی در چنین آثاری حضور دارد، اما صحت علمی پیش‌گویی‌های فرالطبیعی را ثابت نمی‌کند. خواندن انتقادی این لوح، یعنی میان اصلِ عمومی پیام داشتن اعمال و ادعای دانستن آینده، تفاوت بگذاریم.

متن کامل لوح

ای مرد، به سخنانِ حکمتِ من گوش فرا ده؛ که به صدای او فهرست کن. من «توت»، آتلاتیس را فتح کرده‌ام و قانونِ زمان و مکان را از آینده‌اش دانش کسب کرده‌ام. می‌دانم که انسان در حرکتِ خود، در گذرِ زمان، همیشه با همه یکی خواهد بود. بدان ای مرد! که تمامِ آینده، کتابی است باز برای کسی که می‌تواند بخواند. هر معلولی، باید عللِ خود را پدید آورد؛ همان‌طور که همه تأثیرات، از علتِ اول رُشد می‌کنند. بدانید که آینده ثابت یا پایدار نیست؛ اما با ایجادِ یک معلول، تغییر می‌کند. به علتی که به وجود خواهی آورد بنگر، و مطمئن باش که همه‌چیز معلول است. پس ای انسان، مطمئن باش که آثاری که می‌آوری، همیشه موجبِ آثارِ کامل‌تر است. بدان که آینده هرگز در حالِ تثبیت نیست؛ بلکه از ارادهٔ آزادِ انسان پیروی می‌کند، زیرا او از طریقِ حرکت در زمان و مکان، به سمتِ هدفِ خود حرکت می‌کند؛ جایی که زمانِ جدیدی آغاز می‌شود. انسان فقط می‌تواند آینده را از طریقِ عللِ آن بخواند، که آثار را به همراه دارد.

به دنبالِ علت و معلول باشید که قطعاً آثارِ آن را خواهید یافت. ای انسان، در حالی که من از آینده صحبت می‌کنم، از معلولی که به دنبالِ علت است سخن می‌گویم. آن مرد را در سفرِ خود بشناسید؛ او همیشه به دنبالِ فرار از شبی است که او را احاطه کرده است. او مانندِ سایه‌هایی است که ستارگانِ آسمان را احاطه کرده‌اند و مانندِ ستارگان در آسمان، فضا و سایه‌های شبِ او می‌درخشند. همیشه سرنوشت او را به پیش خواهد برد تا زمانی که او با «شب» یکی شود. بله، اگرچه راه او در میانِ سایه‌هاست، اما همیشه از او نوری بزرگ می‌درشد. هرچند راه تاریک باشد، او بر سایه‌هایی که مانندِ شب در اطرافِ او جاری است، غلبه خواهد کرد.

در آینده‌ای دور، من انسان را می‌بینم که به عنوان نوری آزاد از تاریکی متولد شده است؛ نوری که دیگر در بند نیست. روح در نوری بدون مرزهای تاریکی زندگی می‌کند تا نوری درخشان را بیوشاند. بدان ای انسان! قبل از اینکه به این مقام دست‌یابی، سایه‌های تاریکِ زیادی بر تو فرو خواهند افتاد و تلاش می‌کنند نوری را خاموش کنند که روح برای رهایی از تاریکیِ آن در تکاپوست.

نبردی بزرگ میان نور و تاریکی برپاست؛ نبردی بسیار کهن و در عین حال همیشه‌نو. با این حال بدانید در زمانی، در آینده‌ای بسیار دور، نور باید همه‌چیز را فراگیرد و تاریکی فرو ریزد. ای انسان! به کلمات حکیمانه من گوش فرا ده. خود را آماده کن و روح را به بند نکش. انسان‌ها برخاسته‌اند و انسان‌ها سقوط کرده‌اند؛ همان‌طور که همیشه امواج جدیدی از آگاهی از این ورطه بزرگ در زیر خورشید به سوی هدف خود اوج می‌گیرند.

ای فرزندان من! شما از مرتبه‌ای برخاسته‌اید که کمی بالاتر از توحش و حیوانیت بود؛ تاکنون از همه انسان‌های پیش از خود بزرگ‌تر شده‌اید، اما پیش از شما نیز انسان‌هایی بزرگ‌تر از شما وجود داشتند. با این حال به شما می‌گوییم: همان‌گونه که دیگران پیش از شما سقوط کرده‌اند، دوران شما نیز روزی به پایان خواهد رسید.

و در سرزمینی که اکنون در آن ساکن هستید، بربرها ساکن خواهند شد و به نوبه خود به سوی نور برخوانند خاست. حکمت کهن فراموش خواهد شد، با این حال در خفا و پنهان از چشم مردم، برای همیشه زنده خواهد ماند. آری، در سرزمینی که تو در آن پرورش یافتی، نژادها برمی‌خیزند و نژادها فرو می‌افتند، و تو از یاد فرزندان انسان خواهی رفت. با این وجود، تو باید به سوی فضای ستارگان فراتر از این مکان گام برداری؛ پشت‌سر گذاشتن این مکانی که در آن ساکن بوده‌ای.

روح انسان همیشه رو به جلو حرکت می‌کند، بدون هیچ مرز و محدودیت ستاره‌ای؛ همواره به سوی هدفی بزرگ در پیش روی خود پیش می‌رود، تا جایی که در نور کل حل شود. بدانید که شما همیشه تحت تأثیر قانون علت و معلول به جلو خواهید رفت، تا در نهایت هر دو یکی شوند.

بله، پس از رفتن شما، دیگران در مکان‌هایی که روزگاری در آن زندگی می‌کردید مسکن خواهند گزید. دانش و خرد شما همگی به فراموشی سپرده خواهد شد و تنها خاطره‌ای از خدایان بر جای می‌ماند؛ همان‌گونه که من نیز با علم و دانش خود برای شما به مانند خدایان هستم.

شما نیز در آینده خدایان خواهید بود، زیرا دانش شما بسیار بالاتر از آنان خواهد شد. با این حال بدانید که در تمام اعصار، انسان به آن نور دست خواهد یافت.

اعصار آینده شاهدِ احیای حکمت برای کسانی خواهد بود که جایگاه تو را در این ستاره (زمین) به ارث خواهند برد. آنان نیز به نوبه خود به حکمت خواهند رسید و یاد می‌گیرند که چگونه تاریکی را به واسطه «نور» برانند. با این وجود، آنان باید در طول اعصار بسیار تلاش کنند تا آزادی نور را برای خود به ارمغان آورند.

آنگاه جنگی بزرگ به سراغ انسان خواهد آمد؛ نبردی که زمین را در مدار خود می‌لرزاند. آری، در آن زمان برادران تاریکی نبرد میان «نور و شب» را آغاز خواهند کرد. زمانی که انسان بار دیگر اقیانوس را فتح کند و مانند پرندگان با بال‌هایش در آسمان به پرواز درآید؛ زمانی که یاد بگیرد چگونه آذرخش و صاعقه را مهار سازد؛ آنگاه زمان این نبرد آغاز خواهد شد. نبردی بزرگ میان نیروها در خواهد گرفت؛ نبردی عظیم میان تاریکی و نور.

ملت علیه ملت قیام خواهد کرد و از نیروهای تاریک برای شکافتن و نابودی زمین بهره خواهد برد. سلاح‌های سهمگین انسان‌ها را نابود خواهند کرد تا جایی که نیمی از نژادهای بشر از میان بروند. سپس «فرزندان بامداد» (پسران صبح) بیرون خواهند آمد و فرمان خود را به فرزندان انسان ابلاغ خواهند کرد و خواهند گفت: «ای انسان‌ها! از پیکار با برادرانتان دست بکشید؛ تنها از این راه است که می‌توانید به نور برسید. ای برادر من، از بی‌ایمانی و کفر خود دست بردار و این راه را دنبال کن و بدان که راه راست و حق با توست.»

آنگاه انسان‌ها از نزاع و جنگ دست خواهند کشید؛ برادر با برادر و پدر با فرزند. سپس خانه باستانی قوم من (آتلاتیس) از جایگاه خود از زیر امواج تاریک اقیانوس سر بر خواهد آورد. سپس «عصر نور» برای تمامی انسان‌هایی که در جستجوی نور حقیقی هستند، آشکار خواهد شد. نگاه «برادران نور» بر مردم حکومت خواهند کرد و تاریکی شب تبعید و رانده خواهد شد.

آری، فرزندان انسان به سوی هدفی بزرگ و والا پیشرفت خواهند کرد. آنان به «فرزندان نور» تبدیل خواهند شد؛ روح‌های آنان همواره شعله‌ای از این آتش بزرگ خواهد بود. در آن عصر بزرگ، دانش و خرد از آن انسان خواهد شد؛ زیرا او به شعله ابدی و به سرچشمه تمام حکمت‌ها نزدیک خواهد گشت؛ خاستگاهی که آغازگاه است و با پایان همه‌چیز یکی است.

آری، در زمانی که هنوز زاده نشده (در آینده)، همه با «کل» یکی خواهند شد و «کل» در همگان متجلی خواهد گشت. انسان، این شعله کامل کیهان، به پیش خواهد رفت و در این کیهان (کیهان)، باید به سمت مکانی در ستاره‌ها حرکت کند. بله، حتی از «ایژ-خضا» (ای اهل زمین) نیز زمانی فرا خواهد رسید که ستارگان حرکت خواهند کرد. ای فرزندان من! مدت‌هاست که به من گوش فرا می‌دهید و مدتی است که از حکمتِ توّث بهره‌مند شده‌اید. اکنون دیگر من از میان شما به سوی تاریکی می‌روم. من اکنون عازم تالارهای «آمتی» هستم تا در آنجا ساکن شوم؛ تا زمانی در آینده که سُبک (نور و آگاهی) دوباره به سراغ انسان بیاید.

با این حال، بدانید که روح من همواره با شما خواهد بود و گام‌هایتان را در مسیر هدایت می‌کند. از رازهایی که نزد شما به امانت می‌گذارم محافظت کنید و مطمئن باشید روح من در طول تمام زندگی از شما پاسداری خواهد کرد. چشمان خود را همواره در مسیر خرد نگه دارید و «سبک» را هدف همیشگی خود قرار دهید. هرگز نگذارید روحتان در اسارت تاریکی گرفتار شود؛ بلکه بگذارید آزادانه بال‌های پرواز خود را به سوی ستارگان بگشاید.

اکنون از پیش شما می‌روم تا در تالارهای آمتی ساکن شوم. در این دنیا و سرای باقی، فرزندان من باشید. زمانی فرا خواهد رسید که شما نیز بی‌مرگ (جاودانه) خواهید شد و از عصری به عصر دیگر، در میان مردمان با سبکی و نور زندگی خواهید کرد.

از ورودی تالارهای آمتی محافظت کنید؛ از رازهایی که در میان شما پنهان کرده‌ام پاسداری نمایید و نگذارید این حکمت به دست ناهلان و وحشی‌ها سپرده شود؛ آن را تنها برای جویندگان راستین، پوشیده و محفوظ نگه دارید.

اکنون برکت مرا پذیرا باشید؛ راه مرا در پیش بگیرید و در پی نور بروید. روح خود را با جوهر بزرگ درآمیزد و با نور والا یکی شوید؛ اجازه دهید آگاهی شما شکوفا شود. هرگاه به من نیاز داشتید، مرا صدا بزنید و نام مرا سه بار پیایی به زبان آورید:

«Volmalites, Arelich, Chequetet»

تکمیل و توضیح پس از لوح

علیت و پیشگویی

اصل علت و معلول با ادعای پیشگویی فراطبیعی یکی نیست. در جهان باستان، نجوم و ستاره‌بینی گاه در کنار یکدیگر رُشد می‌کردند، اما معیارهای علم جدید میان آن‌ها تفکیک قائل می‌شود.

خوانش نمادین

در سطح اخلاقی، این لوح می‌تواند یادآور این نکته باشد که «انتخاب‌های انسان پیامد دارند»؛ پذیرش این معنا نیازمند باور قطعی به پیشگویی آینده نیست.

لوح سیزدهم: کلیدهای زندگی و مرگ

پیش از خواندن: زندگی، مرگ و باززایی معنوی

در میان مصرِ باستان با نمادهای گسترده‌ای بیان می‌شد. تصویرِ چرخهٔ حیات و مرگ و تولد دوباره، به صورت استعاری با شباهت («باززایی») در تضاد با «مرگ» قرار می‌گرفته است. این مفاهیم در متون مربوط به مصریان باستان با شفافیت به تصویر کشیده شده‌اند؛ اما در متون جدید، ممکن است معنای دیگری پیدا کرده باشند. این متن یا بازگشتی رئالیستی از مصر باستان نیست. در این لوح، مفاهیم زندگی و مرگ به صورت در ۳ سطح جدا بیان شده‌اند: اسطوره‌ای و تمثیلی.

متن کامل لوح

مرگ

ای انسان، گوش فرا ده و حکمت را بشنو!
کلامی را بشنو که تو را از زندگی سرشار خواهد کرد.
کلامی را بشنو که تاریکی را می‌راند و صدایی را بشنو که شب را نابود می‌سازد.
من برای فرزندانم راز و حکمت را به ارمغان آورده‌ام؛ دانش و قدرتی که از روزگار کهن به جا مانده است.
آیا نمی‌دانید آن گاه که به «یگانگی همه هستی» پی ببرید، همه درها به رویتان گشوده خواهد شد؟
آنگاه با استادان آسرار، فاتحان مرگ و سروران زندگی یکی خواهید شد.
آری، شما از «گل آمنتی» آگاه خواهید شد؛ شکوفهٔ حیاتی که در تالارها می‌درخشد.
در کالبدِ روح به تالارهای آمنتی خواهید رسید و حکمتی را که در نور زنده است با خود بازخواهید گرداند.
بدانید که دروازهٔ قدرت، پوشیده و نهان است.
بدانید که دروازهٔ زندگی، از گذرگاه «مرگ» می‌گذرد؛
آری، از طریق مرگ؛ اما نه آن مرگی که شما می‌شناسید، بلکه مرگی که سراسر زندگی، آتش و نور است.
آیا مشتاق دانستن راز ژرف و نهان هستی؟
به قلب خود بنگر، جایی که دانش در آن بسته و محفوظ است.
بدان که این راز در درون خود تو نهفته است: سرچشمهٔ تمام زندگی‌ها و سرچشمهٔ تمام مرگ‌ها.
ای انسان، گوش فرا ده تا این راز را برایت بازگویم و آسرار کهن را بر تو آشکار سازم.
در اعماق قلب زمین، گلی نهفته است؛ سرچشمهٔ روحی که همه چیز را در قالبِ شکلِ خود پیوند می‌دهد.
آیا نمی‌دانی که زمین دارای کالبدی زنده است، همان گونه که تو در شکل و کالبد خود زنده‌ای؟
«گل زندگی» درست مانند جایگاه روح در وجود خودت است و همان طور که روح در کالبد تو جریان دارد، در سراسر زمین نیز جاری است؛
به زمین و فرزندانش زندگی می‌بخشد و روح را از قالبی به قالب دیگر نو می‌سازد.
این همان روحی است که به جسم تو شکل می‌دهد و آن را در قالب خود می‌آفریند.
ای انسان، بدان که کالبد تو دارای ساختاری دوگانه (دوقطبی) است و بر پایهٔ تعادل قطب‌ها شکل گرفته است.
بدان هنگامی که مرگ به شتاب به تو نزدیک می‌شود، تنها به این دلیل است که این تعادل برهم خورده است؛ تنها به این سبب که یکی از قطب‌های وجودت ضعیف یا مفقود گشته است.
بدان که راز زندگی در آمنتی، رازِ برقراری دوبارهٔ تعادل قطب‌هاست. هر آنچه وجود دارد، شکل گرفته و زندگی می‌کند، تنها به سبب روحِ زندگی است که در قطب‌های آن جریان دارد.

آیا نمی‌بینی که در قلب زمین، تعادل همه چیزهایی است که روی آن پدید آمده و زندگی می‌کنند؟ سرچشمه روح تو از قلب زمین بیرون کشیده می‌شود؛ زیرا در کالبد خود، با زمین یکی هستی. هنگامی که بیاموزی تعادل خویش را حفظ کنی، آن‌گاه می‌توانی از تعادل زمین نیز بهره‌گیری. در آن صورت، تا زمانی که زمین وجود دارد، تو نیز وجود خواهی داشت و تنها زمانی تغییر شکل می‌دهی که زمین خود تغییر کند؛ نه مرگ را می‌چشی و نه دگرگونی را؛ بلکه با این سیاره یکی خواهی بود و کالبدت را نگه می‌داری تا همه چیز از میان برود.

ای انسان، گوش فرا ده تا رازی را به تو بدهم تا تو نیز از دگرگونی و مرگ در امان بمانی: روزی یک ساعت، در حالی که سرت به سمت قطب مثبت (شمال) است، دراز بکش. و روزی یک ساعت دیگر، سرت را به سمت قطب منفی (جنوب) قرار بده. در ساعتی که سرت به سمت شمال است، آگاهی و تمرکز خود را از سینه تا سر نگاهدار. و هنگامی که سرت به سمت جنوب است، توجه خود را از سینه تا پاها نگاهدار. در هر هفته یک بار، این دو حالت را متعادل برگزار کن تا تعادل وجودت تمام‌قد و نیرومند بماند. آری، اگر پیر شده باشی، جسمت شاداب خواهد شد و نیرویت به نیروی جوانان خواهد رسید. این رازی است که استادان می‌دانند و به وسیله آن، دست‌های مرگ را از خود دور نگه می‌دارند. از پیروی راهی که نشان دادم غافل مشو؛ زیرا اگر سال‌ها بگذرد و به ۱۰۰ سالگی برسی و آن را رها کنی، این غفلت، مرگ را به سراغت می‌آورد.

سخنانم را بشنو و راه را دنبال کن؛ تعادلت را حفظ کن و در زندگی باقی بمان. ای مردِ باشعور و دانا، به صدای من گوش فرا ده. به تو می‌گویم که چگونه می‌فهمی مرگ چیست. هنگامی که کار خود را تعیین‌شده به پایان رساندی و خواستی از این زندگی بگذری، می‌توانی به دنیایی بروی که «خورشیدهای سپیده‌دم» در آن، به‌عنوان فرزندان نور زندگی می‌کنند؛ بی‌درد و بی‌اندوه به آن عرشه نور جاودان بگذر. بدین‌سان عمل کن:

نخست، در حالی که سرت به سمت مشرق (شرق) است، آرام دراز بکش. دستانت را روی «منع حیات» خویش (شبهه خورشیدی، بالای شکم) بگذار. آگاهی خود را در کانون زندگی قرار بده؛ آن را بچرخان و به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم کن. یکی را به سوی شمال بفرست و دیگری را به سوی جنوب. آنگاه رهایشان کن و فشارشان را بر وجودت برطرف ساز. در این هنگام، جرقه نقره‌ای (روح تو) از کالبدت پرواز می‌کند و به سوی «خورشید سپیده‌دم» بالا می‌رود و با نور درمی‌آمیزد و با سرچشمه خویش یکی می‌شود.

آنجا می‌درخشد تا هنگامی که خواستی تازه‌ای شکل بگیرد؛ آن‌گاه به کالبد و جایی تازه بازمی‌گردد. بدانید، ای مردمان، که روان‌های بزرگ چنین می‌گذرند و هر بار به دلخواه خود، از زندگی‌ای به زندگی دیگر دگرگون می‌شوند.

این است راه گذر آواتارها؛ او مرگش را چون زندگی‌اش اراده می‌کند. راز حفظ حافظه و تسلط بر زمان (به یاد آوردن زندگی‌های گذشته):

ای انسان، گوش فرا ده و از حکمت من بنوش. بیاموز آن رازی را که استادان، سروران زمان نامیده‌اند؛ بیاموز که چگونه می‌توان خاطرات زندگی‌های گذشته را به خاطر سپرد. این رازی بزرگ و در عین حال ساده است که تسلط بر زمان را به تو می‌بخشد. هنگامی که زمان مرگت فرا رسیده و به تو نزدیک شد، مترس؛ بلکه بدان که تو سرور مرگی. بدنت را آرام کن و با تنش مقاومت منما. شعله روح خود را ابتدا در قلبت متمرکز کن. سپس آن را به سرعت به سوی «محل مثلث» (چاکرای چشم سوم/میان دو ابرو) بکش؛ جایی که جایگاه حافظه زندگی است. یک لحظه آن را در آنجا نگه دار و سپس به سمت جایگاه آگاهی در مغز هدایت کن. شعله جانت را در مرکز مغز حفظ کن، تا زمانی که دستان مرگ، روح را از بدنت جدا سازند. با گذر از این مرحله، خاطرات زندگی‌ات همراه تو باقی خواهند ماند. آنگاه گذشته با حال یکی می‌شود؛ تمام دانش و خاطرات گذشته حفظ خواهد شد و از هرگونه زوال و عقب‌گردی در تجربیات پیشین رها خواهی بود؛ زیرا دستاوردهای گذشته، در امروزت زنده می‌مانند.

تکمیل و توضیح پس از لوح

مرگ، تداوم و باززایی

در مصر باستان و متون هرمسی، مرگ و باززایی هم ابعاد آیینی و دینی داشته و هم نمادین. «باززایی معنوی» در متون فلسفی با جاودانگی زیستی کالبد مادی یکسان نیست.

خوانش نمادین

زندگی و مرگ در این الواح را می‌توان علاوه بر معنای اسطوره‌ای، به معنای پایان یک سطح از آگاهی و آغاز سطحی والاتر از هوشیاری در نظر گرفت.

لوح چهاردهم: سه‌بار بزرگ

پیش از خواندن: هرمس سه‌بار بزرگ؛ از توث تا Trismegistus

عنوان «Trismegistus» به معنای «سه‌بار بزرگ» یا «سه‌گانه بزرگ» است و در سنت هلنیستی به هرمس-توث نسبت داده شد. آثار هنری و متون دوره یونانی-رومی نیز پیوند هرمس و توث را نشان می‌دهند. با گذشت زمان، هرمس ترسیم‌جستوس به نویسنده افسانه‌ای مجموعه‌ای عظیم از نوشته‌های فلسفی، نجومی، جادویی و کیمیاگری تبدیل شد. بنابراین این لوح بر یک سنت واقعی تاریخی درباره عنوان هرمس «سه‌بار بزرگ» سوار است، اما روایت تجسدهای خاص و پیوند مستقیم آن با توث آتلاتیس، بخشی از روایت مدرن کتاب است.

متن کامل لوح

ای انسان جوای حکمت؛ من، توث، این رازها را که از دوران کهن برای بشر به یادگار مانده، برای گشوده‌ام. بدان که این زمین، تنها دروازه‌ای است که توسط نیروهای ناشناخته برای آزمایش انسان محافظت می‌شود. زمین، مدرسه‌ای است که شما را به سوی حوزه‌های برتر هستی راهنمایی می‌کند.

من نگهبان کلیدهای دروازه‌های جهان هستم. به تو می‌آموزم که چگونه از اسارت تاریکی برخیزید و بندهای گناه و جهل را که شما را بسته‌اند، بگسلید. بدانید که روح باید پیش از ورود به درگاه نور، از آلودگی‌های تاریکی پاک شود. این اسرار را در میان خود شما قرار داده‌ام تا در تاریکی نیز چراغی راهنما داشته باشید. نمادها همیشه راه را به درگاه حقیقت نشان خواهند داد. اکنون به شما دستور می‌دهم که این اسرار را حفظ کنید و تنها به کسانی بسپارید که آزمایش خلوص را گذرانده‌اند. اسرار را از ناپاکان و فاسدان دور نگه دارید؛ زیرا آنان که در بند هوای نفس هستند، نمی‌توانند بار این حقیقت را تاب بیاورند.

بسیاری در آینده این اسرار را انکار خواهند کرد، اما حقیقت همیشه راه خود را به سوی آنان که آماده‌اند، پیدا خواهد کرد. درخشش نور آگاهی همیشه در انتظار سالک راستین است.

اکنون به شما دستور می‌دهم که اسرارم را حفظ کنید و تنها به کسانی بسپارید که آن را شایسته بدانند. آنان که راه را انکار کنند، تا پاگان فاسد باقی نخواهند ماند؛ نشوند تا قدرت حقیقت، ممکن است غالب آید.

در آن سوی این دنیا، منطقه‌ای برای گذار روح وجود دارد. این منطقه، تالارهای «آمنتی» است که توسط نیروهای باستانی محافظت می‌شود. در این تالارها، ۷ عمارت (خانه) وجود دارد و در هر خانه، ۳ نگهبان از تاریکی پاسداری می‌کنند. ۱۵ راه برای ورود به «دوات» (جهان پس از مرگ) وجود دارد که هر راه، آزمونی برای روح است.

در آنجا ۴۲ قدرت بزرگ حضور دارند که کردار مردگان را قضاوت می‌کنند. در ۴ سوی این قلمرو، پسران حوروس (Horus) ایستاده‌اند که نگهبانان چهار جهت کیهانی هستند و روح را در مسیرش هدایت می‌کنند.

انسان دارای دو جنبه حیاتی است:

«کا» (Ka): سایه یا همزاد خاکی انسان که با بدن در ارتباط است. تا زمانی که این سایه متصل است، روح در بند این دنیا است.

«با» (Ba): جوهر واقعی و روح آسمانی که باید آزاد شود.

تنها زمانی که انسان می‌آموزد «کا» را پشت‌سر بگذارد، «با» (روح حقیقی) می‌تواند به سوی نور ابدی پرواز کند. این کلید رهایی از چرخه مرگ و تولد دوباره است.

این اسرار از آغاز زمان وجود داشته‌اند و برای آنان که جوای نور هستند، روشن خواهند بود. بدانید که همه چیز از یک منبع واحد الهی سرچشمه می‌گیرد و در نهایت به همان نقطه باز می‌گردد. این تعادل بزرگ هستی است.

اجازه دهید این باب بسته شود. ۳ رمز و راز را بدان تا در سبک [زندگی] خود طلوع کنی.

در دوران‌ها، ۳ وحدتِ اولیه زندگی وجود دارد. غیر از این‌ها، هیچ‌کدام نمی‌توانند وجود داشته باشند. این‌ها، تعادلِ منبع خلقت هستند:

۱- خدا

۲- حقیقت

۳- نقطهٔ آزادی

از دلِ این ۳، همه‌چیز بیرون می‌آید: تمامِ زندگی، همه خوبی‌ها و همه قدرت‌ها.

۳ کیفیتی که در او [خداوند] است:

قدرت بی‌نهایت، حکمت بی‌نهایت و عشق بی‌نهایت.

۳ اختیار برای استادان وجود دارد:

تبدیلِ شر به خیر و استفاده از قدرتِ تشخیص.

۳ اصلی که خداوند برای اجرای آن‌ها ناگزیر است:

آشکار کردنِ قدرت، حکمت و عشق.

سه قدرتی که همه‌چیز را خلق می‌کنند:

عشقِ الهی که دارای معرفتِ کامل است؛ حکمتِ الهی که با تمام وسایل ممکن است؛ و قدرتِ الهی که دارای ارادهٔ مشترکِ عشق و حکمت است.

* ۳ دایره برای حالت وجود:

۱- دایرهٔ نور: که در آن چیزی جز خدا نیست و فقط خدا می‌تواند از آن عبور کند.

۲- دایرهٔ آشوب: که در آن همه‌چیز ذاتاً از مرگ برمی‌خیزد.

۳- دایرهٔ آگاهی: که در آن همه‌چیز از زندگی سرچشمه می‌گیرد.

همه موجودات جاندار، از ۳ حالت وجودی می‌آیند: هرج و مرج (مرگ)، آزادی (انسانیت) و سعادت (بهشت).

۳ ضرورت که همه‌چیز را کنترل می‌کند، در اعماقِ دایرهٔ بزرگِ هرج و مرج آغاز می‌شوند و به کامیابی در بهشت می‌رسند.

* ۳ مسیر برای روح وجود دارد:

انسان، آزادی، نور.

* سه مانع نیز در انسان آشکار است:

۱- عدم تلاش برای کسب دانش

۲- عدم دلبستگی به خدا

۳- دلبستگی به شر

۳ پادشاهِ قدرت، درونِ ۳ اتاقِ اسرار هستند که هنوز در بدن انسان یافت نشده‌اند. اکنون، از آن‌کس که آزاد شده است، بشنوید:

رهایی از اسارتِ زندگی [مادی]، نیازمندِ دانستنِ سرچشمهٔ همهٔ جهان‌هاست. دروازه‌ها باید باز باشند، حتی دروازه‌های "آرولو" نیز ممنوع نخواهند بود.

ای انسانی که می‌خواهی وارد بهشت شوی، توجه کن:

اگر لایق نباشی، بهتر است در آتش بیفتی؛ اما بدان که آسمان‌ها از میان شعله‌های پاک می‌گذرند و آسمانی‌ها آن‌ها را در فواره‌های آب، تنی سبک می‌کنند.

ای مرد، این راز را فهرست کن: « مدت‌ها قبل از اینکه شما انسان‌زاده شوید، در باستان زندگی می‌کردم. زمانی که در آتلاتیس بودم، در معبد آن از چشمه خرد می‌نوشتیدم که به صورت چشمه‌ای از نور سبک ریخته شده بود.»

آن زمان کلید صعود را به دست دادم و در جهان بزرگ، پیش از تخت مقدس ایستادم. تختی که در گل آتش نشسته بود. او توسط رعد و برق‌های تاریکی پوشیده شده بود، وگرنه من توسط شکوه خرد او از بین می‌رفتم.

بیرون از پای تخت او، ۴ رودخانه شعله بیرون می‌گلتید و از میان کانال‌های آبرها به سوی جهان انسان می‌رفت. سالن پُر بود از ارواح، بهشتی عجیب که قصر ستارگان بود.

بر فراز، آسمان مانند رنگین‌کمان آتش و نور خورشید بود. ارواح در آنجا بودند، سرودهای افتخارات مقدس می‌خواندند و سپس، از وسط آتش، صدایی بلند شد:

«بینید، آمد جلال علت اول را. من آن را مشاهده کردم؛ او سبک بود، بالاتر از همه تاریکی‌ها که در وجود من منعکس شده بود. من به آن منبع رسیدم، خدای همه، خدای روح، خورشید، فرمانروای کره‌های خورشید.»

او یکی است، حتی اولی است که آغازی ندارد و پایانی نیست برای آنچه همه‌چیز را آفریده که بر همه‌چیز حکومت می‌کند. کیست او؟

کسی ست عادل که روشن می‌کند، که حفظ می‌کند.

سپس، درخشش عظیمی جاری شد و روح مرا به نیروی خود احاطه کرد و بالا برد. به سرعت در میان فضاها حرکت کردم؛ بهشت نشان داده شده بود و رمز و رازِ آسرار برایم نمایان شده بود؛ همان رازِ قلب کیهان.

من در سرزمین «آرولو»، در مقابل لردها ایستادم. آن‌ها در خانه‌ها بودند. آن‌ها را باز کردند؛ بنابراین ممکن بود نگاهی اجمالی به هرج و مرج اولیه داشته باشم. روحم به رؤیای وحشت افتاد، اما روحم را از اقیانوس تاریکی بیرون کشیدم. سپس دیدم که به موانع نیاز دارم؛ و نیاز به دیدن اربابان آرولو دارم، فقط آن‌ها با تعادل نامتناهی خود می‌توانند مانع هرج و مرجِ سرساز باشند.

آن‌ها [اربابان آرولو] تنها کسانی هستند که می‌توانند نگهبان نظم خلقت باشند.

سپس از دایره هشتم عبور کردم. همه ارواح را دیدم که بر تاریکی غلبه کرده بودند و در شکوه و جلالی که در آن دیدم، ساکن شده بودند.

ای مرد، کلماتی را که به تو خواهم گفت، به‌خاطر بسپار. در آن‌ها حقیقت ذات زندگی را خواهی یافت.

پس از بازگشت به تالارهای «آمنتی»، آموزش داده می‌شود که چگونه آسرار را به وجود بیاوری. آن‌ها را حفظ کن، از آن‌ها محافظت کن و در نمادها پنهان‌شان کن تا به دست افراد ناسزا و نااهل نیفتند.

سخنی که برای سالک سخت است را بشنو: اگر این آسرار را مخفی نکنی، سلسله محافظت آن‌ها متزلزل خواهد شد و تا زمانی که چرخ زمان در طول دوران‌ها می‌چرخد، تاریک خواهد ماند.

هنگامی که تمام آزمایشات بیرونی را پشت سر گذاشتی، مرا فرا بخوان. کلیدی را که در دست داری استفاده کن؛ من از تالارهای «آمنتی» پاسخ خواهم داد.

به‌خاطر بسپار: کسی را که خردمند نیست، دلی ناپاک دارد، یا در هدفش ضعیف است، نزد من نیاور؛ چرا که در غیر این صورت، قدرت را از تو سلب خواهم کرد.

اکنون بیرون برو و برادرانت را احضار کن تا وقتی حضور من از بین رفت، حکمت را در راهت روشن نگه داری. به اتاق زیر معبد من بیا؛ ۳ روز گذشته را در سکوت و تفکر بگذران و غذا نخور. آن‌جا جوهر حکمت را به تو خواهم داد و در میان مردم با قدرت خواهی درخشید. آن‌گاه آسرار را به تو خواهم داد تا تو نیز به آن مقام قیام کنی.

بهشت خدا مردان، در حقیقت همان‌طور که در اصل شما هستند، اکنون بروید و مرا رها کنید تا کسانی را که می‌شناسید، اما هنوز نمی‌شناسید، احضار کنم.»

تکمیل و توضیح پس از لوح

معنای Trismegistus

کلمه Trismegistus به «سه بار بزرگ» ترجمه می‌شود و عنوانی تاریخی برای هرمس-توت است. این سابقه تاریخی با داستان تجسدهای خاص توت در کتاب یکی نیست.

خوانش نمادین

«سه بار بزرگ» شدن می‌تواند در ساختار اثر، نشانه تکامل در چند ساحت وجود یا کامل شدن یک مسیر معرفتی باشد.

لوح پانزدهم: رازِ آسرار

پیش از خواندن: رازِ آسرار؛ جمع‌بندی مسیر و شیوه خواندن

عنوان «رازِ آسرار» در ادبیاتِ باطنی یادآور این تصور است که پشتِ آموزه‌های پراکنده، یک اصلِ وحدت‌بخش وجود دارد. در پایانِ این مجموعه، مضامینی چون نور، خودشناسی، قانون، مرگ، زمان و وحدت دوباره به هم می‌رسند. خواندنِ سودمندِ این بخش نیازمند دو نگاه هم‌زمان است: نگاهِ درونی و نمادین برای فهمِ پیامِ معنویِ متن، و نگاهِ تاریخی و انتقادی برای تشخیصِ اینکه کدام بخش‌ها با سنت‌های شناخته‌شدهٔ هرمسی پیوند دارند و کدام بخش‌ها ساختهٔ جهانِ ویژهٔ دورنّال‌اند. این دو نگاه لازم نیست دشمن یکدیگر باشند؛ یکی معنا را می‌کاود و دیگری منشأ و اعتبارِ ادعاها را.

متن کامل لوح

اکنون شما جمع شوید ای فرزندان، من؛ منتظرِ شنیدنِ این سخنان هستم: رازِ آسرار. که به شما قدرت خواهد داد تا انسانِ خدا را آشکار کنید و راهِ زندگیِ ابدی را به شما می‌دهد. به صراحت باید از آن صحبت کنم؛ آسرار پرده‌برداری شده. هیچ سخن سیاهی به تو نخواهم داد. بچه‌های من، الان گویشتان را باز کند؛ سخنانی را که می‌گویم بشنوید و اطاعت کنید. ابتدا از بندِ تاریکی صحبت خواهم کرد که شما را در زنجیر به گُرهٔ زمین می‌بندد. تاریکی و روشنائی هر دو از یک ماهیت هستند؛ فقط در ظاهر متفاوت‌اند، زیرا هر کدام از سرچشمه‌ایی همه بر خاسته‌اند. تاریکی بی‌نظمی است؛ نور نظم است. ای فرزندانِ من، هدفِ شما از بودن، تبدیلِ تاریکی به نور است. اکنون رازِ طبیعت را بشنوید؛ روابطِ حیات با زمینی که در آن ساکن است. بدانید شما طبیعتِ ۳گانه دارید؛ فیزیکی، اختری و ذهنی که در یکجا جمع شده‌اند. ۳ خصلت در هر یک از طوایع است؛ در مجموع: بالا، پس و پایین. از نظر فیزیکی: این کانال‌ها خون هستند که در حرکتی گردابی حرکت می‌کنند و روی قلب واکش نشان می‌دهند تا به ضربانِ خود ادامه دهند؛ همچنین مغناطیسی که از طریق مسیرهای عصبی حرکت می‌کند و حاملِ انرژی به تمام سلول‌ها و بافت‌هاست. کانالِ پایین، از طریقِ کانال‌های ظریف و در عین حال فیزیکی جریان دارد و کانال‌ها را تکمیل می‌کند. هر یک از این ۳ با یکدیگر هماهنگ هستند و هر کدام بر زندگیِ بدن تأثیر می‌گذارند. آن‌ها چارچوبِ اسکلتی را تشکیل می‌دهند که از طریقِ آن، اثرِ لطیفِ جریان می‌یابد. در تسلطِ آن‌ها: رازِ زندگی نهفته است. بدن صرفاً با ارادهٔ فردِ ماهر هدایت می‌شود، زمانی که هدفِ او از زندگی انجام شده باشد.

۳ ماهیت از اختری: میانجی بین بالا و پایین است؛ نه جسمانی است و نه کاملاً معنوی، بلکه قادر است در بالا و پایین حرکت کند.

۳ ماهیت از ذهن: حاملِ آن، از اراده و از بزرگ‌داورِ علت و معلول در زندگی شماست؛ بدین ترتیب موجودی ۳گانه تشکیل می‌شود که از بالا با قدرتِ ۴ هدایت می‌شود.

فراتر و فراتر از طبیعتِ ۳گانهٔ انسان، به قلمروِ انسانِ خودِ معنوی می‌رسد.

۴ در کیفیت است؛ می‌درخشد در هر یک از سطوحِ هستی، اما ۱۳، یک عددِ عرفانی است.

بر اساسِ صفاتِ انسان هستند برادران: هر کدام باید آشکار شدنِ هستی را هدایت کنند، و هر کدام باید مجرای آن باشند. زمینِ انسان در اسارت است؛ محدود به فضا و زمان به صفحهٔ زمین. زمینِ موجی از ارتعاش است که هر سیاره را احاطه می‌کند و او را به صفحهٔ آشکار شدنش متصل می‌کند.

با این حال، در درونِ انسان کلیدِ رهایی وجود دارد؛ در درونِ انسان ممکن است آزادی پیدا شود.

هنگامی که خود را از بدن رها کردید تا به بیرونی‌ترین مرزهای صفحه زمین خود بالا بروید، کلمه "La - Lil - E - Dor" را بگویید. سپس برای مدتی نور شما بلند خواهد شد؛ آزاد باشید که از موانع فضا بگذرید. برای مدتِ نیمی از خورشید (۶ ساعت)، آزادانه از موانع صفحه زمین بگذرید. کسانی را که فراتر از شما هستند ببینید و بشناسید؛ برای رهایی از اسارتِ زمین و فراتر رفتن از مرزهای مادی، این‌گونه عمل کنید: ذهن خود را آرام کنید و بدن را در وضعیت سکون قرار دهید؛ تنها بر «هدف آرزوی خود» متمرکز باشید. بارها و بارها با اراده قوی فکر کنید که آزاد هستید.

سپس، کلمه قدرت "La - Um - IL - Ganoover" را در ذهن خود تکرار کنید و آن را به صدا درآورید. بدانید که این ارتعاش، شما را از اسارتِ گوشت [جسم فیزیکی] آزاد خواهد کرد و روح شما را از موانع فضا و زمان عبور می‌دهد.

* بشنوید که چگونه می‌توانید وارد تالارهای آمتی شوید:

۱- در وضعیت آرامش کامل قرار بگیرید؛ باید در ذهن و هدف خود خالص باشید، وگرنه رؤیت شما (Amenti Vision) شکست خواهد خورد.

۲- در ذهن خود، در مقابل جایگاه اربابان در تالار بایستید.

۳- این کلمات قدرت را تلفظ کنید (در ذهن):

"مکوت - اَلشَبَّ آل - هاله - سور - بَن الزیوت - زین - افریم - قار".

۴- پس از تلفظ، ذهن و بدن خود را کاملاً آرام کنید. مطمئن باشید که روح شما اکنون آماده حضور است.»

هنگامی که روح شما رها شد و وارد تاریکی پُر از نور (شامبالا) شدید، برای عبور از موانع عمیق و پنهان و مواجهه با نگهبانان دروازه‌ها، با اقتدار بایستید و این کلمات فرمان را بگویید:

"من از نور هستم؛ برای من هیچ مانعی وجود ندارد."

«باز شو که من فرمان می‌دهم به رازِ اسرار: آدوم - لاهیم - صابرت زور. اگر کلمات اثری نداشت، بدان که حرف شما حقیقت است؛ این حقیقت، بالاترین موانع را برای تو باز خواهد کرد.

حال من شما را ترک می‌کنم، فرزندانم. من به پایین می‌روم، اما شما راه را به سوی سالن‌ها برای من باز کنید تا به راستی برادران من شوید.

این‌گونه نوشته‌هایم را تمام می‌کنم. کلیدها را برای کسانی بگذارید که بعد از من می‌آیند؛ اما فقط برای کسانی که به‌راستی به دنبال حکمت من هستند، زیرا فقط برای آن‌ها هستم من کلید و راه.»

تکمیل و توضیح پس از لوح

رازِ اسرار و وحدت مضامین:

پایان کتاب، بسیاری از واژه‌های محوری (نور، تاریکی، نظم، مرگ، آگاهی و وحدت) را دوباره کنار هم می‌آورد.

خوانش نمادین

می‌توان این پایان را دعوتی به «تبدیل تاریکی به نور» دانست؛ به معنای اخلاقی و معرفتی آن: تبدیل آشفتگی، ناآگاهی و ترس به نظم، فهم و مسئولیت.

جمع‌بندی پژوهشی

* این مجموعه را می‌توان در ۳ قاب همزمان خواند:

- ۱- نخست، به‌عنوان اثری از باطن‌گرایی مدرن.
 - ۲- دوم، به‌عنوان متنی که از نام‌ها و الگوهای هرمسی، مصری، کیمیاگری و افسانه آتلاتیس بهره می‌گیرد.
 - ۳- سوم، به‌عنوان متنی نمادین درباره نور، تاریکی، خودشناسی، مرگ، زمان و جست‌وجوی معرفت.
- این ۳ قاب با هم مرتبط هستند، اما یکسان نیستند. از دید تاریخی، پیوند «توْت» و «هرمس» و شکل‌گیری «هرمس تریسمجیستوس» در فرهنگ یونانی-مصری ریشه دارد. «لوح زُمرَد» نیز در تاریخ کیمیاگری و هرمتیسم اثرگذار بوده است. در مقابل، مجموعه ۱۵ لوحی فعلی، محصول دوران مدرن است و ادعای کشف «الواح آتلاتیسی» یا انتساب آن‌ها به ده‌ها هزار سال پیش، پشتوانه باستان‌شناختی پذیرفته‌شده‌ای ندارد.

منابع برای مطالعه بیشتر

- P. Brian, *Hermetica*, Copenhagen, Asclepius Latin the and Hermeticum Corpus Greek The, Press University Cambridge, ۱۹۹۲.
- esHerm Egyptian The, Fowden Garth, Princeton, Mind Pagan Late the to Approach Historical A, Press University, ۱۹۹۳.
- Bladel van Kevin, *Hermes Arabic The*, Oxford, Science of Prophet to Sage Pagan From, Press University, ۲۰۰۹.
- Ebeling Florian, *Trismegistus Hermes of History Secret The*, Press University ornellC, ۲۰۰۷.
- J Peter, *Forshaw*, "Tradition Spiritual a Alchemy t'Isn", Explains Hermes in, Amsterdam, Press University, ۲۰۲۰/۲۰۱۹.
- The Art of Museum Metropolitan, *Thoth-Hermes and Thoth on material scholarly and collection*.
- Philosophy of Encyclopedia Stanford, *Atlantis the for) Myths s'Plato and Timaeus s'Plato*, (context philosophical its and narrative).

همچنین برای تاریخ «لوح زُمرَد» از معرفی پژوهشی دانشگاه آکسفورد درباره Hermes of Tablet Emerald The, Trismegistus و برای ساختار نسخه دورنَال از فهرست چاپ‌ها و نسخه‌های شناخته‌شده این اثر استفاده شده است.

بهترین‌ها را برایتان خواستارم

محمدرضا یحیایی

۱۴۰۵/۶/۲۵